

سال سوم ● شماره ۲۷ ● شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۱ ● ۲۰ ذیحجه ۱٤۲۳ ● ۲۲ فبرایر ۲۰۰۳ ● ۲۵۰ تومان

تراجيديا الانتخابات لأهلنا العرب في خوزستان

◄ اتحاد «قبیله» و «اداره» بزرگترین مانع آزادی انتخاب برای مردم عرب خوزستان است

یک بررسی تاریخی از موضوع انتخابات نشان می دهد که طبقات متوسط شهری از مردم عرب خوزستان که در سال های اخیر جمعیت آنها رو به فزونی نهاده است ، سهم اندکی از نمایندگی در مجالس قانونگذاری بدست آورده اند. در تاریخ معاصر ایران و از زمان شکل گیری مجلس و پدیده انتخابات این طبقات با دو مشکل که به صورت گاز انبری آنها را محاصره کرده اند ،مواجه بودند: نخست پدیده قبیله گرائی و دوم چیزی بنام ادارات محلی.

قبیله و عشیره در حالت مثبت خود مظهر اتحاد و یگانگی اجتماعات بشری است و قدیمترین شکل سازمان دهی نظام های اجتماعی محسوب می شود. بسیاری از زمین های بایر در خوزستان ابتدا توسط افراد قبائل آباد شده است. بدون شک شیخ مرداو کعبی بدون داشتن نیروی اولیه از افراد قبیله خود هرگز نمی توانست شهر خرمشهر را بنا کند. همچنین قبیله علاوه براینکه هدایت کننده فعالیت های سودمند اقتصادی بوده است ، مروج ارزش های نیک در سطح جامعه بوده است . ارزش هائی مانند ایثار ، نجابت ، شجاعت ، ترویج علم ودانش ، احترام به شعراء و عالمان ، نیک نامی و یاری کردن دیگران ، پناه دادن محرومان و دفاع از حقیقت و درستی که برای شیوخ عشایر و وابستگان آنها حکم مرگ و زندگی داشته و بسیاری از آنها شرافت وجودی خود را در ترویج خصلت های نیکو در جامعه گرو می گذاشتند.

شرح کامل مطلب را در صفحه ۲ بخوانید



آراء بين الشعر و السياسة

لجنة البحوث

۷

رحيل العلم آية الله لعظمى الشيخ محمد الكرمي (ره)

عبدالرضا عطاش

۸

ناسیونالیسم و باستانگرائی در ایران

دکتر جواد هیئت

۱۹

مصلحة الأهواز فوق كل مصلحة

قائمة التجمع الأهوازي لأنتخابات مجلس بلدية الأهواز



◆ سیدناصر موسوی

◆ سیدمهدی آلبوشوکه

◆ ناصر حیدری

◆ لفته سواری

◆ مجید بیت سیاح







◆ جمیله کریمی حاتمی

◆ کاظم فریسات

◆ د. نجمه حمید

◆ منصور حیدری

العرب.. كما يراهم العالم

يبدو ان المقولة «الساخرة» عن القمم والمؤتمرات واللقاءات العربية التي تتداولها وهي: «اتفق العرب على ألا يتفقوا» ستظل سائدة ولا أمل في تلاشيها! هذه المقولة.. اذا تجاوزها العرب في وضح النهار لزوم الظهور بمظهر حسن امام العالم، فانهم لا يتخلون عنها في جنح الظلام وخلف الكواليس!

لقد بدا المراقبون والمحللون الاجانب في حيرة ودهشة وهم يتابعون اجتماعات وزراء الخارجية العرب بالقاهرة يوم الاحد الماضي. تصريحات صادرة عن المجتمعين.. مغلفة بعبارات دبلوماسية «ملتوية».. اذا سئل احدهم سؤالاً مباشراً من الصحفيين يقول: هل كانت هناك ازمة أو خلافات او انكم فشلتم في الوصول الى «رأي واحد» يخرج من تعرض للسؤال برد ليطمئن السائل والعرب والعالم اجمعين وهو رد مبهم وغير واضح مع العلم ان المجتمعين خلف الكواليس جمعهم التناقض والتناحر والتنافر، وهي عادة وامر مألوف اعتدنا عليه منذ ان جمعت العرب موائد واحدة للمناقشة. اعتدنا ان نراهم في العلن يتعانقون وتبدو احضانهم دافئة امام عدسات المصورين. وهم في حقيقة الامر يخفون ما يجيش في صدورهم، ويكاد يصوب احدهم طعنة في ظهر أخيه!

هذا هو حالهم ولا عجب.. ولكن المخجل انهم في الامر الجلل الذي يواجهون الآن حيث الخطر يقترب من ابوابهم ولا يهدد فقط كيانهم ووجودهم بل وينال من كرامتهم يظهرون امام العالم في قمة عجزوا وضعفوا ووهنوا، الامر الذي دفع احد المحللين وهو دبلوماسي عربي سابق الى ان يقول ان النظام العربي الرسمي اصبح بالفعل في حالة موت اكلينيكي وينتظر رصاصة الرحمة التي ربما تنطلق عند دخول القوات الاميركية العراق، وأبدى الدبلوماسي السابق خشيته - مثلما يخشى كل عربي - من انِ تكون القمة العربية المزمع عقدها بمثابة «تعريب» للحرب، لا كما يتمنى كل مواطن عربي ان تعلن موقفاً صريحاً ضد العدوان الاميركي «المرتقب».

ان الانطباع السيىء عن احوالهم العربية الراهنة، دفع ايضا معلقاً بريطانياً شهيراً هو روبرت فيسک نثق في كلمته النزيهة الى ان يخرج عن حدود اللياقة ويصفهم على صفحات جريدته «الاندبندنت» بأننا نحن العرب كالفئران!! ولا ندري هل نلتمس له العذر ام نوبخه!! لقد تجاوز «فيسک» حدوده. وفي ظل هواننا وانعدام كبريائنا.. ليس امامنا سوى كلمة واحدة للرد عليه وهي «عيب ما يصح» وهي بالطبع كلمة الضعفاء المتخاذلين الذين هان عليهم تاريخهم وماضيهم وباتوا في نظر العالم لا حول لهم ولا قوة!

انا لله و انا اليه راجعون

الاخت الشاعرة و الاديبة
فاطمة التميمي و الاسرة المحترمة

كان للنبأ المفجع الذي نعي والدكم رحمه الله اعمق آثار الاسى و الألم و لا نملكُ الا ان نقول لاحول و لا قوة الا بالله. فقط كان مثال الوالد الصالح الذي نشأ في كنفه الابناء الابرار و سيبقى ذكره مادام العمل الخير من ابناءه دائماً. هذا و نرجو من الله القدير ان يمن عليكم الصبر و السلوان وعلى الفقيد بالجنة و الرضوان.

صوت الشعب

الاخ المحترم الحاج ياسين البچاري

بلغنا خبر وفاة ابن عمک المأسوف على فقده و نحن نشاطرک هذا المصاب و لا يسعنا الا ان نقول انا لله و انا اليه راجعون و نرجو لک و لأسرتک الصبر و السلوان و ان يتغمد الله تعالى الفقيد بواسع رحمته و غفرانه .

صوت الشعب

انا لله و انا اليه راجعون

اسرة الفقيد الطيار ثامر الزهيرى

ان لمرور عام على الرحيل الفاجع المؤلم لاسعيد الراحل ثامر الزهيري اثر بالغ في قلوبنا ونحن اذ نستعيد الذكرى المؤلمة لفقده و نتقدم اليكم بالتعازي و نرجو من الله ان يلهمكم الصبر و يجزيكم الاجر و انا لله و انا اليه راجعون

صوت الشعب

تراژدی انتخابات برای مردم عرب خوزستان



حسن هاشمیان

یک بررسی تاریخی از موضوع انتخابات نشان می دهد که طبقات متوسط شهری از مردم عرب خوزستان که در سال های اخیر جمعیت آنها رو به فزونی نهاده است ، سهم اندکی از نمایندگی در مجالس قانونگذاری بدست آورده اند. در تاریخ معاصر ایران و از زمان شکل گیری مجلس و پدیده انتخابات این طبقات با دو مشکل که به صورت گاز انبری آنها را محاصره کرده اند ،مواجه بودند: نخست پدیده قبیله گرائی و دوم چیزی بنام ادارات محلی.

قبیله و عشیره در حالت مثبت خود مظهر اتحاد و یگانگی اجتماعات بشری است و قدیمترین شکل سازمان دهی نظام های اجتماعی محسوب می شود. بسیاری از زمین های بایر در خوزستان ابتدا توسط افراد قبائل آباد شده است. بدون شک شیخ مرداو کعبی بدون داشتن نیروی اولیه از افراد قبیله خود هرگز نمی توانست شهر خرمشهر را بنا کند. همچنین قبیله علاوه بر اینکه هدایت کننده فعالیت های سودمند اقتصادی بوده است ، مروج ارزش های نیک در سطح جامعه بوده است . ارزش هائی مانند ایثار ، نجابت ، شجاعت ،ترویج علم ودانش ، احترام به شعراء و عالمان ، نیک نامی و یاری کردن دیگران ، پناه دادن محرومان و دفاع از حقیقت و درستی که برای شیوخ عشایر و وابستگان آنها حکم مرگ و زندگی داشته و بسیاری از آنها شرافت وجودی خود را در ترویج خصلت های نیکو در جامعه گرو می گذاشتند.

اما قبیله در شکل منفی آن دور شدن از تمام فضائلی است که شیوخ اولیه برای برپائی آنها رنج های فراوان برده و وارثان آنها به غفلت یا به عمد از آنها چشم پوشی می کنند. تبدیل شدن قبیله یا عشیره به کانونی برای قدرت گرائی ، ثروت اندوزی و معامله با ادارات یا افراد متمکن ، بتدریج شیوخ جدید را از مکان و جایگاه خاص آنها پائین آورده ،به وسیله ای برای تفرقه و بروز اختلافات در میان مردم عرب خوزستان مبدل می سازد. انتقاداتی که اکنون از سوی روشنفکران عرب خوزستان به عشیره گرائی می شود متوجه این شکل منفی از قبیله است.

از طرف دیگر بُعد منفی قبیله گرائی با فرآیندهای نوگرائی ، پیشرفت و مدنیت ، رفتارهای مستقل و آزادی های فردی و اجتماعی همسانی نداشته و به همین خاطر عامل عقب ماندگی جامعه محسوب می شود. نظام های بسته سیاسی هرگز مایل نیستند که در پدیده قبیله گرائی تحول مثبت رخ دهد . آنها انسان هائی که می اندیشند و ممکن است رفتار مسقل از خود بروز دهند را نمی خواهند. به همین دلیل از شیخ مستبدی که وظیفه سرکوب آزاد اندیشان در داخل قبیله خود را به عهده می گیرد حمایت می کنند. رژیم گذشته نمونه بارزی از اتحاد شیوخ مستبد بعنوان نماینده بخش پوسیده و کهنه جامعه ، با ادارات حکومتی بعنوان نماینده نظام پوسیده استبدادی و بسته سیاسی بوده است. نظامی که در سلسله مراتب متعفن اداری خود نمی توان حتی یک نفر مستقل با اندیشه مستقل و جهت یافته به سوی مردم پیدا کرد. همه نگاه ها به سوی مرکز قدرت بود و بیشتر مدیران یا وابسته به خانواده های حاکم بوده یا بر خط « تملق » سیر می کردند. از میان استاندارانی که در رژیم گذشته حکم خوزستان را دریافت کرده اند نمی توان حتی یک نفر را پیدا کرد که بتوان گفت از میان مردم برخاسته باشد . استانداری خوزستان یا در میان خانواده هائی مانند ابتهاج ، امیر علائی و انصاری که وابسته به شاه و دربار بوده یا خانواده هائی مانند کمال و مظفری که به ارتش و دستگاه سرکوب آن وابسته بودند دست به دست می گشت.

اتحاد « قبیله » و « ادارات » بعنوان مهمترین عوامل عدم شکل گیری رأی مستقل مردم عرب خوزستان که بتوانند نمایندگان واقعی خود را داشته باشند در پدیده « انتخابات » ظاهر می شد. ادارات با بسیج کردن کل امکانات خود که عمده آن از پول نفت نشأت می گرفت مانع بزرگی در سیر و حرکت مردم عرب خوزستان برای انتخاب افرادی از سلک اندیشه خود به حساب می آمدند و شیوخ قبائل به طبیعت ضعف ، ترس ، نیاز و وابستگی خود رأی مردم خود را به مدیران و کاندیداهای سفارشی آنها می فروختند. مردم عادی که نه ابزار اداری در اختیار داشته و نه از شکل سنتی قدرت بهره می بردند ، به طبیعت حال همیشه بازنده انتخابات بودند. بنابراین جای تعجب نبود که افرادی مانند بهجت یا پزشکپور نماینده شهر صددر صد عرب خرمشهر می شدند یا محمدعلی معین زاده و صدری کیوان نمایندگان منطقه دشت آزادگان می شدند که مردم آنجا در کاربرد زبان فارسی با مشکلات عدیده مواجه بودند. چنین ساختار ضد مردمی بنام انتخابات و مردم تمام می شد و شاه و دار و دسته او از اینکه ایران کشور دمکراتی است و مردم در انتخابات مجلس آزادانه نمایندگان خود را انتخاب می کردند ، گوش جهانیان را از تبلیغات خود کر می کرد.

انقلاب بزرگ ایران چنین ساختاری را به هم ریخت و توده های مردمی آنرا جهشی در جهت رهائی از قبیله و ادارات وابسته تلقی کردند. طبیعتاً به همان میزان که قبیله گرائی کاهش پیدا می کند وحدت ملی افزایش می یابد و تجسم مفهوم برابری و عدالت برای ملت ایران آسان تر بدست می آید. از همه مهمتر حرکت ادارات در مسیر خواسته های توده ای مردم این اندیشه که اتحاد « قبیله » و « اداره » نیز هنوز حاکم است را کم رنگ ساخته ، مردم احساس آزادی بیشتری در ابراز رأی و نظر خود خواهند داشت. مخصوصاً که اگر ادارات بطور مستقیم و غیر مستقیم در حمایت از بعضی کاندیداها مداخله نکنند ، در این صورت میزان اعتماد مردمی نسبت به آنها را بالا برده ، تصور فشار آنها بر شیوخ منطقه برای جمع آوری رأی خودبخود باطل می شود.

همه ما باید به این مسئله اعتقاد واثق داشته باشیم که تقویت قانون و قانون گرائی با فرآیند قبیله گرائی رابطه معکوس دارد و از همه مهمتر این است که قدرت قانون گرائی می تواند طبقات متوسط جامعه را به صحنه بیاورد، طبقاتی که توانائی تولید فرهنگی و اقتصادی را دارا می باشند و تداوم انقلاب به کار آنها وابسته است. آنها بدرستی می اندیشند زیرا که عموم ملت هستند و خرد جمع هرگز اشتباه نمیکند و تنها اتحاد «قبیله» و « ادارات ناسالم » است که می تواند آنها را به حاشیه بکشاند.

مدیرعامل اتحادیه صیادان خوزستان:

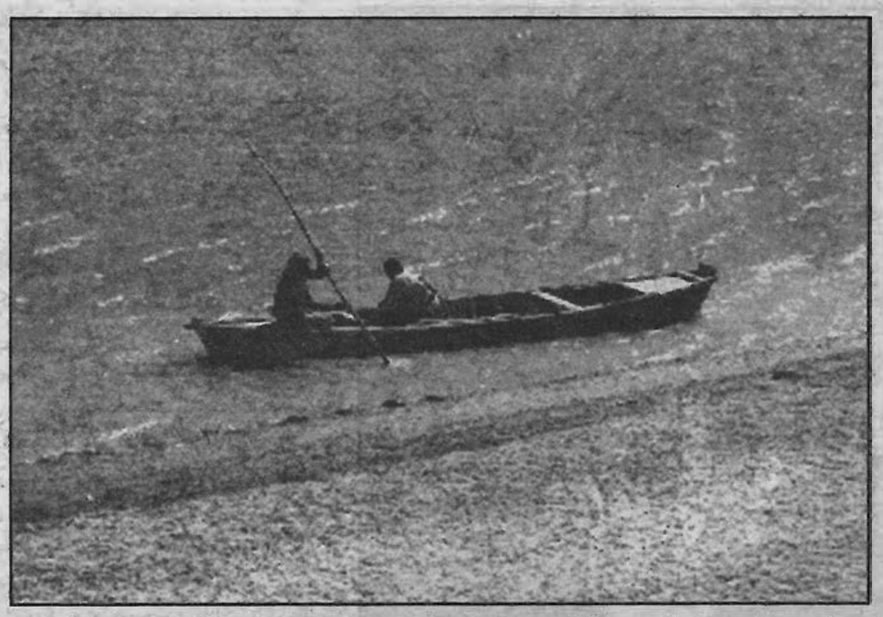
سیاست‌های شیلات نباید ۳۴ هزار فرصت شغلی بخش صیادی خوزستان را تهدید کند

مدیرعامل اتحادیه صیادان استان خوزستان طی نامه‌ای به مدیرعامل شیلات کشور با انتقاد از سیاست های شیلات در استان خوزستان خواستار بهبود وضعیت صیادان استان شد و در این زمینه به خبرنگار ما گفت: سیاست های شیلات نباید ۳۴ هزار فرصت شغلی بخش صیادی خوزستان را تهدید کند.

مهندس حسین تمیر گفت تعاونی ها و اتحادیه صیادی استان خوزستان سهم عمده‌ای در اشتغال زایی در شهرهای ساحلی استان به خود اختصاص داده و با تحت پوشش قرار دادن بیش از ۲۷ هزار نفر صیاد و قریب هفت هزار نفر دیگر در کارهای جانبی عملاً یکی ا زمهم ترین تشکلات مردمی در این استان است که جا دارد مسئولین به ویژه مقامات شهرهای ساحلی عنایت ویژه‌ای در زمینه توسعه صید و صیادی و حل مشکلات موجود در این بخش مهم انجام دهند.

وی در گفتگو با خبرنگار ما افزود: صید بی رویه شناورهای عراقی به شیوه های مخرب در آب های این استان همچنان ادامه دارد و به یک معضل مهم تبدیل شده است. او اضافه کرد فقدان بندرگاه های مناسب با امکانات و تجهیزات لازم در اروندکنار و آبادان، صیادان را با بی تکلیفی روبرو کرده است. همچنین وجود ایستگاه های بازرسی در طول رودخانه های اروندکنار و بهمن شیر سبب شده است صیادان مدت زیادی از وقت خود را در طول مسیر تردد تلف کنند. عوارض مختلف از صیادان توسط شهرداری اروندکنار و همچنین عوارض بندری و تعرفه صید توسط شیلات از صیادان اخذ می شود و این در حالی است که در مناطق اروندکنار و آبادان تجهیزات و امکانات بندری از سوی شیلات فراهم نشده است.

تمیر تصریح کرد: عملکرد تحقیقات شیلات برای کاهش ذخایر و بازسازی آن در ده سال گذشته ثمری نداشته و با بروز کاهش ذخایر باید عملکرد تحقیقات شیلات مورد بررسی کارشناسان قرار گیرد. پرداخت وام هم از سوی بانک ها به صیادان منوط به داشتن



حساب جاری فعال در بانک مربوطه می باشد، در حالی که صیادان بی بضاعتی وجود دارند که نمی تواند حسابی فعال یا حتی غیرفعال داشته باشند به همین دلیل و براساس همین پیش شرایط تعداد زیادی از نیازمندان وام از این تسهیلات محروم می شوند.

وی از عدم استفاده از نظرات و پیشنهادات صیادان باتجربه و تعاونی های صیادی و اتحادیه در تصمیمات مهم که به سرنوشت صیادان بستگی دارد انتقاد کرد و گفت متاسفانه برای اجرای تصمیمات تعاونی ها ضمانت اجرایی وجود ندارد و برخی از ادارات شهرستان ها بدون توجه به قانون تعاون و بدون هیچ گونه هماهنگی با تعاونی های صیادی و یا اتحادیه صیادی استان مبادرت به تحمیل خواسته های خود و یا وضع مقررات خاص می نمایند که موجب فشار آوردن به جامعه صیادی می شود.

مهندس تمیر افزود: از آنجایی که تعاونی ها و اتحادیه صیادان نمایندگان رسمی و قانونی صیادان هستند شایسته است برای اعمال هرگونه مقرراتی و یا خواسته هایی ابتدا با اتحادیه صیادان استان مشورت و هماهنگی و جلساتی گرفته شود.

وی اضافه کرد: جامعه صیادی استان از دیرباز مورد بی توجهی دستگاه های ذیربط قرار گرفته و حمایتی از صیادان و تعاونی های آنان توسط ادارات دولتی و وابسته به دولت نمی شود، اعمال سیاست های حفاظتی از ذخایر دریایی در مدت زمان گذشته و تا به حال با توسل به شیوه های توبیخی و خشن کارساز نبوده و اعمال این سیاست ها کاهش ذخایر را به دنبال داشته است. وی آمارهای صید از سوی شیلات را تخمینی اعلام کرد و گفت نمی شود براساس آن تصمیم گیری کرد که چرا که آمار و ارقام با واقعیت های موجود در دریا و بنادر صیادی از زمین تا آسمان فرق دارد.

وی در پایان اعلام کرد حال که شیلات سالیان متمادی و با صرف میلیاردها ریال هزینه و با شعارهای مختلف در رشد و توسعه صید و صیادی با توجه به شواهد موجود موفقیت چندانی کسب نکرده واقع بینانه و به دور از هرگونه اعمال سلیقه و انحصارطلبی در لوای قانون برنامه سوم توسعه کشور و در جهت کاهش تصدی گری دولت، مردم را در امر حفاظت از منابع آبزی و سایر امور مهم مشارکت داده و مدیریت بنادر صیادی و مجوز صید به تعاونی ها و یا اتحادیه صیادی واگذار نمایند و دولت وظیفه نظارت بر عملکرد این تشیکلات را به عهده بگیرد.

باران نفت، سهم روستانشینان از طلای سیاه

روستای «لزه» واقع در جاده ماهشهر روبروی شهرک آغاجاری بر اثر یک سهل انگاری «نفت باران» شد.

رئیس شورای اسلامی روستای لزه گفت: هفته گذشته حوالی ساعت ۱۳ در حالی که هوا ابری بود، دودکش شرکت نفت خاموش شد و تا فاصله ۵۰-۶۰ متری شروع به پاشیدن نفت کرد.

وی افزود: بر اثر پاشیده شدن نفت به خانه های روستا ۱۷ نفر مسموم شدند و علاوه بر آنها عده دیگری نیز به بیمارستان های اطراف انتقال داده شدند.

عماری گفت: بر اثر سهل انگاری یونیت دو سال هاست که اهالی روستای ۶۰۰ نفره لزه در رنج و عذاب هستند. به گونه‌ای که با وجود این اتفاق یکی از ساکنان قدیمی تهدید به خودکشی کرده است، زیرا فرزندان او مسموم شده اند. ۱۴ سال است که شاکی هستیم. بارها محیط زیست به شرکت نفت اخطار داده است که یا نقص رفع شود و یا آن شرکت تعطیل شود. حتی در صورت امکان روستا جابه جا شود.

رئیس شورای اسلامی روستای لزه در ادامه گفت: بر اثر پخش گسترده نفت و گاز سمی زندگی در اینجا مختل شده است به گونه‌ای که دو کودک از ساکنان روستا یکی در حال نابینا شدن و دیگری در حال فلج شدن است.

وی افزود: بر اثر بی احتیاطی به وجود آمده پرندگان حیات وحش و سایر پرندگان و طیور اهالی و سه اسب اصیل روستا کشته شدند. شدت این حادثه به گونه‌ای بود که مدیرکل حفاظت محیط زیست استان خوزستان با حضور در روستا عنوان کرد که فاجعه‌ای به وجود آمده است که نمونه آن در دنیا کمتر رخ داده است.

عماری شدت این فاجعه را به گونه‌ای دانست که صدا و سیما پخش خبراین حادثه را به بعد از ۲۲ بهمن موکول کرده است.

وی در ادامه افزود: با تشکیل جلسه اضطراری شورای تامین استان که با حضور تنی چند از مسئولین استان برگزار می شود، امیدواریم در رفع این نواقص نهایت کوشش به عمل آید.

رئیس شورای روستای لزه گفت: مدرسه روستا از طرف بهداشت تعطیل شده است و ۱۲ خانوار به دلیل شرایط سخت زندگی از لزه خارج شده اند. گفته می شود پس از پخش گسترده نفت از فلر شرکت نفت، در همان دقایق اولیه ساکنین روستا جاده اهواز- ماهشهر را بسته و سنگ چین کردند که در نهایت با حضور مسئولین و قول مساعد برای پیگیری این مشکل برطرف شد.

رئیس شورای روستای لزه همچنین گفت: عدم به وجود آمدن تلفات جانی و مالی گسترده فقط به لطف خدا بود به گونه‌ای که اگر در همان دقایق اولیه یک کبریت روشن می شد روستا در میان آتش می سوخت.

عماری در پایان از دستور معصومه ابتکار معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست کشور برای رسیدگی به وضعیت روستای لزه خبر داد.

گفتنی است عدم توجه و رسیدگی به موقع به تجهیزات و دستگاه های فرسوده نفتی مدتی پیش در اطراف شهر شوش نیز باعث انفجار و کشته شدن تعدادی از مردم ساکن منطقه شده بود و لازم است شرکت ملی نفت علاوه بر توجهی که به درآمد هنگفت حاصل از فروش نفت دارد در جهت حفظ محیط زیست و تامین جانی مردم مناطق نفت خیز نیز گام های اساسی بردارد.

منبع: هفته نامه ندای جنوب

شعبنا و الاصلاحات

صادق الواعي

اخي نحن اصلاحيون!!... خطابنا اصلاحي!!... تفكيرنا حزبي!!!» هذا ما يردده البعض من مثقفينا في الآونة الأخيرة و منذ ستة أعوام. و تكاد الأمور أن تنقلب رأساً على عقب عندهم، فها هم أصبحوا اليوم «سياسين» بعد ما كانوا «مثقّفين»!!! حتى ترى أن أحدهم يقول لك بملء فمه: «أخي!. انتهى عصر المباديء!... و هذا عصر الانترنيت!!...» سبحان مغيّر الأحوال! بالأمس يا أخي بل و يا اخوة كنتم تنادون بالمباديء السامية و ضرورة الايمان بها فما الذي جعلكم يا اخوتنا تسحقون المباديء بعدم ما شيّدت لكم صرحاً على حسابها و حساب هذا الشعب الذي لايملك سوى مبادئه السّامية و تقاليده العربية الاسلامية.

هل تريدون تجريده من هذه المبادي أم أنّ هناك خطّة أو نهج أوشعار آخر تريدون اليوم طرحه في أوساط المجتمع لينقاد لكم و يصبح طوع أمركم؟!

و لربما يسأل سائل: ماهي الاصلاحات؟! وماهي هي النتائج التي حصل عليها التيار الاصلاحي طيلة هذه الأعوام؟ وما الذي أعطتنا ايّا الاصلاحات حتى يصبح البعض اكثر حماساً لها و لأصحابها ليكونوا الاناء الأكثر حرارة من الشّوربة!! كما يقول المثل الفارسي: «كاسه داغتر از آش»!! و ماهي الأسهم التي حصلتم عليها أنتم يا اخوتنا لصالح شعبكم؟! وكم هي الشعارات التي تمّ تطبيقها على أرض الواقع من قبل الاصلاحيين و من قبلكم؟... ثم هل الاصلاحات أن تحتل المنصب الأرفع بسهولة على حساب شعبك البائس؟! أم أن الاصلاحات هي التي جعلت المرء أن يصل الى حدّ من الالحاد ليشتم رسول لله(ص)؟! أو نسى المباديء و يقول: بأنّها «سحقت»؟!... أليست الاصلاحات عندنا سوى «مصطلحات» تلوكَ بها أفواه و ألسنة لاتعرف معناها؟!

ثم ما الذي تحقق لشعبنا من خلال الاصلاحات السياسية و هو المحتاج الى اصلاحات اجتماعية و ثقافية اكثر من غيرها؟! وهل



يعلم اصلاحيو العاصمة والمحافظة أن نسبة التخلف الاجتماعي والادمان والجريمة والقتل و النهب ازدادت عند شعبنا في هذه الأعوام الأخيرة التي بزغت فيها شمس الاصلاحات؟! وهل بحث الاصلاحيون من خلال منظّريهم سبلاً لحل جزء من هذه المشاكل؟! وهل الاخوة اصلاحيّو هذا الشعب ناقشوا السّبل الرامية لحلّ أزمات شعبهم من خلال جلساتهم المستمرّة والمتكرّرة أم أن ما يدور في هذه الجلسات من كلام حول ترشيح فلان أو فلانة من الأصدقاء لمجلس الشورى أو مجلس البلدية فقط؟ ثم أين هي الاحتفالات والندوات الثقافية والفكرية التي كنتم تقيمونها في السنتين الأولتين من ظهور الاصلاحات؟!... ثم لماذا تتكثف النشاطات الثقافية عندنا في أيام الانتخابات فقط؟! ما الذي فعله المندوبون الاصلاحيون (أبناء المشاركة) بشأن المادة ١٥ من الدستور الأساسي و هم يمتلكون غالبية الأصوات أي مايقارب ١٣٠ مندوباً في البرلمان؟! يا ترى ما مدى مصداقية نظرة الاصلاحيين بالنسبة للقوميات الايرانيه و قضاياها؟! ألم ينظر الاخوة العرب الاصلاحيين الى القوائم التي أصدرتها المؤسسات الاصلاحية في المحافظة بشأن المرشحين لشورى البلدية ليروا نسبة المرشحين من أبناء شعبهم في تلك القائمات؟! هل يرى البعض من اشباه الصحفيين الاصلاحيين أن الاصلاحات هي مجرد أن تكتب عن الفنانين والفنانات أو عن (مادونا) المعلومة الحال!! أو درج الصور الغير لائقة بالصحيفة!!

بعد هذه التساولات كلها أقول للاخوة الاصلاحيين بما أنهم لم يفوا بعهودهم لأبناء شعبنا الوفي الذي أثبت ولاءه لهم اكثر من مرّة، لم تزل الفرصة أمامكم حتى يوم التاسع من اسفند المقبل لكي تثبتوا مصداقية شعاراتكم المدنية و مطالبتكم بالحقوق الثقافية وحق المواطنة أقترح على الجميع و خاصة ممثلي المحافظة الاصلاحين أن يتقدموا بمشروع الى المجلس الى رئيس الجمهورية لتطبيق و اجراء الأعمال اللازمة التي تتعلق بالمادة ١٥ من الدستور و التي تعطي القوميات بعضا الحقوق الثقافية و خاصة ما يتعلق باللغات والآداب المحلية و ان لم تفعلوا فربّما يسيطر اليأس منكم على قلوب أبنا هذا الشعب و المثل الشعبي عندنا يقول: «هذا الميدان يحميدان».

عارف دورقی
کاندیدای جوان و مصمم شورای شهر خرمشهر درباره مشکلات این شهر سخن می گوید



عارف دورقی - متولد تیرماه ۱۳۵۴ از شهر خرمشهر است که در دوران جنگ تحمیلی به همراه خانواد خود چند سالی را در شهر تهران و در حدود ۶ سال در شهر مقدس قم و در همسایگی بیت مرجع جلیل القدر حضرت آیت الله گلپایگانی(ره) ساکن بوده اند. وی از دوران ۱۶ سالگی با مطالعه و پیگیری روزنامه های کثیرالانتشار کشور بالاخص روزنامه های کیهان و اطلاعات آن زمان، به روزنامه نگاری روی آورد و از آن تاریخ پیگیر مسایل روز کشور شد. وی دارای مدرک فوق دیپلم در رشته حسابداری است ودر حال حاضر به دنبال تکمیل تحصیلات خود در این رشته جهت دریافت مدرک کارشناسی است. وی از زمان تاسیس خبرگزاری دانشجویان ایران در زمینه پوشش خبری شهرهای آبادان و خرمشهر با آن خبرگزاری همکاری نمود و به عضویت انجمن دانشجویان خبرنگار ایران درآمد وی همچنین به عنوان نماینده رسمی روزنامه های همشهری، روزنامه اقتصادی آسیا، روزنامه جام جم وهمچنین با روزنامه های خبر بین المللی، حیات نو، همبستگی، آفتاب یزد، هفته نامه اقتصادی رفاه، روزنامه همسایه ها (استانی) و در زمان انتشار هفته نامه «آبادان امروز» به عنوان دبیر سرویس سیاسی آن مشغول فعالیت بود. وی همچنین با اکثریت غالب نشریات کشوری من جمله ماهنامه عربی - فارسی صوت الشعب (رأی ملت) همکاری خبری - تحلیلی دارد. وی مردادماه سال گذشته در آستانه روز خبرنگار و در روز برپایی « همایش نقش مطبوعات در توسعه پایدار » که دکتر جمیله کدیور نیز به دعوت وی، میهمان این همایش بود، با چاپ مطلبی در روزنامه همبستگی از زبان مردم در مورد وضعیت نامطلوب خدمات دهی پیمانکار اداره مخابرات خرمشهر با عنوان «پیمانکار اداره مخابرات خرمشهر مردم این شهر را سردرگم کرده است» به دادگاه احضار شد که با ارائه مستندات تبرئه شد. نشریه صوت الشعب با این نگرش که وی یکی از خبرنگارانی است که به مسائل و مشکلات شهر خرمشهر اشراف کامل دارد مصاحبه زیر را با وی انجام داده است.

گفت وگو از سپهوند

آقای دورقی به عنوان یک خبرنگار نظر خود را در مورد وضعیت فعلی خرمشهر از لحاظ اقتصادی بفرمایید؟

- در پاسخ به این سوال به عنوان یک خبرنگار و از دید یک نفر مطبوعاتی که همیشه و در همه حال نگاهی منتقدانه در مورد اوضاع پیرامون خود دارد و هم از آنجا که اساساً تخصص تحصیلی من حسابداری است و با توجه به این که حسابداری در واقع مادر علم اقتصاد محسوب می شود باید عرض کنم که وضعیت اقتصادی خرمشهر در حال حاضر با توجه به بستر و موقعیت اقتصادی آن مطلوب نیست که این مساله ناشی از دو عامل مهم است: اول عدم وجود یک مدیریت اقتصادی کارآمد، هماهنگ و فراگیر است مدیریتی که بتواند با تدوین یک برنامه مشخص و هدفمند که در صدد سوق دادن شهر به یک وضعیت اقتصادی مشخص و ایده آل باشد و دومین عامل را در عدم بسترسازی شهری در راستای نیل به توسعه و شکوفایی اقتصادی است که این بسترسازی می تواند شامل زیباسازی شهری، کوشش در جهت تقویت امکانات تفریحی و سعی در افزایش جاذبه های گردشگری شهری در جهت گسترش انگیزه در بین مردم ساکن در شهر و سرمایه گذاران و متولیان امور اقتصادی و بازرگانی شود، چرا که یکی از قواعد مهم اقتصادی جهت جذب سرمایه وجود امکانات تفریحی و رفاهی در یک شهر است که متاسفانه تابه حال این امر محقق نشده و یا نوعاً به آن بی توجهی شده است و یا حتی بعضاً شاهد هستیم با اتخاذ تصمیمات نادرست متاسفانه در جهت عکس این موضوع گام برداشته اند؟

س - آقای دورقی تاثیرات جنگ امریکا و عراق و تاثیرات احتمالی آن بر خرمشهر با توجه به نزدیکی این شهر به کشور عراق را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج - ببینید در حال حاضر به علت وجود یک نظام حکومتی مستبد و دیکتاتورمآب که یک جنگ فرسایشی را به کشوری که اساساً آمادگی پذیرش آن را از چه لحاظ سیاسی و اقتصادی را نداشت تحمیل کرد و منجمله شهری که یک زمان قطب اقتصادی ایران محسوب می شد در این بین به یک مخروبه ای مبدل ساخت که این امر یک وضعیت ناامنی در عرصه اقتصادی بر شهر خرمشهر پدید آورد و همان طور که مستحضرید یکی از بسترهای مهم اقتصادی مقوله امنیت است که در صورت عدم تحقق آن اساساً امر توسعه و گسترش اقتصادی و بازرگانی امکان پذیر بود، لذا به نظر می رسد در تغییر نظام حکومتی در عراق بیشترین بهره و استفاده را مردم خرمشهر خواهند برد، چرا که آن وقت با تبادل اقتصادی و تجاری بین دو کشور ایران و عراق و باز شدن مرزهای دو کشور توسعه و شکوفایی اقتصادی دو کشور رشد مضاعفی پیدا خواهند کرد، ولی در این بین نباید از تاثیرات منفی و مخرب جنگ نیز به سهولت گذشت. چرا که ضایعات یک جنگ نابرابر، از یک طرف آمریکا با پیشرفته ترین تکنولوژی جنگی و با وسعت تخریبی فراوان و از طرف دیگر عراق با ماشین جنگی فرسوده و رهبری خسته و لجوج و مستند بر دار و دسته خود بیش از حد تصور خواهد بود که آثار مخرب این امر تا مدت زمانی طولانی مردم دو منطقه را رنج خواهد داد، لذا به نظر می رسد تغییر رژیم حاکم بر عراق برای توسعه اقتصادی و سیاسی دو کشور لازم، ولی این زمانی شیرینی آن به کام مردم خواهد بود که بدون جنگ صورت گیرد.

س - آقای دورقی نقش مدیریت شهری (شهرداری) در خصوص عوامل توسعه و شکوفایی اقتصادی شهر خرمشهر را چگونه ارزیابی می کنید و نقش شورای شهر در این میان چیست؟

ج - شهرداری قطب تصمیم گیری و برنامه ریزی شهری است و بنیان یک شهر به شهرداری آن برمی گردد، شهرداری به عنوان محور تصمیم گیری در خصوص وضعیت بافت یک شهر قطب یک شهر است و طبعاً شهرداری با برنامه ریزی دقیق و با تدوین یک برنامه جامع و اصولی مثلاً در خصوص بازار با تدوین طرح جامع بازار می تواند در تحقق این هدف نقش ایفا کند و یکی از مشکلات اساسی درحال حاضر خرمشهر وضعیت نابسامان بازار و در واقع آشفتگی وضعیت ساختار بازار آن است و اساساً نگاهی که امروز به موضوع بازار در خرمشهر وجود دارد یک نگاه سنتی است مثلاً همین ساخت بازارچه امیرکبیر که اساساً با ابتدایی ترین اصول بازارسازی سنخیت ندارد، اساساً با روند توسعه اقتصادی شهر همخوانی خوبی ندارد و همچنین متمرکز کردن بازار در یک نقطه مشخص در شهر و عدم در نظر گرفتن موقعیت تجاری شهر و بافت اصولی شهری با توجه به وجود یک بندر فعال و عدم تحقق بستری که بتوان با تسهیل در امر واردات اجناس لوکس و ارائه آن در بازار خرمشهر، موجبات رونق اقتصاد چمدانی در شهر و دمیدن روح تجاری به شهری که به واسطه هشت سال توقف در عرصه اقتصادی که به مثابه یک انسانی که دچار یک ایست قلبی یا مغزی بوده است و قسمتی از بدن آن از کارافتاده است شویم، لذا شورای شهر نیز به عنوان یک نهاد مردمی و ناظر بر عملکرد شهرداری با هدایت درست و صحیح تصمیم گیری ها در شهرداری و مدیریت شهری می تواند در تحقق مسایل مطروحه فوق نقش کلیدی ایفا کند چرا که شورای شهر در واقع رکن تصمیم گیری مردم در شهر است و قاعدتا باید با یک دید علمی تر و آگاهانه تصمیمات و برنامه های شهر را در جهت توسعه و شکوفایی اقتصادی سوق دهد.

س- یکی از محوری ترین رسالت یک خبرنگار و روزنامه نگار اطلاع رسانی به مردم است به نظر جنابعالی شورای شهر در این خصوص چه نقشی می بایست ایفا کند؟

ج- در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم طبق بند ۱۰ ماده ۷۱ قانون یکی از وظایف شورای اسلامی شهر، تایید صورت جامع درآمد و هزینه شهرداری که هر شش ماه یک بار توسط شهرداری تهیه می شود و انتشار آن برای اطلاع عمومی و ارسال نسخه ای از آن به وزارت کشور است یعنی مردم باید در شش ماه از دآرمدهای کسب شده در شهرداری و هزینه هایی که توسط شهرداری صورت گرفته، اطلاع پیدا کنند و در واقع این حق طبیعی مردم است که بدانند در مدیریت شهری (شهرداری) که همان طور که قبلاً عرض شد قطب تصمیم گیری شهری است چه می گذرد و پاسخ گویی و تنویر افکار عمومی از وظایف شورای شهر است چرا که شورای شهر داعیه نظارت بر دستگاه مدیریت شهری (شهرداری) است، ولی متأسفانه در بعضی از شهرها به علت همسویی محض اعضاء شورا با شهرداران عملاً با نادیده گرفتن حقوق اولیه مردم در راستای اهداف شهرداران گام برداشته و حقوق اولیه مردم که همانا اطلاع از عملکرد شهرداری و شورای شهر است نادیده گرفته شود و بدین وسیله مردم در بطن مسائل عملکرد شهرداری ها و شوراهای اسلامی شهر قرار نگیرند، لذا وجود شورایی که اساساً خود را به افکار عمومی نزدیک بکند و با استفاده از نقطه نظرات مردم بتواند عملکرد شهرداری با ایده های مردم منطبق نماید ضروری به نظر می آید، لذا امیدوارم مردم با درک این مسائل و در جهت رهایی از رکود و بلا تکلیفی اقتصادی در شهر با حضور آگاهانه و هوشیارانه و انتخاب مدبرانه بتوانند سرنوشت این شهر را به شکل مطلوب تری رقم بزنند که این امر دور از انتظار نیست.

دعوت گروه های فعال قومی از مردم برای شرکت در انتخابات شوراها

تشکیل شوراهای شهر و روستا در میهن عزیزمان ایران یکی از آرزوهایی این ملت بود که با پیروزی انقلاب اسلامی وارد قانون اساسی شد و پس از دوم خرداد تحقق یافت.

اجرای اصول مربوط به شوراها، گرچه با کاستی ها و کارشکنی هایی روبرو شد اما گام مهمی در مردم سالاری و فاصله گرفتن از استبداد دیرین این سرزمین است. این اصول اگر به درستی اجرا شوند و قانونگذار اختیارات مناسب تری به آنها اختصاص دهد می تواند بار مهمی را از دوش دولت بر دارد و از تمرکز بیش از حد امور جلوگیری نماید.

کلان شهر ما تهران نیز از این مقوله جدا نیست و می دانیم که این شهر آینه تمام نمای کشور چند ملیتی ما ایران است.

در پایتخت، علاوه بر هموطنان فارس، دیگر هموطنان ترک، کرد، لر، عرب، بلوچ، ترکمن و دیگر قومیتهای ایرانی زندگی می کنند. همه این قومیتها که اکثریت شهر ما را تشکیل می دهند، در برابر عوارض و مالیاتی که می پردازند حقوقی دارند که شامل حقوق عام شهروندی و حقوق خاص قومی می شود. این بدان معناست که شورای شهر تهران علاوه بر وظایف عام باید متعهد به وظایف خاصی در برابر اکثریت مردم این شهر باشد.

ما بر این باوریم که شخصیت های اجرایی، سیاسی و فرهنگی ورزیده ترک، کرد، عرب و ترکمن در این شهر، هم توان علمی و اجرایی بالایی دارند و هم با دردها، دشواریها و مشکلات قومیتهای مختلف شهرمان آشنایی دقیق تر و عمیق تری دارند.

تنوع قومی در ترکیب شورای شهر تهران، که متاسفانه تاکنون وجود نداشته، می تواند تنوع قومی در بافت جمعیت پایتخت را منعکس سازد و ما را به عدالت ملی - که مورد تاکید قانون اساسی است - نزدیک تر کند.

بر این اساس و به منظور مشارکت در تعیین سرنوشت خود از همه شهروندان تهرانی و به خصوص مردمان قومیت های مختلف می خواهیم تا فعالانه در انتخابات شورای شهر تهران شرکت کنند و به کسانی رای دهند که به خواسته های شهروندی و قومی آنان توجه کنند.

اتحادیه نهادهای مدنی آذربایجان شامل:

۱. مجمع دانشگاهیان آذربایجان
۲. جمعیت ترک زبانان ایران
۳. جمعیت جوانان آذر توپراق
۴. کانون علمی - فرهنگی ایشیق
۵. کانون دانشجویان ترک دانشگاه تهران
۶. موسسه فرهنگی - مطبوعاتی جان آذربایجان
۷. مجله وارلیق
۸. نشریه صوت الشعب
۹. انجمن ادبی صابر
۱۰. باشگاه فرهنگی- ورزشی آذربایجان
۱۱. انجمن ادبی استاد شهریار(قلعه حسنخان)
۱۲. انجمن ادبی شهریار(اسلام شهر)
۱۳. گروه فرهنگی- هنری چیچک لر
۱۴. انجمن فرهنگی گونیء
۱۵. انجمن ادبی میشوو
۱۶. انجمن هنرمندان و پژوهشگران موسیقی آذربایجان
۱۷. خانه اقوام ایران
۱۸. بیت العرب (جمعیت عربهای خوزستانی مقیم مرکز)

الو... صوت الشعب... رای ملت ... ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱

از شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان، سوسنگرد، هویزه، بستان، مینوحی، اروندکنار، قصبه، ماهشهر، امیدیه، رامهرمز، دزفول، شوشتر، شادگان، سربندر، هندیجان، اندیمشک، اصفهان، تهران، بوشهر، بندر عباس، شیراز، قم، نیویورک، لندن، هامبورگ، دبی، کویت، پاریس، کارولینای شمالی و آمستردام:
ارتحال مجاهد نستوه و عالم بزرگ جهان تشیع آیت ا.. محمد کرمی (ره) را به همه مردم خوزستان، دوستداران و خانواده محترم وی تسلیت می گوئیم. (۵۳۹ بار تماس)

الحاج یاسین البچاري - طهران:

هوسه

عيد اضحي اليوم اصبح و احنه نادينه السلام
بالعلم يهتز علمنه ما نريد اللي ينام
كرم زَوّد، دين جاهد و ازهق الباطل تمام
« حاويهه العزّ و الهيبه »

ابوذيات

ابسهوله احچي يا صاحب دوم مو عاص
و شفيعك حيدر الكرار مو عاص
لونْ عندك امانة صاح مو عاص
« تدوره لو صبح تحت الوطيه »

و حق ال ما خلق عل كون لولاك
بعضهم ضَيع البودات لولاك
ابملذ النوم هزّت هاي لولاك
« نذل كلمن يجازيهه ابرديه »

محمد زاده علی - آبادان:

اخیراً همایشی در اهواز تحت عنوان « آزادی و دموکراسی » برگزار شد، که دکتر غنی نژاد (متخصص در مسائل نفتی) در آن به ایراد سخنرانی پرداخت، ضمن احترام به دکتر یاد شده و حرفه او، حقیقتاً بنده نتوانستم بفهمم که چه ارتباطی بین تخصص ایشان و همایش یاد شده وجود دارد؟
رأی ملت: به خاطر اینکه اخیراً مُد شده که در همایش ها اصولاً نباید چیزی به چیز دیگر ربط داشته باشد، به شما پیشنهاد می کنیم که همراه با بیکاران خیابان امیری آبادان یک همایش برای رفع مشکلات پرورش دهندگان میگو ترتیب دهید و در آستانه انتخابات شورا ها از طالع بینان چینی دعوت نمائید در آن سخنرانی کنند. فقط فراموش نکنید که همه عینک ری بن بزنند!!

يحيي حيدري - شادگان

في رثاء العلامة الشيخ محمد الكرمي (ره)

ما يهون اصواب فگده ال رحل لديار الأبد
عزّ فحز اهلي الشيعه شيخ الكرمي محمد
امعازي صوت الشعب انه بفگد هذا المجتهد
سيف اهلي الشيعه ال فگديته.

ابوعبدالله اللاهوازي - آبادان

اهداء الى ابوسمير الناصري

هوين ال هل درب غيره مانهوه
بشهامة و نذل لحظه مانهوه
ال يگلك امشي ابدربي مانهوه
هذاك ال سلك درب العوجيه

انوحن شبه ال طفطمه بلاداي
جريح وهل جرح تدري بلاداي
امثل شخصك تظل تفخر بلاداي
علِم و تظل علم بالناصريه

خالد عجرش - ماهشهر

جبين الظلم ما ساعه استحى ونده
ارخصنه ادموعنه و نحسبلك اللحظات
چايمته الفزع ينطلق و الهده
مصايبنه چثيره و مايلمهه الكتاب
بس انته تزيح اظلم وسده

گدرت حبل الأخوه زاد باعه اعله الگدر
شافني المغرض اگدر خافن ازنوده و صدر
حگهم الأوادم بعضهم رايهم مد النظر
چه احچي الحگ مايردوني

كل شي ابهلزمان يا صاح مرمر
و نوح علي الصديق بالليل مرمر
و صفت الصديق ابصخر مرمر
واسفه هورمل و حت عليه

الاخت ثامري - آبادان

في رثاء المرحوم رزاق ثامري
ابچن يا اعيوني هذه سيتاهل بچي
هذه سيتاهل بچينه راح غفله بلاحچي
بعد هيهات يهلي لو فرد لحظه يجي
ابچي و ياي ابچي راح البي هيبه

ام حسام الأسدي - الأهواز

دارمي

اهلن و سهلن بيج يا صوت اهلنه
صوت الشعب حياج و انتي املنه

صوت الشب احساس حب و مودة
حبچ نبع ريحان گلبي تبده

ای مرغ خوش الحان ای صوت زیبا
هم رای این مردم هم صوت ملت ما

اهلن ابا صلچ يا فخر الأصاله
اصل الحياده ذاك طه وآله

عبدالعباس بيت صباح

ابعض ها لناس عيب الصدگ يا جد
اوخلو بالگلب چانون يا جد
يهالعقال گولو المفر يا جد
منهم و النجاة ابيا نويه؟

ناجي علي نيسي - الخفاجية

ابوذيه

لونك صدگ بس الموتى عناي
احلفك بلملح و الزاد ترحم
ولون ادواك موتي شلي ابدنياي
حلال اعليك ضيچي و انته تسلم

ابچي الغربتج عيني و هملي
عله الى ما بچه ابظيمي و هملي
صحيب الصور الصحبه وهم لي
ضحچته ولدغت العگرب سويه

خضر سيلاوي الحاج اسماعيل - الحويزة

موال

شريان گلبي انگطع و بنظره منك ورد
انوي اعلى بابك يخي اوصل العتبه ورد
ولگذله هبت عطر، الله ريحت ورد
مچلوم گلبي صرت هجر المحب سلاك
من غيري الك يا محب يوم المحن سلاك
ياريت احوي النجم واترس الك سلاك
واصعد السابع سمه و اطلبت وردك ورد

نوح خليل صالحي - اهواز (حي علوي)

ابوذية

وحگ التين والزيتون والمن
اجروحي الطابن امن اسنين ولمن
السدر والچفن والكافور ولمن
گبل طرت الفجر يسرون بيه

جمعه المالكي - جامعة آبادان

ابوذية

في رحيل الشاب الفقيد علي محسن المجيد

آمر بالصبر روحي و سلهه
ابد ما تنسه عشرتهم، وسلهه
علي، امصايبك نحل روحي، وسلهه
شباب او فرگتك صعبه عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

موت العالم ثلمة في الاسلام لاتسدّ ما اختلف الليل و النهار

لاشك ان الفقيد الراحل العلامة الشيخ محمد الكرمي الحويزي الخفاجي لم يكن يختصّ بقبيلة من قبائلنا بل كان نعم الرجل العالم الذي تفتخر به كل القبائل العربية و جميع فئات الشعب. لذلك يطيب لنا نحن ابناء قبيلة خفاجة التي بزغ منها هذا النجم الساطع في سماء الفقه و الدين و العلم و الأدب ان نتقدم بالشكر الجزيل و الامتنان الى كافة ابناء القبائل و فئات الشعب لمشاركتهم في احياء ذكر هذا الرجل العظيم و وقفتهم البطولية في يوم تشيع جثمان الفقيد الراحل كما نعلنوا عن اقامة مجلس تأبيني بمناسبة الاربعين و ذلك بالتعاون مع جمع من مثقفي الاهواز سيحضر فيه محبيه من العلماء و الأساتذة و طلاب العلوم الدينية و الشعراء و الأدباء و لذلك ندعو حضور الأخوة كافة مع الشكر.

الزمان: الخميس ۱۵ اسفند المصادف الثاني من محرم ۱۴۲۴ الساعة الثانية حتى السادسة مساءاً.

المكان: الاهواز - كمبلو - شارع هلالي - حسينية الهدى (السبتيين).

اخوتكم ابناء قبيلة خفاجة مع جمع من مثقفي الأهواز

البقاء لله

الأخ المهندس الحاج

سيد خلف الموسوي

اتقدم اليكم و الأسرة الكريمة بالتعازي الأخوية بفقدان والدتكم العلوية و أتمنى لكم الصبّر والسّلوان وللفقيدة الجنة و الغفران.

أخوكم عادل الحيدري

البقاء لله

الأخ علي سواري

بقلوب ملؤها الأحزان تلقينا بنأ رحيل ابن عملكم المغفور له فنشاطركم بهذا المصاب والله استعان.

جمع من أصدقائكم

ردّوا العلم من حيث جاء

«ان الهدف النهائي لاستراتيجيتنا الشرق أوسطية هو الانتقام من ايران باعتبارها بلداً ارهابياً وأكثر الدول اثارة للمشاكل في محور الشر»! هذا الكلام جاء على لسان الكولونيل الأميركي هيغ وورث وهو يتحدث إلى الاذاعة البريطانية الـزنلند بتاريخ ٢١/١/٢٠٠٣ والذي يضيف من جانب آخر من حديثه فيقول:

«عندما نحيّد العراق فإن محاصرة ايران ستكون قد اكتملت، وعندها سيحين الوقت لحزب الله وكل الارهابيين الخطرين الآخرين الذين أوجدتهم ودعمتهم هذه الدولة المتوحشة والخارجة عن القانون منذ العام ١٩٧٩م ان يدفعوا الثمن»!

عندما نضع هذا التصريح إلى جانب تصريح سبقه لمسئول أميركي سابق تحدث عن الموضوع نفسه لنخلص إلى القول: «ان العراق هدف تكتيكي وان السعودية هي هدفنا الاستراتيجي ومصر هي الجائزة الكبرى»!

عندها استطيع ان أفهم وأستوعب ما قاله أحمد طالب الابراهيمي وزير الخارجية الجزائري الأسبق وهو يحاضر في «جنادرية» المملكة العربية السعودية حول «العرب والمسلمون في الاعلام الغربي»، حيث قال: «ان هذا المخزون من الحقد والكراهية الذي انفجر ضد العرب والمسلمين بعد احداث ١١ سبتمبر رغم مأساويتها ليست سببه هذه الاحداث التي كان يمكن التعامل معها بطريقة مختلفة تماماً، بل سببها أنهم يبحثون عن عدو مزعوم لم يجدوه إلا في الاسلام، وان المستهدف هو أسس تلك الحضارة التي أنشأها العرب بالتعاون مع شعوب اخرى مثل الفرس وغيرهم من الشعوب المتمدنة تحت راية الاسلام...».

ثم ان من يتابع بعمق وتأمل وهو يستمع لاذاعة «سوا» الأميركية الموجهة ضد العالم العربي واذاعة «راديو فردا» أي «صوت الغد» الموجهة ضد ايران المسلمة والتي أقرتهما الاجهزة الاستخباراتية الأميركية من أجل تلميع الوجه الأميركي لدى شعوبنا وتشويه صورة بلادنا أمام أهلها بالمقابل فانه سرعان ما يكتشف ما يلي: أولاً: وجود حس انتقامي واضح يواجه السياسة العامة لهذه الوسيلة الاعلامية ضد كل ما هو أصيل وحضاري لدى العرب والمسلمين.

ثانياً: وجود غاية مبطنة لكنها جامحة لدى المشرفين على هذه الوسيلة الاعلامية لغرض قبول من هو وما هو طارئ على بلادنا وبتحديد أكثر دولة الكيان الصهيوني وممارساتها وسياساتها العدوانية عبر آلية مخادعة باتت مكشوفة لدى جمهور العامة من شبابنا والتي تريدنا ان نقف مثلاً على مسافة واحدة! في الموقف بين ما يسمونه بالعنف الصادر عن الاسرائيليين والعنف الصادر عن الفلسطينيين! أي الموقف الواحد بين الجلاد والضحية!

ثالثاً: وجود غاية واضحة وغير مبطنة هدفها تمييع أكثرية السكان في بلادنا والذين هم دون سن الثلاثين من خلال اشاعة «ثقافة» اللامبالاة والعبثية و«الرفاهية»! وكل ما يرد إليهم مما وراء البحار باعتباره هدية العالم المتقدم الحر النزيه والمسالم!

رابعاً: وقد يكون هو الهدف الآني والملح الذي يدغدغ احلام وأماني ورغبات العديد من النخب المتغربة أو المترددة في بلادنا، ألا وهو دفعها للتطوع للقيام بمهمة «التغيير والاصلاح» تحت الراية القادمة من وراء البحار باعتبارها «المنقذ والمخلص للشعوب من حكومات وأنظمة شاخت وصار تغييرها واجباً ومصلحة مشتركة بين تلك النخب والقوة الأعظم»!!

وهنا بالذات يمكن فهم وادراک ما ذهب إليه الكولونيل الاميركي الآنف الذكر الذي بدأنا حديثنا بأقواله إلى الـزنلند، فهو يعرف تماماً ماذا يريد ويعرف أيضاً إلى من يوجه خطابه في هذه اللحظة التاريخية التي تتكالب فيها مجموعات يائسة وبائسة ممن طردهم الشعب الايراني العظيم صانع الحضارات والذي يملك آليات التغيير والاصلاح الوطني والديني الخاصة به والنابعة من جذوره وليست القادمة من وراء البحار والمدعومة من قوى أجنبية تبيت الشر لايران المسلمة لا لذنب اقترفته بل لأنها اعادت ايران للاسلام واعادت الاسلام لايران وقررت مناصرة العرب واسناد قضيتهم المركزية في فلسطين منذ العام ١٩٧٩م.

على أية حال فثمة من يتوقف طويلاً اليوم في ايران حول حقيقة النوايا الاميركية وراء الحملة والعدوان الثلاثي المرتقب حول العراق، لا سيما بعد تصريحات كولن باول الاخيرة حول السيطرة على صناعة النفط العراقية ووضعها «أمانة» لدى الادارة الأميركية لصالح الشعب العراقي أو يتخوف من المستقبل الذي يمكن ان يتكرر مع جميع بلدان المنطقة وليس العراق وحده.

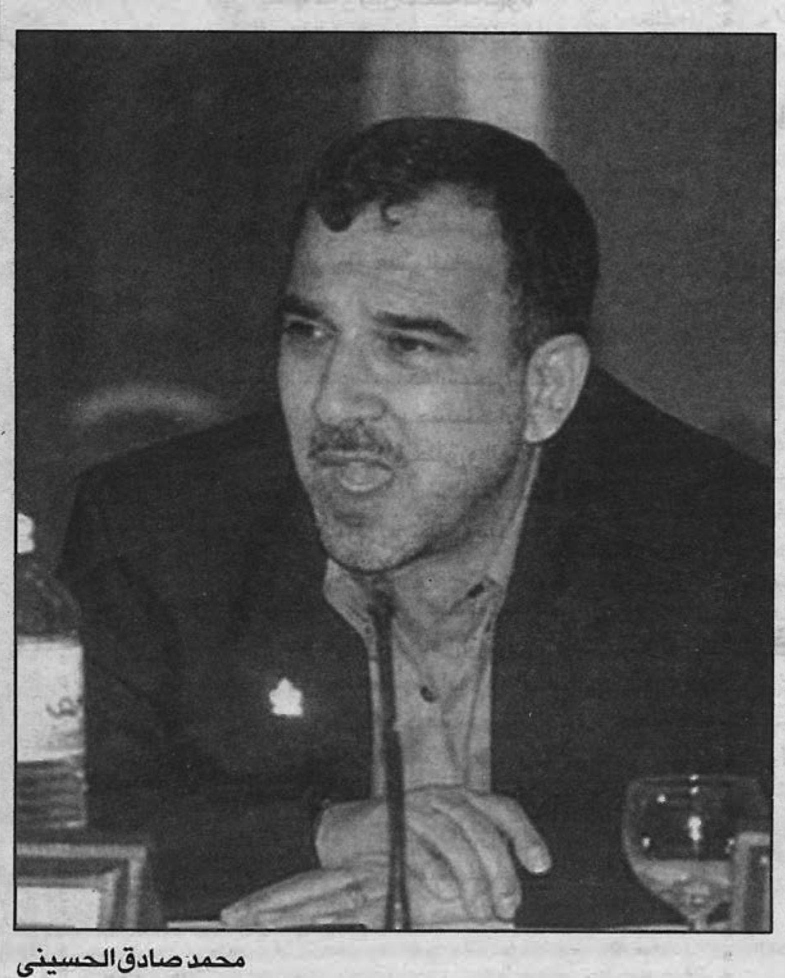
وفي هذا السياق يقول مصدر خبير بالشئون العراقية في ايران: «ان خطر الالتفاف على أهداف الشعب العراقي في التغيير بات كبيراً جداً وان الأمور قد تفلت من الجميع وتداعيات ذلک على الأمن الاقليمي قد تكون هي الكارثة بعينها».

غير ان آخرين يقولون ان شعب العراق كما هو شعب ايران وكما هي شعوب المنطقة سوف لن تقبل بأن تكون هكذا «أمانة في صندوق ودائع» كولن باول أو غيره، بل ان هذا الشعب العراقي العظيم هو نفسه وبقيادة علماء دينه صنعوا فيما صنعوا ثورة العشرين الشهيرة كما ساهموا فيما ساهموا في صناعة الثورة الدستورية في إيران في العام ١٩٠٦م.

وفي هذا السياق يذكر كاتب عراقي مقيم في قم بإيران وهو كمال السيد حادثة تاريخية لاحد كبار علماء الدين الايرانيين حصلت له مع عدد من السفارات الاجنبية في العام ١٩٠٧م لها دلالات عميقة ينبغي استحضارها الآن، والحادثة هي: «عندما حوصر العلامة الكبير الشيخ فضل الله نوري في منزله وهو من كبار مفجري الثورة الدستورية بعد التفاف الانجليز على المشروطه واختراقهم لها، حاول السفير الروسي فيمن حاولوا من السفراء كسب الشهيد والاستفادة من موقعه فأرسل علم بلاده ليرفعه فوق منزله لحمايته.. لكن الشيخ رفض ذلک قائلاً: لقد قضيت سبعين سنة في حياتي تحت راية الإسلام ولا أريد أن أقضي بقية عمري تحت راية الكفر.. ردوا العلم من حيث جاء».

انها قصة معبرة لمن يريد ان يعتبر، ودرس بليغ لمن يريد التتلمذ على يد التاريخ، لا سيما تاريخ علمائنا الاعلام الذين ميزوا على الدوام بين الاصلاح الوطني المنشود و«الاصلاح» الاجنبي المردود.

ـ أمين عام منتدى الحوار العربي الايراني



محمد صادق الحسيني

شاه مرده است
ایران زنده است
و می ماند

ابراهیم حامدی

شاه مرده است. به خاک سپرده شده است. ایران اما مانده است. زنده است و می ماند. تاریخ در گذر از دیروز به امروز رسیده است و رو به سوی آینده ای دارد که ما را در لحظه ی اکنونی مان به ثبت می رساند تا باز ماندگان ما در روزگاران متعلق به خود ما را قضاوت بنشینند، درست به همین گونه که ما امروز شهادت می دهیم که: مرگ شاه را به چشم خویش دیده ایم. دیده ام که او نه در خاکی که متعلق به او نبود، بلکه در جائی از این جهان به خاک سپرده شده است. یادش اما هست. این تاریخ است که به ما می گوید: او روزگاری داشت و حال دیگر آن روزگار نیست. به این معنا که دوران سپری شده دیگر قادر به باز گشت نیست.

نه امکانات تاریخی اکنونی رو به گذشته دارد و نه هیچ ذهنیتی «مگر اذهان غیر متعادل» می پذیرد که به باز سازی ذات تغییر یافته ی شرایطی بپردازد که «گذشته» را به دوره ای سپری شده مبدل ساخته است.

درک این مسئله چندان دشوار نیست، اگر تاریخ نه روایت پر جلال و جبروت شاهان که «پیشرفت آگاهی از آزادی» تعبیر شود. با چنین تعبیری ست که پیشرفت ما به سمت آگاهی ضرورت به خاک سپری چیزی کهنه را الزامی می سازد. نظام شاهی شیوه ی کهنه ای بود که می بایست محو شود. امحای آن نظام حکم تاریخ بود. شاه به مثابه ی سمبل آن، نظام در انقلابی بزرگ فرو افتاد ــ یعنی در واقع نظام شاهی با به خاک سپاری سمبل اش به خاک سپرده شد. ایران اما مانده است. خاکی که زادگاه همه ی ملت های در آن است با ملت هایش مانده است و جملگی در بطن آن آب و خاک است که مردم ایران را به تعریف در می آورند. ایران میراث تاریخی مردم آن است که از نیایشان بر جای مانده است. مردم اما نه با شاه به تعریف در می آیند و نه با پرچم و نه با نام و نشان و نژادی یکتا و یگانه. پس و باید آن مردم را با نام و نشان و نژاد و ملیت و قومیتشان که - گوناگون اند، ناهمسان اند، نا هم شکل اند، و در یک کلام نا هم طبقه اند به رسمیت شناخت و پذیرفت که آن مردم اند که فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و تمدن خویش را هم می سازند و هم ازآن پاسداری می کنند و هم در جهت تکامل و باروری آن، از آنچه که آفریده اند بر می گذرند تا بر غنای آن بیفزایند. شعر و ترانه و موسیقی و هر آنچه که با هنر تعریف می شود مقوله های فرهنگ اند که ساخته می شوند تا هم زیبائی را معنا کنند و هم وجد و شادی و رنج و تاثرات انسانی را بر انگیزانند و هم با نمود خود نقشی از ایده آل های بشری به دست دهند. پذیرفتنی ست اگر بگوئیم کار هنر فرا روی از موقعیت خویش است، زیرا که مثل هر مقوله ی دیگری می بایست از محدوده ی زمانی و مکانی خود بر گذرد تا از خمودی و خواب به گردونه ی تکرار در خود دچار نگردد. و هنرمند اگر از ذهنیت خود و هم از شکل کار خود برنگذرد بر مرگ خویش در تکرار بیهوده ی کار دیروزین خود صحه گذاشته است.

هنرمند، هنرش و تاثرات ذهنی اش را از فرهنگ زمانه اش و مردم اش می گیرد. فرهنگ زاده ی کار و تلاش و رنج انسانی ست. هنرمند زبان انتقال آن فرآورده های حضور انسان است. او امیال و آرزوها و تمناهای مردم اش را، آینه در دست به جهان نشان می دهد تا سهمی از تلاش بی وقفه ی همگانی را برای ایجاد شرایط انسانی تر ادا کرده باشد. او در تلاش وادای سهم از دیگران نیز می آموزد تا از خود و موقعیت ذهنی اش بگذرد و به شایستگی بیشتری برای انسان دست یابد. هنر مند اگر انسانی بیندیشد، از جغرافیای آب و خاک و وطن در می گذرد تا تمام جهان را وطن خویش بشناسد. تفاوت نگاه هنرمند و آنکه بر خاکی احساس مالکیت در همین جاست.

ایران زادگاه من است. سرزمین اش را دوست می دارم ، دوست دارم نه به خاطر زمین و آب و هوایش به خاطر مردم و فرهنگش، به خاطر حضور همیشه ی تحول پذیری و باروری ذهن و زبان و اندیشه ی مردمانش. والبته که براین باور نیز هستم که هیچ آب و خاکی بی حضور انسان به پسیزی نمی ارزد. من نفس و احساسم با حضور تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن مردمی گره خورده است که استبداد شاهی در تمام طول تاریخ بند از بند شان گسسته است و لحظه ای از ستم کاری در حق شان فرو گذری نکرده اشت. من درد و شادی و رنج و زیبایی شان در طول بیش از سی سال فعالیت هنری ام فریاد کرده ام و با آن مردم هم آواز بوده ام و هم اکنون نیز هستم. اما شما وطن پرستان دروغین چند چهره را چه مدعای مردم دوستی و ایران دوستی ست. شما امروز سینه چاک می دهید که من «خلیج فارس» را نمی خواهم. من نه تنها خلیج فارس را که تمام ایران را خوانده ام و می خوانم. شما دروغ می گوئید که خلیج فارس را دوست می دارید، زیرا که دوست داشتن شما در گذشته ی شاهنشاهی تان چپاول و غارت منابع نفت و گاز و ذخایر دریائی آن توسط بیگانگان و اربابان آن نظام به همراه داشت و دوست داشتن امروز تان سکوت تایید آمیز و حتی تحریک کننده ی شما را به منظور نظامی کردن خلیج فارس توسط ناوگان دریایی و سربازان و نیروهای مسلح امریکا، انگلیس و همه ی کشورهای سرکوب گر و جنگ طلبی ست که منافع خود را با حضور نظامی در آب های خلیج فارس می بینند. چگونه است که نه وطن پرستی دیروزتان و نه «خلیج» دوستی امروزتان هرگز متوجه اشغال نظامی و حضور بیگانگان در آن منطقه از خاک این جهان نیست؟ راستی شما جان و مال و حضور تاریخی و اجتماعی مردمان خلیج فارس برایتان مهم است یا صرف تعریف جغرافیایی آن؟ راستی شما به چه نوع اخلاقی پای بندید؟ آیا در اخلاق شما انسان های خلیج فارس حق حیات آزادانه و انتخاب آگاهانه ی سر نوشت خویش را ندارند؟ اگر دارند چگونه است که کمترین آنگیزه ی انسان خواهی تان در برابر تجاوزات بیگانگان به حق حیات آن مردم بر انگیخته نمی شود؟ تا حداقل این گونه وانمود شود که از جانب شما نیز حضور نظامیان و سرکوبگران امریکایی و انگلسی در آب های خلیج فارس محکوم است. شما دروغ می گوئید! وطن خواهی تان با خاندان از قدرت افتاده ی پهلوی مترادف است.

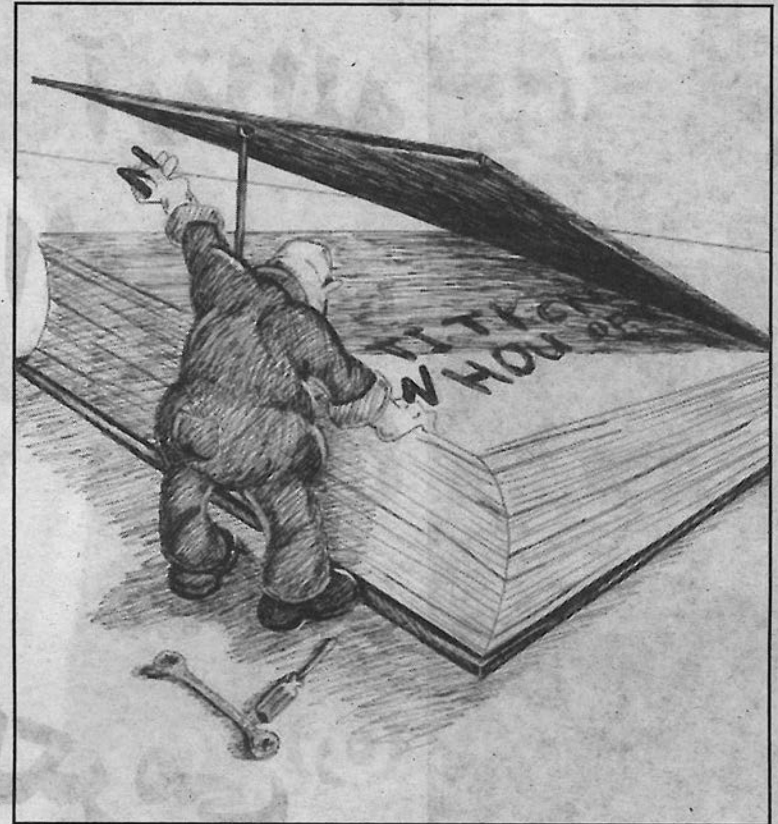
شما با این جنجال می خواهید وانمود کنید که باخاندان پهلوی ست که علاقه به آب و خاک و تبع آن علاقه به خلیج فارس ، معنا می دهد. اما باور کنید که نه تنها خلیج فارس ، بلکه سراسر آن خاک ، خاک ایران هیچ ربطی به هیچ یک از افراد خاندان پهلوی نداشته و ندارد. زیرا که علاقه مندی این جماعت به خاک ایران تنها و تنها از زاویه قطر کیف پول شان و حیف و میل های بی حساب و کتاب شان خلاصه می شود. آقایان و خانمها وطن پرست فرصت طلب! مردم ایران در یک انقلاب بزرگ، در سال ۵۷ - نظام شاهی را از اریکه ی قدرت به زیر کشیدند. متاسفانه بدیل آن، آرزوهای آن انقلاب را بر آورده نساخت... من در این زمان نیز همصدا، هم گام و هم آواز در دردها و رنج ها ، شادیها و شورمندی های مردمم بوده ام و هستم.

آقایان و خانمهاهای وطن پرست فرصت طلب ! باور کنید: شاه مرده است.
به خاک سپرده شده است.
ایران اما مانده است. زنده است و می ماند.

آراء بين الشعر والسياسة

لجنة البحوث

أنا... بعْدَ خمسين عاما
أحاول تسجيل ما قد رأيتْ...
رأيتُ شعوبا تظنّ بأنّ رجالَ المباحث
أمْرٌ من الله... مثلَ الصداع... ومثل الزُكَامْ...
ومثلَ الجُذام... ومثل الجَرَبْ...
رأيتُ العروبةَ معروضةً في مزاد الأثاث القديمْ...
ولكنني...ما رأيتُ العَرَبْ !!



تبدأ علاقة الشعر بالسياسة في ديوان الشعر الجديد، أو ديوان الشعر التفعيلي، على وجه التحديد، بقصيدة «خطاب مفتوح من أب مصري إلى الرئيس ترومان» لعبد الرحمن الشرقاوي والمكتوبة في باريس سنة ١٩٥١، وكان تأثيرها ـ مع مطلع الخمسينيات ـ كاسحا حيث حملت مضمونا سياسيا مثيرا وصياغة شعرية جديدة، ولكنها كانت قريبة جدا من خصائص النثر. وعلى سبيل المثال يقول الشاعر في مقطع من هذه القصيدة:

فإن كنتُ يا سيدي قد أطلتُ،
وقد سقتُ هذا الحديث الحزين
فإني حزين
حزينٌ شقيٌّ لبعد ابنتي
حزينٌ أخافُ عليها المصيرَ..
وأنتَ أبٌ تعرف الوالدين
ولستُ أريدُ لها أن تموت
فرفقًا وأنتَ تخطُّ المصير
أترمي حماماتنا بالنسور؟
معاذَ الأبوة يا سيدي..
فأنتَ أبٌ وكلانا حنون
ألستَ تصونُ حياةَ ابنتك
فهل تصنعُ الموتَ للأخريات
وإني لأدعوك باسم الأبوة..
باسم الحياة.. وباسم الصغار
لتعقدَ حلفاً يصونُ السلامَ..
ويرعى المودات بين الكبار
فأنت أب قد صنعت الحياةَ
ولن تصنع الموتَ بعد الحياة ..
الخ...

وقد تأثر عدد كبير من شعراء الموجة الجديدة بهذه القصيدة، وعلى سبيل المثال كتب الشاعر محمد إبراهيم أبو سنة ـ وكان شاعرا شابا وقتها ـ قصيدة بعنوان «بعض الوقت يا مستر دالاس» هاجم فيها السياسة الأميركية في عهد جون فوستر دالاس وزير الخارجية الأميركي، ولكن سرعان ما أدرك أبو سنة سخافة الكتابة بهذه الطريقة التي كانت ـ حسب اعترافاته ـ ستقوده حتما إلى النثر أو الصمت. وهكذا تنبه شعراء هذه الموجة، ومن جاء بعدهم، إلى خطورة التهام الأيديولوجية للخطاب الشعري، وإحالته إلى بيان سياسي تابع وهامشي.

وجاهد الشعراء بعد ذلك لمحاولة إضفاء طابع الفن على أعمالهم الشعرية السياسية، بعد أن كاد يصرخ الشعراء من أمثال: عبد الوهاب البياتي، وبدر شاكر السياب (في بداياته)، وكمال عبد الحليم، ومصطفى بهجت بدوي، ونجيب سرور، وعبد الرحمن الخميسي، ومعظم الشعراء الذين اختاروا الواقعية الاشتراكية منهجا لكتاباتهم وأشعارهم. غير أننا نجد في أشعار صلاح عبد الصبور وأحمد عبد المعطي حجازي وبدر شاكر السياب (بعد ذلك)، أيضا جوانب سياسية، ولكن استطاع الفن أن يحملها على جناحيه، ومن هذه الأعمال قصيدة «شنق زهران» لعبد الصبور، وقصيدة «مذبحة القلعة» لحجازي، وأنشودة المطر للسياب.

وبظهور قصيدة «هوامش على دفتر النكسة» لنزار قباني عقب هزيمة ٦٧ تحدث نقلة هائلة في صياغة القصيدة السياسية، التي رادها نزار ـ بعد ذلك ـ وكأنه يغازل أو يهجو امرأةً هي الوطن أو هي الأمة العربية. يقول نزار في قصيدة «من مفكرة عاشق دمشقي» على سبيل المثال:

فرشت فوق ثراك الطاهر الهُدُبا
فيا دمشقُ ، لماذا نبدأ العَتَبَا ؟
حبيبتي أنت..
فاستلقي كأغنيةٍ على ذراعي،
ولا تستوضحي السَّببَا
أنت النساءُ جميعا..
ما من امرأة أحببتُ بعدَكِ ،
إلا خلتُها كَذِبَا

لقد وقعت القصيدة السياسية في معظم أحوالها في شرك الهجاء السياسي، أكثر من المدح، كما وقعت في منطقة جلد الذات العربية، أكثر من وقوعها في منطقة العطف والحنو على الأمة في أزماتها والمحن التي تتنابها كل حين. ولعل عنوان قصيدة مثل «الآن يُعلنون وفاة العرب» وهي أيضا لنزار، يشكي بذلك. والأعمال الشعرية ذات الطابع السياسي كثيرة ومتنوعة، ويكفينا الإشارة إلى أسماء بعينها، فهناك إلى جانب نزار وأعماله السياسية المعروفة: أمل دنقل ودواوينه «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة»، و«تعليق على ما حدث»، و«أقوال جديدة عن حرب البسوس»، والتي بها قصيدته الشهيرة لا تصالح أو مقتل كليب أو الوصايا العشر، يقول أمل دنقل في «لا تصالح» على سبيل المثال:

لا تصالحْ
ولو وقفت ضد سيفك كلُّ الشيوخ
والرجال التي ملأتها الشروخ
هؤلاء الذين يحبون طعم الثريد
وامتطاء العبيد
هؤلاء الذين تدلت عمائمهم فوق أعينهم ،
وسيوفهم العربية، قد نسيتْ سنوات الشموخ
لا تصالح
فليس سوى أن تريد
أنت فارس هذا الزمان الوحيد
وسواك.. المسوخ !

وهناك الشعراء: أحمد سويلم، وفتحي سعيد، ومحمد مهران السيد، ومحمد الجيار، وحسن فتح الباب، ومحمد عفيفي مطر، ومحمد أبو دومة، ونصار عبد الله، وفاروق شوشة، وعبد المنعم عواد يوسف، ومظفر النواب، وأحمد مطر، والميداني بن صالح، وغازي القصيبي، ومحمد الفيتوري، وعبد العزيز المقالح، وأدونيس، وبلند الحيدري، وسعدي يوسف، ومعين بسيسو، وسليمان العيسى، وسيد أحمد الجردلو، ومحمد علي الرباوي، ومباركة بنت البراء، وعبد المنعم الأنصاري، ومهدي بندق، وعبد المنعم سالم، ومحجوب موسى، وعاطف الحداد، ووصفي صادق، إلى جانب شعراء الأرض المحتلة وعلى رأسهم محمود درويش وسميح القاسم وتوفيق زياد، وفدوى طوقان، وغيرهم الكثير والكثير.

يقول الشاعر أحمد مطر في قصيدة بعنوان «قطع علاقة» على سبيل المثال :

وضعوا فوق فمي كلب حراسة
وبنوا للكبرياء في دمي، سوق نخاسة
وعلى صحوة عقلي
أمروا التخدير أن يسكب كاسه
ثم لما صحت :
قد أغرقني فيض النجاسة
قيل لي:
لا تتدخلْ في السياسة
تدرج الذبابة الكسلى على رأسي
إلى باب الرئاسة
وبتوقيعي بأوطاني الجواري
يعقد البائع والشاري مواثيق النخاسة
وعلى أوتار جوعي
يعزف الشبعانُ ألحان الحماسة
بدمي ترسم لوحات شقائي فأنا الفنُّ ..
وأهل الفن ساسة
فلماذا أنا عبدٌ
والسياسيون أصحاب قداسة؟
قيل لي:
لا تتدخلْ في السياسة
شيدوا المبنى.. وقالوا:
أبعدوا عنه أساسه!
أيها السادة عفوا
كيف لا يهتز جسمٌ
عندما يفقد راسه؟!

ولعل المتابع للندوات والأمسيات الشعرية في السنوات الأخيرة، يجد أن الشعر السياسي تفوق على الشعر العاطفي أو شعر الغزل، لعدة أسباب من أهمها: الجرأة، والسخرية، ومواكبة الأحداث المعاصرة، والنظر إلى التحولات والقضايا المصيرية، والتعبير عن حال الشعوب، واستدعاء التاريخ أو التراث سواء الديني أو السياسي، واستخدام الرمز الشفيف وليس المغلق، ثم أن هذا اللون من الشعر يدل على ثقافة الشاعر العريضة، وإذا لم يكن الشاعر على درجة جيدة من الثقافة الشعرية ويتمتع بنضج سياسي ورؤية واضحة، لسقط شعره في مدارك المباشرة والتقريرية والتسطيح.

رحيل العلم آية الله العظمى الشيخ محمد الكرمي (ره)



عبدالرضا عطاش

الف: المقدّمة

في الايام الاخيرة شهدت مدينة الاهواز مركز محافظة خوزستان في تأريخها حدثاً مروّعاً للغاية وهو نعي العلامة الكبير، المرجع القدير، الاديب الاريب، المفسر وا لشاعر اللبيب، آية الله الشيخ محمدالكرمي الحويزي ففقده وارتحاله في عشية ليلة(١) الخميش فالفهرت السماء على محافظة خوزستان و أحزن و ابكي المؤمنين و طلاب علوم الدين والمقلدين.

ب: نسب آية الله الشيخ محمد الكرمي(رهْ)

العلامة الكرمي ينحدر من اصول عربية فينسب على المشهور الي قبيلة خفاجة التي من صميم العرب فالقبلية تنسب الي بني عقيل بن كعب بن ربيعة بن عامر بن صعصعه و نخوتهم عامر!!(٢) و قديماً نزحت خفاجة من الجزيره نحو الحويزة و الخفاجية فاتخذتهما موطناً لها و بعد انتشار مرض الطاعون في الحويزة و الخفاجية و الذي راح ضحيته الكثير من هذه القبيلة فانتشرت في سائر بلاد العراق و مناطق أخري و لكن الاسرة الكرمية لم تقطع صلتها بمدينة آبائها و اجدادها و لقب الكرمي نسبة الي الشيخ «كرم الله» و الحويزي نسبة الي الحويزة الموطن.

ج: حياة آية الله الشيخ محمد الكرمي(ره)

آية الله الشيخ محمد الكرمي اكثر من مرة يذكر حياته في آثاره فولد في النجف الاشرف عام ١٣٤٠ هـ. ق و في سنة ١٣٤٥ هـ. ق توفيت والدته وفي سنه ١٣٤٦ هـ ق توفي جده آية الله الشيخ نصرالله الحويزي(ره). ابوه آية الله الشيخ محمد طه الكرمي المرجع القدير و أمه من بيت رفيع و فضل بيت آية الله الممقاني(ره) فخلال مدة قصيرة جداً أردف الدّهر علي الاسرة مصيبتين وفاة الام و وفاة الجد فهاجر والده الي موطن آبائه و اجداده الاول (الحويزة والخفاجية) فبقي مترجمنا و اخوه آية الله الشيخ على الكرمي في النجف الاشرف غرباء و منفردين بفقدان الام والجد والاب فتولي شؤنهما الاقتصادية في النجف أصدقاء والدهما (المرحوم الشيخ عبدعلى بن علاوي بن سعد الطرفي و الشيخ سلمان الطرفي والشيخ عبدعلي بن الشيخ موسي آل زاير دهام). فالعلامة آية الشيخ محمد الكرمي درس اربعة صفوف في المدرسة العلوية الايرانية في النجف و التحق بوالده في مدينة الخفاجية فبقي سنة واحدة في الخفاجية مع والده آية الله محمد طه الكرمي ولكن لم يطب له مناخ الخفاجية فرجع الي النجف الاشرف و التحق بالحوزة العلمية فدرس الدروس النحوية و التبصرة و شرح قطر الندي و شرح ابن الناظم و قرأ اللغة الفرنسية و الحساب والهندسة و مغني اللبيب تحت منبر اساتذة أفذاذ. وقبل نشوب الحرب العالمية الثانية لاسباب اقتصادية و نفسية و علمية و اجتماعية هاجر راحلنا الي قم المقدسة فواصل دروسه هناك و في سنة ١٣٣٨ هـ. ق أسس مدرسة علمية في مدينة الاهواز و شرع بتربية الكوادر الدينية و نشر الثقافة والعلم و الاخلاق من خلال الخطب التي كان يلقيها بعد صلاة المغرب و العشاء(٣) في الاهواز.

د: شخصية آية الله العظمي محمد الكرمي(ره)

نظراً لاسرته العلمية التي انحدر منها(٤) واحساسه اللطيف و نبوغه الممتاز و ذهنه القوي و الظروف القاسية والاوضاع المريره التي عاشها راحلنا العزيز جعلت منه شخصية فذة تضم زوايا و أبعاد متكاملة و مختلفة فيحار ماذا و في أي مجال و زاوية من زوايا هذه الانسان العبقري يكتب انّه بحر لاساحل له فملأ الاودية العطشي من معين علمه، شخصيته فوق المناخ الذي عاش فيه. آيةالله العظمي محمد الكرمي مع ماكان متواضعاً باخلاقه رفيعاً بعلمه لايود الشهرة و لايرغب الاطراء و المدح لانّ العظماء و الكبار سيرتهم قبل صورتهم تنتشر في المجتمع فراحلنا العظيم اخترقت سيرته و شخصيته الفذة جميع الحدود الجغرافية والحواجز والموانع الكلاسيكية فارتسمت عظمته في الاذهان قبل رسم صورته بالحبر على الورق أو التلفاز فالذي عاشر و باشر الرجل أو درس آثاره دراسة دقيقة يعرف في ابتداء الأمر أنّه فوق المناخ الذي عاشه بمرات عديدة فعزيمته مستسقاة من الشريعة المقدسة و هيبته ليست مصطنعة لانه ذاب في الله و اخلص لله و تكلّم بالله لم تاخذه لومة لائم في الله ولايجامل احداعلى انتظام أوقاته التي نظّمها للمطالعة، والتأليف والعبادة وحل قضايا المومنين.

هـ: البعد العرفاني لشخصية آية اللهالعظمى محمد الكرمي(ره)

البعض الكثير بتصور انّ العارف هو الذي يتخذ صومعة أو معبداً في الصحراء أو يتلّبد في محراب مسجده و ينعزل عن الناس كلياً بل العرفان عند العلماء ولاسيما مترجمنا الراحل ليس كما ذكرنا بل العرفان عند العلامة الكرمي هو التحرر من المادة و المال و المنال والتحرر من عبودية الاخرين و التوكل على الله في كل الامور. فهذا الجنب طغي علي جميع شوون حياة الرجل.

فآية الله الكرمي (ره) التزم التواضع لله في ملبسه و مأكله و مشربه و مسكنه وابتعد كل البعد عن المظاهر الدنيوية والزركشة و الكبكبة فالتزم و تحلّي بالمكارم الالهية والسجايا الدينية. فابساطة الطبيعية الغير مصطنعة كانت مشعة على حياته الكريمة فيقول(٥) (اما اذا كان الرجل نكرة من بين الرجال منعزلاً عن المال و المنال (درويشاً) في الحل و الترحال فجدير أن يكون واقعياً في كل مايكتب مثلي أنا الضائع) فيري رحمة الله عليه أن التحرر من المادة و عبودية الاخرين و الثبات يجعل الانسان واقعياً مخلصاً لله الواحد القهار.

و: البعد الادبي لشخصية آيةالله العظمى الكرمي(ره)

الاحساس الادبي والذوق الشاعري موهبة الهيه يهبها الله للانسان فالعلامة له نتاجات ادبية و نظراً للظروف والظروف القاسية والحوادث المرة من فراق الاحبة والمناخ الادبي الذي عاشه في النجف الاشرف و حضوره الفعال في المنتديات الادبية له آثار ادبية في غاية الروعة و منتهي البلاغة في نظم و نثر و كأنك اذا قرأت نتاجاته الادبية لم تتصورها لمرجع ديني قد أفني عمره في الحوزة و الدروس الدينية بل تتصورها لعباقرة الادب و البلاغة و لوقارنا نتاجات والاشعار التي تركها العلامة الكرمي من نظم و بعض نصوصه الادبية بسائر الانتاجات الادبية لتفوقت نتاجات راحلنا الكرمي من ناحية الخيال والوجد و الحرقة و قوة الكلمات وسلاسة المفردات و استحكام الالفاظ رونقاً و جمالاً فتتلمس في نتاجاته الادبيه بشكل واضح جداً مفردات كثيرة من العصر الجاهلي و ايضاً لنتاجاته نكهة عربية اصيلة بدوية و أظن هذه الايجابيات ترجع الي أسباب و منها اولاً ظاهرة التاثير و التاثر من قراءة النصوص الادبية الجاهلية ثانياً يرجع الي اصالته العربية و البدوية ثالثاً في عنفوان شبابه كان التوجه الي الادب الجاهلي اكثر من غيره فهذه كلها احتمالات و القسم الكثير من الادب العربي يبتني على التحليلات و الاحتمالات فاليک نماذج أدبية من نظمه و نثره:

فيقول في الرثاء(٦):

فيا راحلاً والصبر عنا و تاركاً
قلوباً على جمر الغضا تتقلب

اعد نظراً فينا فانا أحبة
عظيم علينا في الغرام التجنب

وفي الم الفراق والوجد والشكوي يقول (ره)(٧)

ناديتهم لما نووا ظعناً
وطواهم التاويب والدلج

أحباب قلبي جرتم فجزت
عيني و ذا في خد الضرج

وفي المناسبات(٨):

هلهلي فوق غصنک المياد
يا طيور الافراح والاعياد

واستفزي القلوب من سنه الوجد
بذكري اميمة وسعاد

وانا وان رحلت عيسي ليهم
فعلي رغبتي و انقيادي

وفي الاخوانيات:

لا والغرام و دمعي المسفوح
ولذيد وقعكم بمجري روحي

ومن نثره يقول(٩) ره:

«هاتيک الدموع الحارة التي سفتحها في صحن خدي قطرات طل أو مشاعل شعل لم أزل محتفظاً بها»

و ايضاً

«قديماً تاثرت عواطفي بماجرّه الزمان و ابناء الزمان على فانحنيت واضعاً رأسي بين ركبتي ابكي بدموع شعرية مرة و نثرية أخري كيفما اوحت به الي روحي البائسة و عواطفي المتأثرة) نعم هذه نماذج يسيره من رشحات قلمه فهي في روعة منقطعة النظير يضج فيها من أنين الوجد و افتراق الاحبة والأسي.

ز: البعد العلمي للعلامة الكرمي.

بفكره النيّر ونظرته الثاقبة و شوقه الكثير في الوصول على الحقائق العلمية و استقامته أمام المشكلات و العناية الالهية التي حباه الله فتميزت و انفردت شخصيته العلميه بهذا المجال فاذا خطب بين الناس باخذ المستمعين الي عالم آخر و يجعلهم يعيشون عالم المعني واذا سئل عن مسالة يعطي الجواب بوضوح و جلاء و دون ترديد فرحمة الله عليه كان منتظماً و مواظباً لوقته كل المواظبه و صنّف آثاراً تتباهي الاجيال القادمة من المسلمين فاليک نماذج من آثاره العلمية.(١٠)

١- علم التفسير للقرآن الكريم ٨ مجلدات ٢- علم الاخلاق، الفضائل و الرذائل ١ جلد، الجزء الرابع الحياه الروحية ٣- علم الفقه القول الجامع في تحرير فروع الشرائع، تلخيص الدروس الشرعية، رساله عملية ٤- الادب العربي، الف- الوشاح للبلاغة ب- اشعار في غاية الروعة ج - التحفة المحمدية د- حل الطلاسم ه- كتب باللغه الفارسيه، ١- فرزندم، ٢- طبيعت و شريعت، ٣- فدک.

في الختام نسجل الشكر الجزيل لسماحة آيةالله الخامنةاي قائد الثورة الاسلامية لارساله مبعوثاً اشترک في التشييع المليوني الحاشد فنرجوا الله ان يستمر اولاده البررة برتق الفتق وسلام عليه يوم ولد و يوم مات و يوم يبعث حياً»

(ولو أنني بلغت زهر النجوم يدي - نحتّها لک بعد الموت تمثالاً)

الهوامش:

١) ليلة الخميس ٢٦ ذي القعدة عام ١٤٢٣ هـ. ق، ٩ بهمن ١٣٨١ هـ ش

٢) موسوعة العشائر العراقيه الجزء الثالث تاليف ثامر عبدالحسن العامري.

٣) التفسير لكتاب الله المنير الجز الثامن آيةالله الشيخ محمد الكرمي(ره)

٤) الحياة الروحية الجزء الرابع آيةالله الكرمي(ره)

٥) الحيأه الروحية الجزء الاول ص ١٠ العلامة الكرمي(ره)

٦) الحياة الروحية الجزء الاول، ص ٢١٩، العلامة الكرمي(ره)

٧) الحياة الروحية الجز الاول، ص ١٧١، العلامةالكرمي(ره)

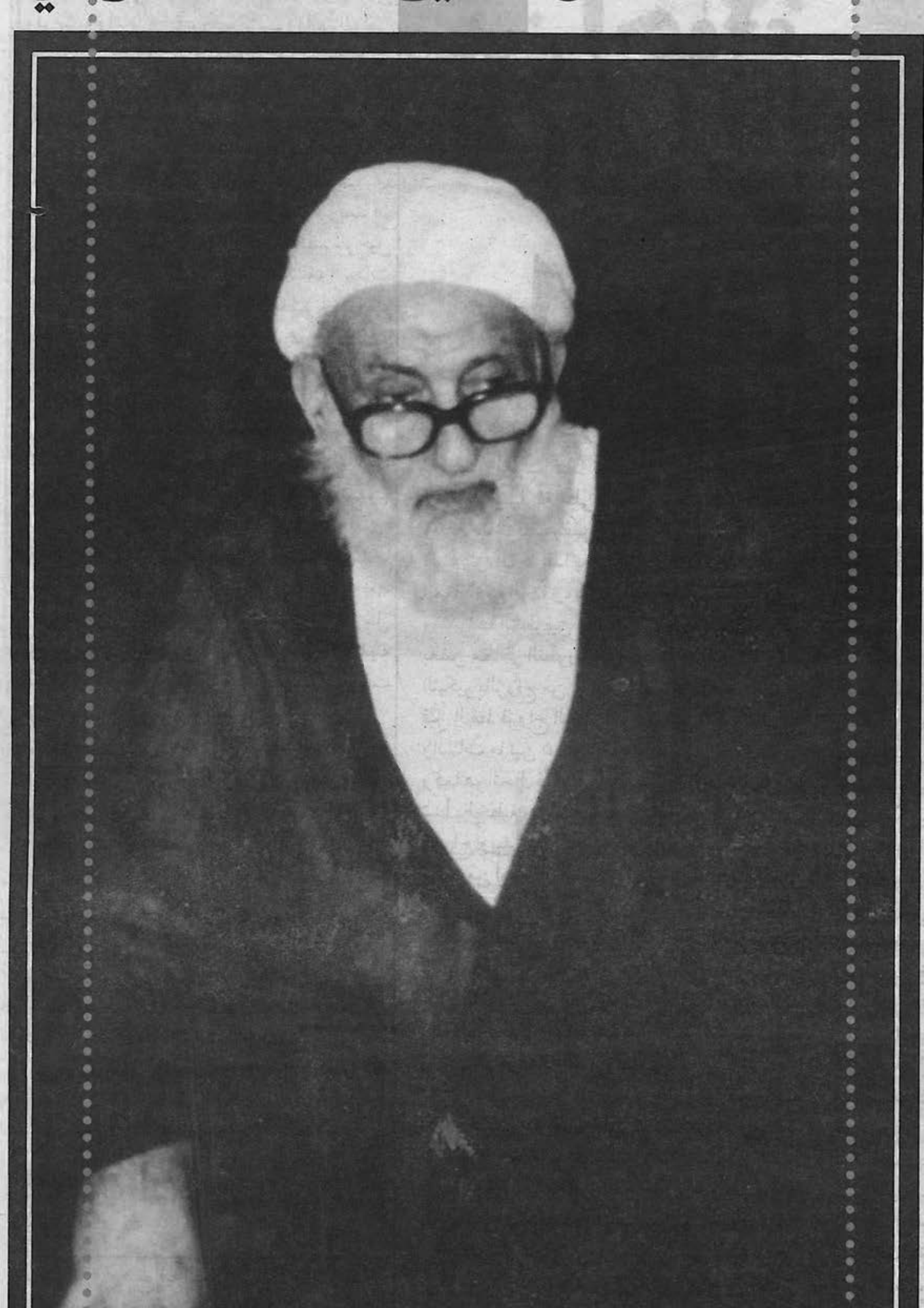
٨) نفس المصدر.

٩) الحياة الروحية الجزء الاول، ص ١١، العلامة الكرمي

١٠) القول الجامع ص ٢٨٢، العلامة الكرمي.

التقرير المصور من تشييع جثمان

العلامة الفاضل الشيخ محمد الكرمي





انا لله و انا اليه راجعون

قال رسول الله (ص) : موت العالِم ثلمة في الاسلام لا تسدَ ما اختلف الليل و النهار

يا ابناء الشعب المسلم و المجاهد في ايران
يا شيعتنا الأماجد
ياعشايرنا الغياري

ان خبر رحيل العالم الرباني و المرجع الكبير سماحة آية الله الشيخ محمد الكرمي ادخل في قلوبنا الحزن و الاسي و بهذه المناسبة الاليمة نتقدم باحر التعازي و اسمي التسلّيات راجين المولي القدير ان يتغمده بواسع رحمته. العالم الذي قضي عمره الشريف في نشر الفكر الاسلامي و صيانة كلمة الحق و الجهاد في سبيل الله و الدفاع عن البؤساء و المظلومين لاسيما مكافحة الطغاة و الظلام في عهد الشاه المقبور. كما نشاطر ذويه و اهل بيته هذا العزاء و نسأل الله العلي العظيم ان يسكنه في فسيح جناته و في أعلى عليين مع الأنبياء و الصديقين و أن يمّن عليكم بالصبر و السلوان.

مجمع الخطباء العرب في عبادان ، الهيئة العدنانية ، مركز الحوار العربي - الايراني ، المعلمين و الجامعيين العرب، مجمع الشعراء في مدينة الشوش ، مؤسسة الاحرار الثقافية، فرقة الغدير الثقافية ، الموسوعة القرآنية ، جمع من الصحفيين العرب ، جمع من شعراء مدينة عبادان ، مجمع الشعراء في المحمرة ، مجمع الطلاب العرب ،رجال الاعمال في مدينة الاهواز ، جمع من اطباء العرب ، مؤسسة شمس الجنوب الثقافية ، نشر شادكان ، الرياضيون العرب ، شعراء و كتّاب و خطباء مدُن الحميدية - الخفاجية - القصبة - العميدية - الاهواز - شوشتر - المنيوحي - الفلاحية - جزيرة صلبوخ - الرفيع - البسيتين -الحويزة - خلف آباد - هنديجان - معشور و بندر الامام الخميني (ره)، كافة العشاير في خوزستان و الهيئة التحريرية في صحيفة صوت الشعب.



وامصيبتاه!... كلمة رددتها الأهواز بفقدك...



جانب من حضور الشخصيات الثقافية والمسؤولين المحلّيين...



هكذا تبكي الرجال بحرقة بفقد من يستحقّ البكاء!



الحويزة... حوزة العلم والأدب تنعي فقد ابنها



مئات الأعلام تخفق فوق هامات أهلك...

الهبّان

صلوا على محمد اللهم صلي وسلم عليه
كان يا مكان في قديم الزمان امرأة طيبة، متزوجة منذ زمن طويل، ولكن الله لم يرزقها بأطفال وهي صابرة محتسبة إلى الله، وفي يوم من الأيام ضعفت ورفعت يدها إلى السماء ودعت الله أن يرزقها حتى ولو بشبه ولد، أو أن يرزقها بهبّان و«الهبّان» هي القربة التي تصنع من جلد الأغنام وتستخدم في عزف الألحان الجميلة في الأفراح والمناسبات في الاهواز. استجاب الله لدعوة المرأة الطيبة ورزقها بهبّان، ولكنها لم تفرح به، بل حزنت فهو ليس بولد أو حتى شبه ولد، وما هو إلا آلة موسيقية، ظلت تلازم الهبان طيلة فصل الشتاء، وبعد أن انقضى فصل الشتاء وأعد الناس عدتهم للرحيل في رحلة «المقيظ» بالابتعاد عن المدينة والذهاب للواحات رافقتهم أم الهبان ولكنها لم تأخذ ابنها الهبان معها.

بقي الهبّان وحيدا في زاوية من زوايا ذلك البيت الشتوي العتيق، وقد وضعت له أمه شيئا من الطعام وجرة من الماء العذب، ولكنه لم يكن وحده في المدينة فقد كان بعض كبار السن وبعض العائلات الفقيرة التي لا تملك احتياجات السفر في المدينة أيضا لعدم قدرتهم على الرحيل.

بعد أن عاد المسافرون من رحلتهم ومنهم أم الهبّان، أخبرها أولئك الناس الذين بقوا في المدينة، أنه بعد رحيلهم كانوا يشاهدون شابا وسيما قويا يأتي كل يوم من مكان غير معروف للصلاة في مسجد المدينة الكبير، وأخذت تطوف أرجاء المدينة حكايات كثيرة حول ذلك الشاب الجميل.

في يوم من الأيام وبينما أم الهبّان كانت تنظف ذلك



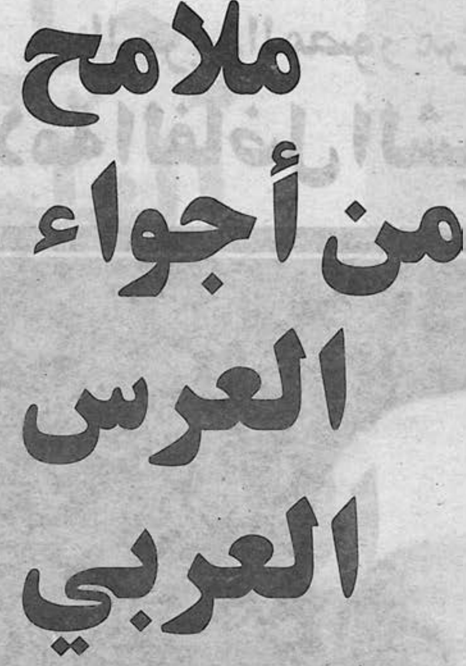
الركن الذي وضع فيه الهبّان سمعت صوتا يقول: «الهبّان رايح يعرس.... الهبّان رايح يعرس» أي الهبان يريد أن يتزوج، فالتفتت إليه وقالت: هل أنت من يتكلم.. قال: نعم قالت: إذن سأزوجك يابني إن كانت هذه رغبتك.

أخذت الأم تطرق أبواب الناس الباب تلو الآخر تخطب لابنها الهبّان، ولكن الجميع يردون بالرفض، إلى أن دقت باب أحد صيادي الأسماك الفقراء، وكانت له أربع بنات جميلات، فخطبت ابنته الكبرى، فوافق، ولكن بشرط واحد، هو موافقة ابنته، وذهب لاستشارة ابنته، ولكنها رفضت أن تتزوج الهبّان، فتوجه للصغرى، ثم الأصغر، فلم توافق، إلا الأخيرة وهي أصغرهن فقد وافقت وفرحت بالأمر.

تزوج الهبّان ابنة الصياد الصغيرة وزفت إليه في بيت جديد وعاشت معه عيشة هانئة هادئة. وفي يوم من الأيام استيقظت الفتاة مبكرا، فإذا بها ترى زوجها الهبّان، قد خلع رداءه المصنوع من الجلد وظهر في صورة جميلة لم تر له شبيها من قبل، فاختبأت حتى خرج لصلاة الفجر، وبعد خروجه أخذت القربة الجلدية وأحرقتها.

وعند عودته أظهرت له نفسها قبل أن يهم في البحث عن القربة، ففرح بها وبصنيعها، وبقي على حالته الآدمية وأخبرت الزوجة أهلها وباقي أهل المدينة وعرفوا أن ذلك الشاب الوسيم الذي كان يصلي معهم الفجر في فصل الصيف هو الهبان، وعاشا عيشة هانئة وسعيدة..





ملامح من أجواء العرس العربي

المصدر: جريدة البيان

يحرص العرب فيما يحرصون عليه من عادات وتقاليد متوارثة على أن تتم إجراءات الزواج وحفلات الزفاف بنفس الصورة التي كانت عليها منذ قديم الزمان ما عدا بعض التغييرات الطفيفة ومنها المغالاة في المهور، وإقامة الأفراح أحياناً في الفنادق واشتراك المطربين والمطربات في إحيائها، وهي بعض مظاهر التطور الذي حدث في البلاد، وكان التبكير بالزواج من السمات المميزة في مجتمع ما قبل النفط فزواج البنت يكون ما بين ١٣، ١٤ سنة والشاب ما بين ١٥، ١٧ سنة.

وكما هو الحال في كل زمان ومكان فإن رحلة الزواج تبدأ بالخطبة، والخطبة هنا تبدأ حين يقرر الشاب الزواج ويبدأ في البحث عن عروس مناسبة، فإن كانت من أهله فإن المهمة تصبح سهلة حيث يفضل الأهل زواج الأقارب، وإن كانت من خارج العائلة فإن أهل العريس يبعثون إلى أهل الفتاة من يبلغهم برغبتهم في زيارتهم، وفي هذه الحالة يعمل العريس على التقرب إلى أهل الفتاة وأقاربها وإرضائهم والحصول على موافقتهم عن طريق تقديم الهدايا وتبادل الزيارات. وقد يستدعي الأمر وساطة بعض ذوي الشأن، وبعد الحصول على موافقة جميع الأطراف يتم الاتفاق على كل شيء بما في ذلك الصداق وهو قدر معلوم يتم الاتفاق عليه.

ويحدد موعد عقد القران ويوم الزواج ويطلب أهل العروس مهلة قد تكون شهرين يستعدون فيها، وخلالها تخبأ العروس عن أعين الناس لمدة أربعين يوماً، خلال هذه الفترة ترتدي العروس الثياب المصبوغة بخلطة مكونة من الورس والياسمين والهيل والصره، ويدهن جسمها بالنيل والورس، كما يبدأ أهلها في إعداد الحنة ويحنونها غمسة كل أسبوع «أي وضع الحنة في باطن الكف وخارجه»، ويدهن شعرها بالعنبر والياسمين ويجدل بالورد والياس والمحلب وخلال هذه الفترة تأكل الفتاة أحسن المأكولات وتتولى صديقاتها إحضار وجبات يومية لها مشاركة منهن لفرحتها.

الزهبة .. أدوات العرس

تذهب العروس يعني شراء ما يلزمها من ملابس وذهب وعطور وهي عادة ما تكون المزارية والمخاوير وكف الحوار وبستان الياهلي ومنها أيضاً أبو نيره ومن الحرير الصيني أبو طيره وأبو قلم والصاية والسلطاني وأبو بادله والمخور أبوتسيعة، ومن الثياب وأبو قفص والداغ وأبو طيره الرفيع والبوسيم والسوارى بالإضافة إلى عشرة سراويل مختلفة الألوان.

أما الشيل فمنها النيل الهندية والسود وأبو قفص والميدة بالإضافة إلى الثياب الرفيعة.

والعباءة أنواع منها سويعية، أم الخدود، وأم التلايج الخفيفة أو السميكة.

وحاجيات العروس لا تخلو من العطورات وأهمها دهن العود، دهن الزعفران، دهن العنبر والصندل والفل والنرجس ودهن الورد بالإضافة إلى المخمرية والدخون والعود كما أن الذهب من أساسيات أي عرس وهناك مجموعات من الحلي لابد منها للعروس.

أيام العرس

تستمر الأفراح مدة أسبوع قبل يوم الزفاف، حيث تبدأ الفرق الشعبية في أداء عروضها، وللأفراح رقصات معينة تعبر عن السرور والبهجة حيث يقام المكسار الذي توضع فيه مختلف أصناف الأطعمة كما تنحر الذبائح.

مكسار الحريم:

و«المكسار» هو خيمة كبيرة من شراع السفينة يؤتى بها وتنصب على أعمدة من حطب الكندل متدلي الأطراف ليقي من حرارة الشمس.

وفي «مكسار الحريم» تتجمع نساء العائلة وصديقات العروس والجارات ليشاركن العروس فرحتها بالرقص والغناء وفي نفس الوقت توزع الهدايا التي أحضرها العريس لأهل العروس وصديقاتها وتقوم امرأتان مكلفتان من قبل أهل العريس بعرض الهدايا على الحاضرات وكذلك يتم استعراض «الكسوة» وتقدم المفاتيح لأم العروس ويذهب الجميع للاستعداد لليلة العرس.

استعدادات ليلة العرس:

تبدأ استعدادات العروس باختيار امرأة تقوم على خدمتها قبل العرس بأسبوع حيث تقوم بوضع الحناء لها، ويدهن جسمها بالنيل، وفي ليلة العرس تستحم ويغسل شعرها بالسدر المطحون وبالضية، كما يغسل جسمها حتى يزول النيل عنها ثم تقوم المرأة القائمة على خدمتها بتدخينها بالطيب الخاص المعد سابقاً، وترتدي العروس ملابس خفيفة إذا كان الطقس حاراً وسميكة إذا كان الطقس بارداً، ولا يحق لها أن ترتدي أي ذهب أو حلي وتدخن وتعطر.

مساء يوم العرس:

وفي هذا اليوم يقام «المالد» من الساعة التاسعة وحتى الحادية عشرة، ويتناول الحاضرون طعام العشاء، ويشربون القهوة، بعد هذا يدخل العريس مع أهله لغرفة العروس، ويباركون له ثم يخرجون وتكون العروس في غرفة أخرى لا يراها أحد إلا المرأة المكلفة بخدمتها، حيث تزفها على زوجها هي وإحدى خالات العروس، أو قريباتها وذلك قبل آذان الفجر بنصف ساعة.

تجلس العروس عند زوجها مدة نصف ساعة، ثم يخرجنها ويخرج العريس من الغرفة حتى الثانية عشرة ظهراً حيث يذهب لرؤية أهله.

وتحمم العروس مرة أخرى ويلبسنها أفخر الملابس وتزين بالذهب ويعطرنها ويدخنها ويدخلنها على زوجها ظهر يوم الجمعة لأن عادة يكون يوم الخميس بعد أن تكون قد تناولت طعام الغداء واستراحت قليلاً.

وفي المساء تخرج العروس من غرفتها، وقد تزينت وتجلس فوق فرش خاص، وتتوافد النساء لمشاهدة العروس، والمباركة لها ويدوم هذا الحال سبعة أيام.

وصباح يوم الجمعة يقدم العريس لعروسه الصباحية «هدية حسب ذوقه ومقدرته المالية»

الذهاب إلى بيت العريس:

يقيم أهل العريس مأدبة عشاء احتفاء بقدوم العروس، يدعون لها الأهل والأصدقاء، وتحضر العروس برفقتها المكلفة بخدمتها فقط، وتجلس أمام النساء لمشاهدتها، ولا تحضر أمها معها ولا تأتي إلى منزل العريس إلا بعد فترة.

هذا وتستمر النساء في الاحتفال بالعروس أربعين يوماً حيث تقوم سيدات الأسرة بزيارتها يومياً بهدف مساعدتها على تقبل الحياة الجديدة بالتدريج.

أما أهل المنطقة الشرقية من دولة الإمارات فهم كغيرهم من سكان الحجر والباطنة يحتفلون بالزواج بالرقصات الشعبية أيضاً في المساء ثلاث أو سبع ليال يعقبها إطعام الطعام غداء بعد الظهر ويسمى «الضيف» وإذا كانت المرأة من قرية أخرى ركبوا الإبل والحمير، ونقلوها في موكب تزغرد فيه النساء، وتتصاعد أصوات الرجال «بالرزفة» يتخللها صوت إطلاق البنادق وتهيأ للعروس ناقة تركبها وعند وصولها يقدم الطعام للحاضرين، ويهدى للجيران منه، فإذا فرغوا من الطعام قالوا« بكرك صبي يا معرس».

عادات أهل القرى:

كان لأهل القرى في الماضي عادة خاصة ـ كما يقول الشيخ محمد بن أحمد بن الشيخ حسن الخزرجي - إذا كان يتعين إقامة وليمة لبنات القرية الأبكار زميلات المتزوجة، وللمماليك الأرقاء أو العتقاء «الدينار» وهو حق من حقوقهم، أما في المدن فعند زفاف المرأة يقفون على الباب ويمنعون الزوج من إغلاقه إلا بحقهم، وقد يرهنهم الخاتم أو الخنجر ليدفع لهم حقهم في الصباح، وفي القرى يدفع قبل الدخول أو بعده ولا عذر له فلابد أن يدفع حقهم.

وكانت أوقات الزفاف في ليلة الدخول تختلف بين المدن والبادية والقرى، ففي المدن تزف المرأة قبيل الفجر وفي البادية، يهتم البدو بجانب العيالة والليوا والأهل والمالد بالرزيف ويغلب عليه الأداء الجماعي ويشارك فيه كل أفراد القبيلة بالغناء والرقص وإطلاق الأعيرة النارية وتظهر في الرزيف أغان خاصة بمناسبة الأعراس البدوية ومنها:

معرسكم يبغي رماسي
عصرية والليل ماسي
ذكروني كأني ناسي

بالهوى واشطحيته لا يخلو عرس بدوي من غناء هذا النص الشعبي الذي يتغنى به الصبية، والشباب، ويرقصون الرقصة المصاحبة لأدائه في الطرقات.

شلني شلات يالغالي بشلك
فوق حضن الهين حطني بنام
يوم أنا ولهان ومضيع مادله

غيثني بالنوم ياطوير الحمام وللنساء لون خاص بهن من الغناء في حفلات العرس حيث يؤدين الأغاني أداء جماعياً يتغنين فيها بوصف محاسن العروس كما تقول الأغنية:

جاكتن تذكر الأوطان
وعندكم شاعت طواريها
غيظتن والعود روياني والشباب اللي يزاغيها
ما تحق يصور نسياني
جانة بمال نشريها
يا خليفة يتك لامثالي
ومن حداك انريد سمحاني

مجرد معلومة

أكدت دراسة بريطانية حديثة أن التعليم المبكر ـ مرحلة رياض الاطفال ـ يؤثر بالسلب على قدرات الاطفال واستمرارهم في التعليم ، ويضعف من حبهم له ، كما هوالحال في انجلترا واسكتلندا وايرلندا الشمالية ، وهي البلدان الاوروبية التي تصر على التعليم الإلزامي في سن مبكرة على عكس باقي بلدان اوروبا التي يبدأ فيها تعليم الاطفال في سن السابعة حيث يملكون القدرة على التأقلم في البيئة الدراسية بدرجة اكبر .

ويعلق د . مصطفي النشار استاذ الفلسفة وعميد كلية التربية بجامعة القاهرة فرع بني سويف على هذه الدراسة قائلا : احيانا ما يكون التعليم في الصغر كالنقش على الحجر كما يقول أجدادنا في الامثال الشعبية ، حيث تختزن ذاكرة الطفل في هذه السن الصغيرة كل ما يتلقاه .. وتزدهر ملكات كثيرة لديه ، لم يكن ممكنا أن تظهر وهو بين أربعة جدران ، وتزداد نسبة ذكائه ، وتتولد لديه الرغبة في المعرفة وحب الاستطلاع ، والمدرسة في هذه المرحلة العمرية هي أصلح بيئة وانسب مناخ لتنمية المواهب والميول واكتشافها في سن مبكرة، فهناك طفل يعشق اللغات ولديه القدرة على الإلمام بأكثر من لغة ، وطفل آخر يميل الي اللعب بالمكعبات والحساب ، فعقول الاطفال في هذه السن الصغيرة تكون مهيأة ومستعدة لاستقبال جميع المواد .

ويضيف د . مصطفي النشار ان مرحلة رياض الاطفال في غاية الاهمية ، كما اكدت من قبل الكثير من الدراسات النفسية والتربوية لأنها تبث فيهم قيم الالتزام والنظام ، وكل ما هنالك انه يجب ان يكون التعليم في رياض الاطفال سماعيا . وان يؤخذ هؤلاء الاطفال باللين وليس بالشدة ، وان تقدم لهم جميع الخدمات الصحية والنفسية التي يحتاجونها عادة في هذه المرحلة المبكرة ، وان نعلمهم من خلال اللعب ، وعموما فإن الاطفال في مرحلة رياض الاطفال يبدأون في التعرف على دور المدرسين والمدرسات والتعود عليهم .

كما ان الرحلات والزيارات التي يقوم بها الاطفال من خلال المدرسة الي الحدائق والمتنزهات واصطحابهم الى دور العرض السينمائي والمسرحي المهتمة بتقديم كل ما يفيدهم ، كثيرا ما تجذب انتباه الطفل ، وتجعله طفلا اجتماعيا قادرا على التعامل الايجابي مع اقرانه ومع مدرسيه في مرحلة التعليم الابتدائي

هدوء شقيقك الكفيف.. مسئوليتك!

علاقة الطفل الكفيف بأشقائه .. ما الذي ينتظره منهم ؟ وماذا ينتظرون منه ؟ وكيف يمكن مساعدته ؟ وكيف يعينهم هو على ذلك ؟ هذه التساؤلات وغيرها كانت موضوع نقاش طرح أمام المشاركين في ندوة نظمتها حضانة جمعية النور والأمل للأطفال المكفوفين بالتعاون مع مركز دراسات الطفولة بجامعة عين شمس . دار خلالها النقاش بين الأطفال والمتخصصين وطرحت بعض الاستفسارات كان من بينها :

ـ أحب اللعب مع أخي الكفيف ولكنه عنيف وعصبي في اللعب فماذا أفعل معه ؟

وكانت النصيحة الموجهة إليه هي التحلي بالصبروالهدوء معه حتي يشعر بالطمأنينة ويتخلي عن عصبيته .

ـ ماذا أفعل مع شقيقتي فهي كثيرة الكلام مع كل من حولها ، وتسبب لي الحرج خاصة عند وجودنا في أماكن بها أشخاص لانعرفهم مثل المواصلات والنادي .. إلخ ؟!

وكانت الاجابة انه يجب نصحها بلطف بألا تتحدث إلا مع من تعرفهم وعدم ازعاج الآخرين بطلباتها .

ـ وكان الثواب والعقاب محل الكثير من الاستفسارات وأكد المتخصصون أنه يجب لفت نظر الطفل اذا أخطأ واذا تكرر الخطأ عن عمد ، فيجب أن يكون هناك عقاب مثله مثل الطفل المبصر تماما .

لم تقتصر أسئلة الأطفال على علاقتهم بالأشقاء فقط بل عبروا عن استيائهم من كثرة استفسارات الآخرين عن اعاقة هؤلاء الأشقاء ، وكانت النصيحة بتجاهل هذه الاسئلة والانشغال عنها بالتعامل مع الأشقاء لحمايتهم من الأخطاء ومشاركتهم اهتماماتهم . وقد حاور الأطفال واجاب على استفساراتهم كل من د . عمر الشوربجي ـ مدير وحدة استشارات وخدمات الطفولة بجامعة عين شمس ، ود . طارق معوض (كفيف) استاذ الارشاد السلوكي بكلية تربية عين شمس ،، ود . محمد النحاس استاذ الارشاد النفسي بجامعة بنها .

وقد أدارت الندوة سهير صفوت ـ مدير حضانة جمعية النور والأمل التي وعدت باستكمال الحوار وعقد ندوات أخري للأشقاء لطرح ما لديهم من استفسارات ، لأنهم الأقرب لاشقائهم ولمالهم من تأثير ملحوظ في تشجيعهم على الخروج من عزلتهم والتغلب على مخاوفهم من كل مايحيط بهم . والمعروف أن حضانة النور والأمل بمدينة نصر تقدم خدماتها بالمجان .

راقبي خطوات طفلك.. وعموده الفقري!

الروضة أو دار الحضانة هي المكان الآمن الذي تلحق به الأم طفلها ليتعلم الحروف والأرقام والألوان ويلهو ويلعب مع أقرانه من نفس عمره لتنمو مداركه ويصبح مؤهلا للالتحاق بالعالم الأكبر وهو عالم المدرسة . وفي رياض الأطفال يتعلم الأطفال الإدراك الحركي فتوجه لهم إرشادات مدروسة تربويا لطريقة الجلوس والوقوف والجري وحمل الأشياء .

وتقول (د . صديقة علي يوسف) الأستاذ المساعد للتربية الحركية والرياضية ورئيس قسم تربية الطفل بكلية بنات عين شمس (أن الاهتمام بحركة الطفل يجب أن يبدأ منذ اللحظة التي يستطيع فيها الوقوف والمشي فتمسك الأم به لتعلمه كيف يمشي دون اندفاع وبالطريقة السليمة وبتقدم سنوات عمره الصغيرة تنمو قدراته الحركية وعلينا أن نصحح كل حركاته وتنصحك محدثتنا بتدريبه و توجيهه على النحو التالي :

الجلوس:

تراقب الأم الطفل وهو جالس للرسم أو الكتابة أو اللعب بألعابه الصغيرة على المكتب وتراعي استقامة ظهره وترشده الى طريقة الإمساك بالقلم والكتابة على أن تكون المسافة بين رأسه والمكتب (٣٠ سم).

اللعب بالمنزل:

تعرف كل أم أن الطفل يمر بمرحلة الاستكشاف بعد قدرته على المشي والجري وتكون حركته سريعة وفي بعض الأحيان لا تراه الأم وهو يعبث بالأشياء فعليها أن تكون يقظة لهذه المرحلة .

وإذا لاحظت ميله الى اللعب بأشياء معينة مثل التليفون (الموبايل) أو التليفزيون فلتأت له بمجموعة من الألعاب المشابهة التي تصدر نفس الأصوات ويراعي ألا تضع له مجموعة الألعاب كلها مرة واحدة ولكن تبدل مجموعة بأخري حتي لا يمل الطفل .

طريقة المشي:

تراقب الأم خطوات طفلها فلا تكون متسعة ولا ضيقة وتكون فتحة قدميه معقولة وتنبه ألا يصدر أصوات دبدبة عند المشي إذا كان الطفل يعاني من (الفلات فوت) فيمكنها أن تعالج هذا العيب بلعبه في النادي أو على الشاطئ فتطلب منه أن يحمل بين أصابع قدميه قدرا من الرمل وينقله إلي مكان آخر ليكون جبجلا من الرمل أو تضع كرة صغيرة تحت قدميه يدحرجها بباطن رجله وهو جالس لمشاهدة التليفزيون .

الوقفة السليمة:

تكون فتحة قدميه علي شكل (سبعة) والركب مفرودة والجسم مستقيم والأكتاف متوازية واليدين مسدلتين بدون تشنج .

الركض:

تلاحظ الأم الطفل وهو يجري فتطلب منه النظر أمامه وأن يجعل كوعيه إلى جانبه ولا يطوح يديه إلي اليمين أو الشمال بل تكون حركة الكوع للأمام والخلف عند الجري حتي لا يتخللهما الهواء فتؤهله بذلك إلي الاشتراك في الممارسات الرياضية بسهولة في المدرسة ولا يعاني من بطء الحركة ، كما تعلمه أيضا أن يجري وحوله ناس وأشياء فتبهه إلي إدراك الفراغ الذي يحيط به وبذلك تحميه من الاصطدام بالأشياء وبمن يلعبون معه ويمكنها أيضا أن تعلمه كيف يجري وحده ولا يصطدم بالأشياء وتوجهه في حماس وحنان يجعلان من ممارسته للجري متعة وليس درسا يضيق به .

حمل الأشياء :

يجب على الأم أن تعلم طفلها النزول إلي أسفل كوضع القرفصاء لالتقاط أي شيء من على الأرض .. ويجب أن يتم ذلك بيديه الاثنتن حتي يوزع الثقل على جميع أنحاء الجسم للحفاظ على سلامة العمود الفقري .

دربي طفلك على الثقة




تدريب الطفل على تحمل المسئولية ومساعدته على تحقيق ذلك أمر مهم للغاية ، لأن أي نجاح يحققه في هذا المجال يدفعه إلي مزيد من المحاولات ويزيد من ثقته في نفسه .. ويحدثنا د . حسين المهدي استشاري طب الأطفال بمستشفي أحمد ماهر عن هذا الموضوع فيقول ان الطفل لابد أن يتدرج في تحمل المسئولية فيبدأ في التدريب على خلع ملابسه أو ارتدائها بنفسه ثم يتعلم الالتزام ببعض قواعد الآداب في مجالس الكبار والتحكم في العواطف والانفعالات وهكذا .. ويلعب الوالدان دورا مهما في تدريب الطفل على ان يثق بنفسه وبقدراته وتحمل الأعباء وتشجيعه اذا نجح في حل بعض المشكلات الصغيرة .. ويؤكد د . حسين أن تحمل الطفل للمسئولية منذ الصغر يساعده على النمو بشكل أفضل من خلال مواجهته الصعاب أو تغلبه عليها . وليس معني هذا ان يترك الطفل وحيدا في مواجهة جميع المشكلات فلابد من مساعدته بصورة مباشرة أو غير مباشرة حتي لايشعر بالاحباط أو الفشل .

ويحذر د . حسين المهدي الأمهات من توبيخ ابنائهن في حالة فشلهم في انجاز المسئولية التي كلفوا بها .. وفي نفس الوقت يجب أن تقلل الامهات من خوفهن الزائد على الابناء حتي لايتعود الاطفال على الاعتماد كلية عليهن فينعكس ذلك بشكل سلبي على شخصياتهم ... كما يمكن للأم أو الأب تشجيع الطفل على تحمل المسئولية بمنحه بعض الجوائز كالحلوي واللعب في حالة انجاز المهمة التي قام بها الطفل لان ذلك يؤدي إلي اقباله على تحمل مسئوليات متنوعة ومن ثم يصبح شخصية مستقلة .

المرأة العربية في هذا العام حظ ربما يكون حلو..



الذي بدأ منتصف الشهر الماضي ليست مجرد كلمات تدعوك للتفاؤل بالعام الجديد.. ولكنها نتيجة دراسة أجراها مجموعة من المنجمين الفرنسيين بعد دراسة الكواكب وتداخلاتها في كل برج من المجموعة البرجية، والتي أظهرت نتائجها أن الحظ حليف المرأة بشكل خاص في هذا العام سواء كان ذلك على المستوي العاطفي أو المالي أو في مجال الصداقة.

فالمتوقع أن يحالفك الحظ وتصادفك السعادة في كل هذه المجالات وذلك لأن الكواكب قررت أن تكون للسعادة المكانة الشرفية في هذا العام بفضل رقم خمسة الذي ينتج عن جمع أرقام العام لجديد ٢٠٠٣. ولماذا هذا الرقم بالذات؟ لأن كوكب المشتري سوف يستقر في برج الأسد الذي يمثل البرج الخامس من مجموعة الأبراج الفلكية.. وهذا الرقم في علم التنجيم مرادف للسعادة والحظ والحب.

برج الحمل

(٢١ مارس-٢١ ابريل)

المناخ العام: من المتوقع أن يشهد النصف الأول من العام انجازات ونجاحات كثيرة.. فاستغلي هذه الفرصة وكثفي الجهود من أجل تحقيق أحلامك.. وخلال النصف الثاني من العام سوف تتاح لك فرصة التعبير عن أفكارك وطموحاتك.

الحياة العاطفية: تتمتعين بطبيعة بسيطة، تلقائية بعيدة كل البعد عن التكليف والتصنع ويمكن الإعتماد على روحك الحلوة لتحسين الجو من حولك.. من الناحية العاطفية سوف تستمرين في الإندفاع بسرعة تجاه علاقة مع شخص جرئ، ولن يكون ذلك بناء على نظرة عابرة.. ولكن بعد معرفة خصائصه ومميزاته.

افضل فترات العام التي يحالفك فيها الحظ الشهور الستة الأولي من العام لانها فسوف تشهد مقابلات مع شخصيات جديدة. توقعي النجاح في خلال شهور مارس، ابريل، ومايو.. وشهر اغسطس سوف يكون شهرا رائعا بالنسبة لغير المتزوجين..

صداقات وعلاقات: من المتوقع ان يشهد شهرا فبراير ومارس انتهاء صداقات قديمة ليفسح المجال لعلاقات جديدة سوف تبدأ في منتصف شهر مايو وشهر يونيو.

الحالة الصحية أن منطقة الرأس عندك هي نقطة ضعفك.. لذلك احرصي على التأكد من سلامة البصر من خلال توفير الإضاءة المناسبة وعدم التعرض للضغط الدموي.. تأكدي أيضا من سلامة أسنانك وبشرتك.

أفضل فترات الحظ.. مابين شهري ابريل وأغسطس ففيها ستكون حالتك الصحية في أفضل حالة.

برج الثور

(٢٢ ابريل-٢١ مايو)

المناخ العام: ايقاع الحياة خلال الستة شهور الأولي من العام سوف يكون بطيئا.. فاستغلي هذه الفترة للإستعداد لأن هناك تغيرات كثيرة في خياتك سوف تحدث ابتداء من شهر يونيو.. وابتداء من شهر اغسطس سوف تظهرين بشكل أكثر جرأة لأنك سوف تكونين مستعدة تماما.

الحياة العاطفية: انك امرأة تعشق التقاليد والعلاقات الدائمة وادواتك الرئيسية لتحقيق هذا هما العزيمة والصبر، وسوف تظلين كما أنت في عام ٢٠٠٣ امرأة كاملة الأنوثة، الحب في حياتك يحتل المرتبة الأولي.

أفضل فترات الحظ.. سوف يشهد الربيع خاصة مابين شهري ابريل ومنتصف يونيو لقاءات جديدة، وابتداء من يوم ٢٧ نوفمبر ميلاد قصة حب جديدة.

الصداقات والعلاقات: هناك حركة كبيرة في هذا المجال خاصة اثناء مرور كوكب اورانوس في برجك الذي يوافق مابين ١٠ مارس و ١٥ سبتمبر. فكل شئ كان ثابتا سوف تطرأ عليه تغيرات.. والنتيجة سوف تكون مرضية تماما لك.

الحالة الصحية: العنق والحلق هما نقطتا ضعفك فاحرصي على سلامة صوتك بعدم التعرض للأماكن الملوثة الهواء.

× أفضل أوقاتك: ابتداء من ٢٧ اغسطس حيث يزودك كوكب المشتري بعلاج مفيد لحالتك.

برج الجوزاء

٢٢ مايو-٢١ يونيو

المناخ العام: انت بطبعك لاتحبين الروتين ومع ذلك سوف تستفيدين من حركة النظام الكوني.. من الناحية المهنية سوف يجلب لك أورانوس تغيرات كبيرة في الشهور الثلاثة: ابريل مايو يونيو كما تشهد أشهر الصيف احتمالات علاقات عاطفية جديدة.

الحياة العاطفية: انك امرأة تشتهين استقلالك. وفي الحياة الزوجية تضعين المشاعر على رأس الأولويات.

× أفضل فترات الحظ: سيشهد هذا العام بصفة عامة فترات توتر أقل في علاقاتك والمناخ العام سوف يكون جيدا خاصة في أشهر ابريل، مايو، يونيو، وأغسطس. اما اذا كنت غير مرتبطة فإن هذه الفترات سوف تكون مواتية لبدء علاقة جديدة.

الصداقات والعلاقات: حتي شهر اغسطس سوف تمر كل الأمور الخاصة بالصداقات بدون أي خطأ وتشهد الفترة مابين شهري ابريل ومايو تألقا في شخصيتك وجاذبيتك.

الحالة الصحية: اعضاء الجهاز التنفسي تمثل نقطة ضعفك ويجب مراقبتها جيدا اثناء فترات التوتر، مع عدم تجاهل الجهاز العصبي. حالتك الصحية سوف تتحسن تدريجيا وتصل إلي أفضل حالاتها في شهر نوفمبر،

برج السرطان

(٢٢ يونيو-٢١ يوليو)

المناخ العام: في شهر أغسطس سوف يساعدك كوكب المشتري علي الاستفادة من الظروف المواتية لتحقيق نجاحات.. وفي الفترة من مارس حتي سبتمبر سيقدم لك اورانوس فرصا رائعة للعمل خارج البلاد والتعرف على ثقافات جديدة.

الحياة العاطفية: تتميز امرأة هذا البرج بالحماس الزائد والجاذبية المفرطة التي تجيد استغلالها، ومع ذلك فهي تحتفظ ببراءة الطفولة وتشدداتها. لأنها عندما تحب تكون متسلطة جدا في حبها. لكن عام ٢٠٠٣ سوف يشهد تحكما أكثر في عواطفها وانفعالاتها فتظهر بشكل أكثر نضجا.

أفضل فترات الحظ: خلال الشهور الثلاثة الأولي من العام لأن النظام الكوني سوف يساعد على توطيد العلاقات التي كانت ثابتة ومستقرة والتي سوف تشهد فجأة نوعا من الانتعاش الرومانسي في الفترة من أول يناير وحتي ٢٧ مارس.

بالنسبة لغير المتزوجات فعليهن انتظار وصول كوكب زحل إلي هذا البرج يوم ٤ يونيو ليفسح لهن المجال للقاءات عاطفية جديدة.

الصداقات والعلاقات: حتي يوم ٢٧ اغسطس سوف تمضي الحياة هادئة، وليس فيها جديد.. لكن وجوها جديدة سوف تظهر في خلال شهور يوليو واغسطس وسبتمبر تحت راية كوكب اورانوس. وتتميز هذه الوجوه بأنها مختلفة وغير تقليدية لذلك سوف يسترعي إنتباهك.

الحالة الصحية: الصدر والمعدة هما نقاط ضعفك ويجب متابعة حالتهما في الفترات المضطربة.

أفضل الفترات: ابتداء ٤ يونيو عندما يدخل زحل البرج فتتحسن حالتك ومظهرك.

برج الاسد

٢٢ يوليو-٢١ اغسطس

المناخ العام: سوف تشهد أنشطتك حتي شهر اغسطس نوعا من الغليان لكن النتائج سوف تكون مبهرة ويرجع ذلك الي وجود كوكب المشتري في برجك وهو مايعد حدثا كونيا لن يتكرر قبل مرور ١٢ عاما. وتشهد الشهور الثلاثة الاخيرة من هذا العام بعض التغيرات في مجالات عديدة مع تحسن ملحوظ في الحالة المالية.

الحياة العاطفية: تتطلعين إلي الحب الكبير ولكن نبل قلبك يدفعك إلي تضحيات كبيرة فالحب الكبير لن يكون من حظك هذا العام.

افضل فترات الحظ في الفترة مابين مارس وسبتمبر وبالنسبة لغير المتزوجات فإن هذا العام سوف يكون عام المغامرات العاطفية.

الصداقات والعلاقات: ان كوكب عطارد هو الذي سيقوم بتوزيع الأدوار وهو يمثل الفكر.. وابتداء من شهر يونيو سوف تكون هناك فترة زواج وبذخ وترف وتشهد لقاءات مؤثرة.

الحالة الصحية: القلب والعمود الفقري هما نقاط ضعفك ويحتاجان إلي نظام غذائي وصحي.

أفضل فترات الحظ في شهر يونيو لأن زحل سوف يساعد على ارتقاء مشاعرك الرومانسية.. ونجاحك العملي سوف يكون له تأثير ايجابي على صحتك.

برج العذراء

٢٢ أغسطس-٢١ سبتمبر

المناخ العام: ينقسم هذا العام إلى مرحلتين فحتي يوم ٢٠ أغسطس تسود مرحلة تأمل وتفكير على أنشطتك. فتعيدي تنظيم أمور حياتك ومشاريعك المستقبلية.. وذلك نتيجة تأثير كوكب بلوتو الذي يدعو نساء هذا البرج إلي القيام بنوع من التنظيف الداخلي والنفسي استعدادا للمرحلة القادمة.. والمرحلة الثانية تبدأ بعد هذا التاريخ بنزول كوكب المشتري إلي هذا البرج وهو يحمل معه مجموعة من العطايا والنعم ووعود النجاح.. فتستمتعي بها لمدة عام.

الحياة العاطفية: تدافع امرأة هذا البرج على وحدتها وكأنها كنز ثمين لا تريد التفريط فيه لذلك تتردد كثيرا في الأرتباط.

أفضل فترات الحظ.. ستواكب أشهر فبراير واكتوبر وديسمبر.. لكن اكثرها إثارة ستكون الأشهر التي ستزامن مرور كوكب اورانوس الخاص بالثورات والتمرد، في برج حبك وذلك في الفترة من ٢٠ مارس وحتي ١٥ سبتمبر.. لأن كل شئ يحتمل أن يحدث وقتها سواء حب من اول نظره أو علاقة راسخة يمكن أن تصل إبتدا الزواج. وليس هذا سوي البداية، لأن تأثير اورانوس سوف يتأكد اكثر خلال السنوات السبع التالية.

الصداقات والعلاقات: إبتداء من يوم ٤ يونيو سوف ينزل كوكب زحل في برج الصداقات.. فتبدأين في اختيار اصديقاتك بشكل اكثر دقة مفضلة الصداقات الواضحة، متجاهلة الصداقات المحبطة أو المخيبة للآمال.

الحالة الصحية: أن الجهاز الهضمي هو نقطة ضعفك ويجب مراقبته جيدا لأنه مرتبط بجهازك العصبي ونوعية الغذاء الذي تتناوليه. أفضل فترات الحظ: ان مرور اورانوس في الفترة مابين ١ مارس و ١٥ سبتمبر سوف يكون بمثابة إختبار لحياتك الجديدة فتحت تأثيره ستتفوقين في مجال الرياضة والرجيم وتتبعين أسلوب حياة أكثر إنطلاقا.

برج الميزان

٢٢ سبتمبر-٢١ اكتوبر

المناخ العام: يسود هذا العام مناخ الثقة والنجاح فحتي يوم ٢٧ اغسطس سيغذي كوكب المشتري بحرارته كل مشاريعك.. ونبل أخلاقك وكرمك سيجذبان اليك صداقات جديدة ويفتحان لك أبوابا كثيرة.

بالنسبة للحب: فان سهم كيوبيد سيصيب قلبك في عام ٢٠٠٣ ويجعلك اكثر رقة وسماحة.

الحياة العاطفية: ان امرأة هذا البرج اكثر من أي امرأة اخري- تحتاج إلى نصفها الآخر حتي تجد توازنها فهي حساسة، رومانسية وتحتاج إلي من يحيطها بالحب والحنان. وسوف يستقر كوكب المريخ وهو كوكب الحب لهذا البرج عندك لفترة طويلة، لاتقل عن ستة أشهر وهو الشئ غير العادي ويعتبر فأل خير. ومع اقتراب كوكب اورانوس وهو كوكب الحظ لبرجك يحتمل أن تكوني على شفا قصة حب جديدة.

الصداقات والعلاقات: سيشهد أغسطس لقاءات كثيرة، وتعقدين صداقات جديدة سوف يكون لها تأثير كبير على حياتك المستقبلية وتكون بمثابة دفعة من الأقدار.

الحالة الصحية: أن الكليتين هما نقاط ضعفك.. فاحرصي على سلامتهما ولاتفرطي في العمل.

أفضل فترات الحظ: الفترة مابين ١٠ مارس و ١٥ سبتمبر لأن اورانوس هو كوكب حظك ووجوده سيجعلك تتمتعين بحالة صحية جيدة.

برج العقرب

٢٢ اكتوبر-٢١ نوفمبر

المناخ العام: أخبار سعيدة في مجال العمل.. فكوكب المشتري سيكون له تأثير كبير عليك في الشهور الستة الأولي من العام تظهر في شكل ترقيات ومناصب شرفية رفيعة المستوي..

الحياة العاطفية: بالرغم من أن إمرأة العقرب تكون عادة مسيطرة وتحب التملك ولكنها تظهر في هذا العام بشكل أكثر رقة. فلا تترك نفسها فريسة للغيرة والمكائد.

أفضل فترات الحظ: ضعي خطا على الفترة الواقعة من ١٠ مارس وحتي ١٥ سبتمبر فكوكب اورانوس سوف يجعلك تشعرين بالكثير من الأحاسيس الجديدة. وهي فترة انتعاش بالنسبة للمتزوجين يشعرون فيها بأشواق ربما كانوا قد نسوها لفترة. وتعتبر هذه الفترة مقدمة لعدد من السنوات السعيدة.

الصداقات والعلاقات: كوكب المشتري سوف يضئ برجك الخاص بالصداقات ابتداء من يوم ٢٧ أغسطس وهي فترة مناسبة جدا لتلميع راوابط أطفأها الزمان. وأيضا لعقد صداقات وعلاقات جديدة تكون مفيدة لك.

الحالة الصحية جيدة وأنت مفرطة في الحماس والعمل. أفضل فترات الحظ.. في الفترة من ١٧ يونيو حتي ١٦ ديسمبر وبصفة عامة يمكن القول أن صحتك ستكون جيدة.

برج القوس

٢٢ نوفمبر-٢١ ديسمبر

× المناخ العام: في الشهور الأولي من العام سوف تساعد جهودك المبذولة وسحرك الخاص على خلق فرص نجاح جديدة.. بعض المشاكل المالية ستبدأ في التلاشي ابتداء من يونيو أما المشتري راعي هذا البرج فسوف يعمل على اتاحة الفرصة لك لتحقيق النجاح في العمل.

الحياة العاطفية: الحب واضح في الفترة من يونيو حتي ديسمبر. وهي فترة مشاعر دافئة تتخللها بعض الإضطرابات.

الصداقات والعلاقات: انك تعيشين محاطة بعدد من الصديقات اللاتي لا يتغيرن ولكن بين مارس وسبتمبر سوف تلتقين بعدد من الشخصيات الجديدة

الحالة الصحية: منطقة الأرداف والأفخاذ هي نقاط ضعفك وتحتاج إلي تدليك ومراهم.

× أفضل فترات الحظ: وصول المشتري سوف يكون له صدي جيد على صحتك فتشعرين بتحسن كبير

برج الجدي

٢٢ ديسمبر-٢١ يناير

× المناخ العام: بعض التجديدات ستعمل على تحسين هذا المناخ بفضل كوكب المشتري. ابتداء من شهر مارس سوف تلتقين مع عدد من الشخصيات المهمة.. ويمكن ميلاد قصة حب جديدة في شهر يونيو اثناء مرور زحل في برج السرطان الذي هو برج حبك.

الحياة العاطفية: يتهمكالكثيرون بأنك امرأة باردة الأحاسيس.. يصعب الوصول اليك لكن القمر.. نجمة الحب لبرجك، يحولك إلي امرأة رومانسية، تبذل كل مافي وسعها لراحة من تحب.

أفضل فترات الحظ: كوكب زحل راعي هذا البرج سوف يعبر يوم ٤ يونيو برج الحب فيثمر مروره هذا زواجا دائما.. ويستمر هذا العبور مدة عامين ونصف العام. وهذا العام مناسب لتوطيد أي علاقة أو اعادة الاستقرار إلى علاقة كانت مضطربة.

الصداقات والعلاقات: كعادتك دائما تظهرين دائما وفاء واخلاصا لصداقاتك وتسود هذه العلاقات فترة جميلة كلها ابتسامات ابتداء من مارس وحتي سبتمبر.

الحالة الصحية: العمود الفقري والمفاصل هما نقاط ضعفك، وعلاجهما باليوجا والمشي وتمرينات الاسترخاء. أفضل فترات الحظ: سوف تشعرين بتأثير كوكب المشتري الإيجابي حتي شهر اغسطس.. ثم يساندك كوكب عطارد الذي يمثل الناحية العقلية من ٢١ سبتمبر حتي ٧ أكتوبر وبداية نوفمبر ثم ديسمبر.

برج الدلو

٢٢ يناير ١٩ فبراير

المناخ العام: كوكب المشتري سوف يزور برج الأسد الذي هو علامة الحب لبرجك ويتيح الفرصة لقصة حب جميلة. على الصعيد المهني ستكون هناك شراكة مربحة.. ولكن لاتتجاهلي النواحي القانونية فيها حتي تتذوقي أفضل النتائج. في شهر سبتمب.

الحياة العاطفية: انك جريئة.. لاتهتمين كثيرا بالقوالب المحددة تعشقين التحديات ولاتهتمين كثيرا بالتقاليد الإجتماعية.. وعندما تحبين يكون ذلك بشكل مطلق بدون أي تجاهل لمشاعرك أو محاولة كبتها.. والعام القادم هذا سوف يؤيد اختياراتك.

أفضل فترات الحظ: حتي يوم ٢٧ أغسطس تسيطر العاطفة على حياتك بكل مافيها من تبادل للعهود والوعود.

بالنسبة للأزواج فان هذه الفترة ستشهد ازدهارا لحبهم.

الصداقات والعلاقات: سوف تشهد الفترة من يناير حتي نهاية أغسطس موجة دفء في علاقاتك وصداقاتك تكثر فيها الزيارات الودية وتكون نتائجها مثمرة.

الحالة الصحية: الاقدام ومعصم اليد هما نقاط ضعف كل مواليد الدلو.. وهما يرمزان إلى نقاط الارتكاز في علاقات العالم.. ويجب الحفاظ على سلامتهما في فترات التغيير.

أفضل فترات الحظ: ابتداء من ٤ يونيو وتستمر لمدة عامين.

برج الحوت

٢٠ فبراير-٢٠ مارس

× المناخ العام: تغيرات كثيرة تلوح في الأفق لأن اورانوس كوكب الثورات سوف يقتحم برجك فيزعزع مبادئ كنت تثقين فيها وينعش المناخ العام من حولك وكأنه عاصفة صيف.

الحياة العاطفية: انك شخصية عاطفية، تتميزي بالروح الرومانسية التي تصل إلى نوع من السريالية.

أفضل فترات الحظ: ان كوكب الزهرة سيكون حليفك في شهر ابريل وأيضا من نصف مايو حتي نصف يونيو، ومع ذلك فإن أفضل الفترات ستبدأ في أغسطس تشعرين وقتها بنوع من التوهج العاطفي واذا كنت غير مرتبطة تكون فرصة مناسبة لبدء علاقة جديدة.

أما بالنسبة للمتزوجين فستكون هذه الفترة بمثابة شهر عسل.

الصداقات والعلاقات: تشهد صداقاتك نوع من الإختيار في الفترة من ٤ يونيو ولمدة عامين ونصف قادمين.. فإذا لم تنجح بعضها فانك ستكونين قادرة على استبدالهم بدون أي حزن.. فالمهم هو تحديد الأولويات.

الحالة الصحية: القدمان هما نقاط ضعفك. وترمزان إلي الحرية وهي الفكرة الغالية جدا بالنسبة لهم.

افضل فترات الحظ: الأشهر الثمانية الأولي من العام.. حيث تمارسين بنجاح بعض الرياضات المحببة لك مثل اليوجا والسباحة والتأمل.

وفي النهاية تبقي كلمة: كذب المنجمون وإن صدقوا!



افق التوقع.. في تلقي الشعر ونقده

علي المذحجي

الشعر هو النتاج الابداعي الذي غلب على ادبنا العربي على مر القرون وتلاحقها ولم يكن ابداعا فرديا ذاتيا محضا وانما تراث جماعي وديوان للعرب انطلاقا من مسلمة ان العمل الفني الاصيل لايمكن ان يكون مجرد عمل فردي جزئي يظهر تفرد الفنان واختلافه عن بقية الفنانين فحسب ، بل هو ايضا عمل كلي شمولي يكشف عن الطابع الانساني للعبقرية الفنية .

والشعر يختلف عن النثر في انه يتوسل بالرمز واللمح والايحاء عوضا عن الشرح والتصريح والابلاغ . وعليه فان القراءة النقدية للشعر ينبغي الا تكتفي باكتناه عوالمه الظاهرية (الدوال) وانما تتعداه الى سبر عوالمه الداخلية وطبقاته العميقة (المدلولات) لاجل بلوغ الدلالات .

ولم يكن الشعر من اختصاص الشعراء والنقاد فقط ، بل هو من اختصاص الفلاسفة ايضا . اذ انهم وعوا طبيعته التخييلية والتي تتلخص في الاشارة النفسية التي يحدثها في نفوس المتلقين .. كما رأوا ان التخييل الشعري يحدث فعل التصديق البرهاني من حيث القدرة على التأثير وقسم الفلاسفة المتلقين على قسمين خواص وعوام (جمهور) . فالخواص وحدهم القادرون على استخدام عقولهم في الوصول الى الحقائق العلمية المجردة بالبرهان ، وهذا ما يجعل العوام عواما ، لانهم يستعينون بالمخيلة في ادراک هذه الحقائق نفسها وبهذا يصبح الخواص ارفع مكانة من العوام ، ويكون من هؤلاء الخواص الحكام او المدبرون ، خاصة الذين في امكانهم ايجاد الفضائل النظرية والعلمية في نفوس العامة .

وفي نقدنا العربي المعاصر تنظيرات مختلفة المنابع ومتباينة الاتجاهات في قراءة الشعر العربي قديمه وحديثه ـ على السواء ـ حتى غدا مفهوم الشعرية تارة والقراءة الشعرية تارة اخرى من المفاهيم المحببة لدى كثير من النقاد في تناول النصوص الشعرية واكتناه عوالمها من منطلق ان الشعرية قراءة تبحث في المبادئ العامة المتخيلة في النصوص المقروءة . وقد منح بعضهم هذه القراءة سلطة فوق النص سعيا الى الكشف عن ماهية النص الشعري المقروء وبلوغ ما بعد النص او ماوراء لفظه الظاهر .

وهكذا نشأ عن مثل هذا التوجه النقدي القرائي تعدد في القراءات الشعرية كنتاج طبيعي للتفاعل بين القارئ / المؤول والنص / المقروء وما ينتج عن هذا التفاعل من استجابات قرائية تكشف عن امكانات واجراءات جديدة تتجه نحو فهم الدلالة المغيبة وفك رموزها والكشف عن تعددية المعاني فيها .

والحقيقة ان الحديث عن التعدد القرائي للشعر مرتبط (بافق التوقع) الذي طرحه الناقد الالماني (هانز روبرت ياوس) مستمدا فكرته من الفيلسوف (غادمير) الذي طرح بدوره مفهوم (الافق التاريخي) بوصفه اجراء في العمل الادبي .

ان افق التوقع يقوم على اساس ان قراءة أي عمل ادبي تنطوي باستمرار على توقعات متعددة ، وعملية الاختلاف تتم من خلال الذات المتلقية ، لأن الزمن والظروف تغير من معاييرنا وادوات فهمنا وطرائقه .

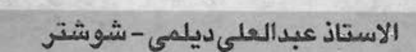
وتجدر الاشارة الى ان الفلاسفة المسلمين وخاصة الفيلسوف (ابن رشد) قد تنبهوا وهم في معرض الفصل بين لغة الشعر ولغة النثر على التوقع وعدم التوقع ، ذاهبين الى ان انتظام الوزن وتكرار المقاطع الموسيقية يدفعان السامع الى توقع ما سينطق به الشاعر لكن الوزن النثري مفتقر الى هذا الانتظام والتكرار والتناسب اما التخييل في الشعر فانه يدفع الى المفاجأة وعدم التوقع .

اما النقاد الاسلوبيون فقد ركزوا على خيبة التوقع لاعلى التوقع نفسه ، ويقصدون بذلك ظهور ما لم يكن متوقعا في السياق ، وهذا المفهوم الاسلوبي لايطابق مفهوم افق التوقع الذي كان قد قصده الجمهور ونظر اليه .

والتعدد القرائي ازاء نص شعري ووفقا لمفهوم (افق التوقع) يفترض ثبات النص المقروء ومن ثم تغير القراءة الشعرية لذلك النص تبعا لطبيعة القارئ الممارس للقراءة ونوعية الموجهات التي تحدد له مسارها واتجاهاتها وكيفية فهمه لوظائفه والمهمات التي ينبغي عليه ان ينجزها عبر عملية القراءة تلک .

الخيبة(١) وآثارها على المجتمع

الاستاذ عبدالعلي ديلمي - شوشتر



عندما ننظر الي المجتمع و نواجه الفئات المختلفة من الناس و ندقق في سلوكهم و تصرفاتهم نجد غير القليل منهم مصابون بنوع من الشذوذ(٢) الاخلاقي و عموماً و على أساس الظروف التي مرّوا بها عبر نشأتهم في المجتمع نراهم امّا مشاكسون(٣) و امّا مصابون بنوع من الكآبة والحزن الشديد. كما المشاكسون منهم كثيراً ما نري الخفّة والغضب في أفعالهم حيث يبادرون الي النزاع و يبدأون بالمناوشة حديثاً أو ضرباً لأقل شيء يثير غضبهم و يسبّب عدم ارتياحهم. كما لا يهمّهم المكان الذي يتواجدون فيه والفرد الذي يشتبكون معه أحياناً. واذا وصل المشاكسون الي مرحلة الشذوذ المفرط يبادرون الي أعمال سيئة تنافي القيم المنبثّة في المجتمع.

- و اما ذووا الكآبة فكثيراً ما يعيدون الكرّة على أنفسهم و يحبطون جميع ما عندهم من قوي خير و عطاء و بهذا العمل السلبي يصبحون ضحيّة بل آلة مستمرة او عالة على الآخرين.

- أما الجهات المسئولة و لحفظ الأمن و استقرار القانون فيعاملون من تقدّم ذكرهم و في مرحلة الشذوذ المفرط كعناصر خرجوا على القانون و سلبوا الأمن والاستقرار من المجتمع. ولكن اذا نظرنا الي الظاهرة الشذوذ الأخلاقي و العنف الاجتماعي بصورة أعمق نري أنّها لها جذور و خلفيّات تمتد الي داخل الأسر و حتي في الزمن الذي كان الفرد في بطن امّه وهو يمتصّ الحرقة والحرمان والاضطهاد الأسري من امّه. فهذه الحالة هي التي تجرّ الانسان الي الشعور بالخيبة.

- أجل، الخيبة في الطفولة، الخيبة في أيّام الصبا و الشباب و التي تجلب للفرد و للأسرة و المجتمع كل الويلات والنكبات والشقاء.

- ولقد اثبت في علم النفس أنّ الخيبة هي السبب الرئيسي للعنف الموجود في المجتمع و لمشاكسة الأفراد.

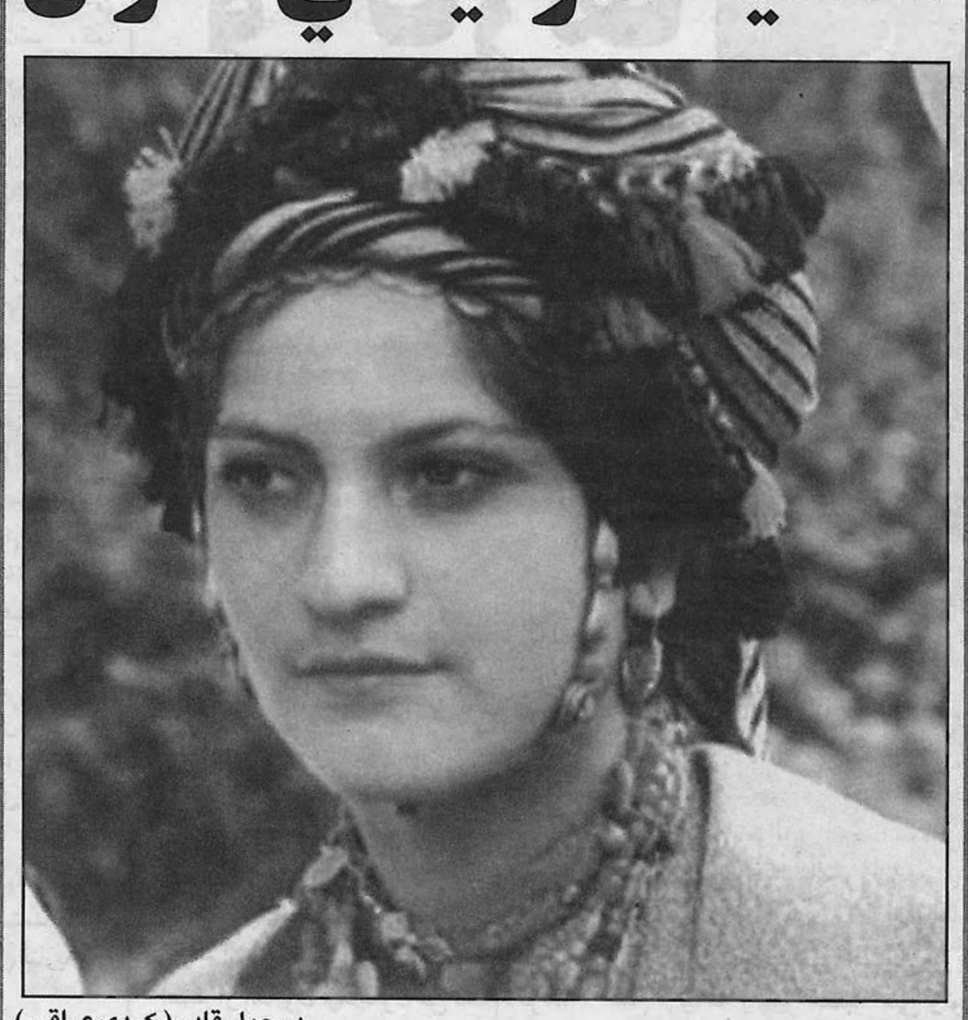
- المعادلة بسيطة جدّاً حيث الطفل يحتاج طبيعيّاً الى غذاء و فطّرياً الي محبّة و اذا لم تتوفّر له المواد الغذائيّة و الروحيّة فسوف يشعر بالخيبة؛ لأنّ الخيبة ليس الّا عدم تلّبي طلبات الفرد الطبيعيّة والغريزيّة. والشعور بالخيبة له ردود أفعال اراديّة و غير ارادية و ردود الأفعال يعني الأخلاق السيئة يعني التذمرّ(٤) يعني المشاكة يعني العنف. كما أنّ الحالة باقية حتي الشباب بل حتي الكهولة و الشيخوخة عند ذلک نعرف كلّنا ماذا يصنع الفرد الذي لم تساعده الظروف ولم تفارقه الخيبة و الحرمان؛ هو ينتقم و في أغلب الأحيان من غير وعي و علي شكل عشوائي حيث يهاجم كل من يسبب عدم ارتياحه و يثير غضبه حتي ولو تقدّم المسبّب في الأصل ليرشده او يخفّف عناءه.

- اذن نستطيع في الأغلب أن نربط العنف الأسري والاجتماعي الي خيبة الانسان في عدم توفير مايحتاجه مادياً و روحياً و ليس راجعاً الي ذاتيّة الفرد و معتقداته. اذن لابدّ لنا و ذلک عندما نواجه الشذوذ الأخلاقي أن نتذكّر خيبة الفرد بعد حرمانه ممّا يتطلّبه ماديّاً و نفسيّاً في بداية حياته. و في نظري سلوک الشاذّين أخلاقياً ولو أنه يعتبر خروجاً علي القانون و القيم الأخلاقية في حالة الافراط لكنّه ليس اكبر شناعة و رجسا بل فساداً من فعل اولئک الذين يمتلكون الملايين لكن مع ذلک يختلسون الاموال خلساً او أختيروا ليطبقوا القانون ولكن ينتهكونه انتهاكاً.

- على أنّ حرمان الشاذّين و خيبتهم ما كان ليرتفع و يعالج معالجة جذّرية الّا بمدد من تعاون الظروف والجهات المختلفة المعنيّة؛ ذلک عن طريق تقسيم الامكانيّات و الفرص و في نفس الوقت رفع مستوي ثقافة الناس و وعيهم في شتّي المجالات، و في هذا الاطار نستمدّ من ثلاث عناصر مؤثرة في احياء الامّة و ايقاظها، هي المدرسة و ما نحتاجه من معلمين و كتب و بذلک نوجّه جلّ طاقاتنا و عنايتنا في محاربة الغفلة و الخمول السائد. ولو نظرنا الي الظروف المعقدة والخطيرة التي تحيط بنا و الاتجاهات التي تسوقنا الي حالة اكثر تعقدّاً و خطراً، عند ذلک لشعرنا بالأخطار الجسيمة التي تنتظرنا و لعملنا بما يتطلبه منا واقعنا الاجتماعي و الثقافي و السياسي و الاقتصادي.

الهوامش:
١ - الخيبية: عدم تلبّي الطلبات (ناكامي).
٢ - الشذوذ: الانحراف عن القاعدة العامة و المقبولة في السلوک (ناهنجاري)
٣ - المشاكة: الاخلاق السيئة. (پرخاشگري)
٤ - التذّمر: الغضب.

القضية الكردية في العراق



د. جبار قادر (كردي عراقي)

كثيراً ما يشار الى القضية أو المشكلة تحت عنوان المسألة الكردية. أعتقد أن هذا المصطلح هو تبسيط لقضية قومية متأزمة، و تشكل واحدة من أكثر المشاكل القومية حدة و تأزما في عصرنا الحالي .

لايمكن برأيي فهم أبعاد الوضع الكردي والمشكلة الكردية في دول الشرق الأدنى، التي تقاسمت السيادة على كوردستان بعد الحرب العالمية الأولى، دون دراستها في إطارها التاريخي .

هناك قصور واضح في فهم تاريخ المشكلة الكردية، التي تعود بدايات ظهورها على مسرح أحداث الشرق الأدنى الى أواخر القرن الثامن عشر، والعقود الأولى من القرن التاسع عشر، عندما اكتشفت الدولة العثمانية تخلفها عن أوروبا، وقررت القيام بمجموعة من الإجراءات أصطلح على تسميتها بالتنظيمات. وكان الهدف الأساس من تلك الأجراءات إطالة عمر الدولة، وتحكيم سيطرة الباب العالي على أطراف الأمبراطورية الواسعة. وقد لامس هذا التوجه بالذات الوضع الكردي في الصميم عندما قرر الباب العالي التخلي عن سياساته السابقة في كوردستان العثمانية، والتي تمثلت ومنذ معركة جالديران عام ١٥١٤ بترك مهام إدارة الشؤون الداخلية الكردية للزعماء القبليين المحليين الكرد وعدم التدخل المباشر فيها.

ومن المعروف أن تلك السياسة أفرزت وعلى مدى ثلاثة قرون حالة جد معقدة في كوردستان . فمن جانب نأت بالمجتمع الكردي من مؤثرات العثمنة والتتريك، وبخاصة إذا أخذنا بنظر الإعتبار أن كوردستان كانت أقرب المناطق جغرافياً الى مواطن تركز وإنتشار العنصر التركي في الدولة العثمانية. وحافظت بذلك على بقاء العنصر الكردي سائداً في مواطنه التاريخية عند تخوم الباب العالي . ولكن تلك السياسة ساهمت من جانب آخر والى حد كبير في ترسيخ حالة التفتت والتشرذم القبليين، وتقوية مراكز ونفوذ الزعماء المحليين القبليين الكرد. تلك الظاهرة التي ما زال المجتمع الكردي يعاني من آثارها المدمرة حتى يومنا هذا، لا على الصعيد الإجتماعي فقط، بل على الصعيد السياسي أيضاً.

وقدر تعلق الأمر بالكرد شكل التخطيط للسيطرة على جميع مناطق كوردستان، وإدارتها بصورة مباشرة من قبل ولاة وحكام يتم تعيينهم من قبل الباب العالي، بدلاً من الزعماء القبليين المحليين حلقة مهمة في السياسة الجديدة للدولة العثمانية. وتمثل رد فعل الزعامات القبلية والإقطاعية الكردية في الإنتظار والدفاع عند تخوم الإمارات الكردية التي سقطت الواحدة تلو الأخرى. وبحلول منتصف القرن التاسع عشر زالت آخرها من الوجود وهي الإمارة البابانية في منطقة السليمانية.

هكذا تمثلت المشكلة الكردية في الربع الأول من تاريخها الطويل بمحاولات الدولة العثمانية لفرض سيطرتها المباشرة على كوردستان، ودفاع الإمارات الكردية المستميت عن نفسها بوجه القوات العثمانية. ولم يكن في إمكان تلك الإمارات المحلية الضعيفة و المتصارعة فيما بينها أن تكسب هذا الصراع غير المتكافئ أصلاً. ومن الضروري أن نشير الى حقيقة وجود قوى متميزة بين تلك الإمارات، كان يمكن لها أن تشكل نواة الدولة القونية الكردية الحديثة، لو بقيت على قيد الحياة مدة أطول من الزمن. ولكن وكما يقال لا مكان لـ"لو" في التاريخ.

وفي النصف الثاني من القرن الماضي انبرت الطرق الصوفية كالنقشبندية والقادرية، وبدعم مباشر في الغالب من الباب العالي، وبخاصة من السلطان عبدالحميد الثاني لملء الفراغ الناجم عن سقوط الأمارات الكردية.

أما على صعيد العاصمة والمراكز العثمانية الكبرى، فقد كانت الفئة المتعلمة والمتعثمنة الكردية منغمسة في إدارات الدولة ومؤسساتها (تضم قائمة الشخصيات المهمة في الدولة العثمانية عدداً لا بأس بها من الكرد الذين تسنموا العديد من المناصب الرفيعة كوزارة الخارجية والأوقاف ورئاسة مجلس شورى الدولة، وشيخ الإسلام فضلاً عن كبير من ولاة الأقاليم والسفراء وقادة الجيش وغيرها) من جهة، وحركة المعارضة السياسية من جهة أخرى. فقد كان إثنان من مؤسسي "جمعية الإتحاد العثماني " ، كرديين ونقصد بهما عبدالله جودت واسحاق سكوتي . وكانت هذه الجمعية التي ضمت في صفوفها ممثلي القوميات غير التركية تهدف أساساً الى إقامة نوع مما يمكن أن نسميه بالدولة الفدرالية، من إتحاد الأعراق والأجناس والثقافات والديانات المختلفة على أسس جديدة تتقاطع كلياً مع الأسس القسرية التي كانت تعتمدها الدولة العثمانية.

ومع سيطرة العناصر القومية الشوفينية التركية إبتعدت الجمعية التي أصبحت تدعى "جمعية الإتحاد والترقي" عن الأهداف التي شكلت من أجلها، وأخذت تدعو صراحة الى تتريك العناصر غير التركية، وتنحو منحاً إستبدادياً. وإعتراضاً على ذلك ترك ممثلو الكرد وغيرهم من العناصر غير التركية صفوفها، وتحولوا الى منتقدين لها بل وكرس بعضهم حياته كلها لمعارضتها كعبدالله جودت وغيره.

ويمكن الحديث عن معارضين سياسيين كرد من بين الفئة المتنورة لحكم السلطان عبدالحميد الإستبدادي منذ العقد الأخير من القرن الماضي. تجمع بعضهم حول أول جريدة كردية حملت إسم (كوردستان) في القاهرة، والتي نشر العدد الأول منها في ٢٢ نيسان عام ١٨٩٨ . وإنتشر البعض الآخر في بعض العواصم الأوروبية كباريس وجنيف وفيينا. أصدر هؤلاء بعض البيانات التي كانت تشجب سياسات الباب العالي في كوردستان وغيرها. وكان جل هؤلاء من أبناء الطبقة الأرستقراطية الكردية، التي درست في إسطنبول وتأثرت بالفكر السياسي الأوربي، وبالأخص أفكار التنوير والثورة الفرنسية. ويمكننا القول بأن تأثير هذه الفئة الصغيرة وأفكارها في كوردستان نفسها كان موازياً للصفر تقريباً.

مع قيام ثورة الإتحاديين أظهرت الفئة المتعلمة الكردية نشاطاً سياسياً وثقافياً ملحوظاً في العاصمة إسطنبول، وبعض المدن الكردية الكبرى. فقد تشكلت خلال الفترة التي أعقبت عام ١٩٠٨ وحتى إندلاع الحرب العالمية الأولى بعض الجمعيات الكردية مثل(جمعية التعاون والترقي الكردي) وجمعيات للطلبة ونشر المعارف الكردية فضلاً عن إصدار صحيفة ومجلة كرديتين. من المؤسف أن (ربيع الحرية) كان قصيراً جداً في الدولة العثمانية، التي سرعان ما سيطر على الأمور فيها الثلاثي الطوراني المستبد (جمال - طلعت - أنور) وأسكتت كل الأصوت الأخرى. منعت سلطات الإتحاد والترقي الجمعيات الكردية من ممارسة نشاطاتها واعتبرت إصدار الصحف والمجلات باللغة الكردية وغيرها (مؤامرة تستهدف النيل من وحدة الأمة العثمانية). جاء اندلاع الحرب العالمية الأولى ليقضي على كل أثر للنشاط السياسي والثقافي الكردي، فقد سيق الناشطين الكرد والذي كان جلهم من خريجي المدارس العسكرية الى جبهات القتال، كما أن إعلان الجهاد المقدس من قبل السلطان العثماني تسبب في تخبط الزعامات القبلية الكردية وتوجيه إستياء الكرد وجهة لاناقة لهم فيها ولا جمل. وكانت آثار تلك الحرب مدمرة بالنسبة لكوردستان وشعبها. فقد شهدت أراضيها معارك شرسة بين الجيوش العثمانية والروسية التي تناوبت السيطرة على بعض مناطقها مرات عديدة خلال سنوات الحرب. كما أن الجيوش البريطانية والى حد أقل الفرنسية وبعد معارك أقل شراسة احتلت بعض مناطق كوردستان الشمالية و الجنوبية.

ويورد المؤرخ الكردي الشهير محمد أمين زكي والذي كان آنذاک ضابطاً كبيراً في الجيش العثماني أرقاماً مرعبة عن خسائر الكرد البشرية والمادية خلال تلك الحرب. ولم تكن خسائر الكرد بسبب سياسات الإتحاديين بأقل من خسائرهم نتيجة للحملات العسكرية الروسية والأنجليزية والفرنسية، فقد كان الجيش العثماني يتصرف في كوردستان كأسوأ جيش إحتلال .

كما شهدت سنوات الحرب بعض التحركات الكردية المبعثرة التي لم تؤثر بصورة جدية على مسار الأحداث.

شهدت الفترة التي أعقبت هزيمة الدولة العثمانية وانتهاء الحرب العالمية الأولى أحداثاً كبيرة تركت بصماتها على التطور اللاحق للقضية الكردية، والحركة القومية الكردية. فقد تجاذبت الزعامات الكردية وعود الحلفاء خلال الحرب للشعوب الخاضعة للسيطرة التركية، وبنود الرئيس الأمريكي الأربعة عشر من ناحية ووعود حكومة السلطان حول إقامة إدارة ذاتية كردية في إطار الدولة العثمانية، وأخيراً خطابات مصطفى كمال النارية عن (أخوة الدين المستعدين دائماً لدفع حياتهم ثمناً لرفعة الوطن والدين) وضرورة تحقيق مطالبهم القومية والوطنية بعد (تحرير الوطن من المحتل الأجنبي) من ناحية أخرى.

ساهمت هذه الوعود التي كانت تتقاطع مع بعضها على تعميق الخلافات القائمة أصلاً في صفوف الزعامات الكردية، لتميز أربعة تيارات رئيسية: تيار ضم العناصر الشابة المتحمسة في الحركة القومية الكردية دعا الى استقلال كوردستان، وإقامة الدولة الكردية المستقلة. فيما كان التيار الثاني ينادي بالقبول بفكرة الإدارة الذاتية في إطار الدولة العثمانية، وقد انضوى تحت خيمة هذا التجمع مجموعة من رجالات الكرد الشهيرة التي تسنمت أرفع المناصب في الدولة العثمانية، ولم ترغب في الإنفصام النهائي عن الباب العالي. أما التيار الثالث فكان يدعو الى إقامة دولة كردية تحت وصاية بريطانية. وكان هناک جناح ضعيف يضم بعض الشخصيات المشهورة كشريف باشا الذي مثل الكرد في مؤتمر السلام بباريس، يدعو الى إقامة دولة كردية تحت وصاية إيران. ومن المفيد أن نشير هنا أن نشاط النخبة السياسية الكردية تركز في العاصمة إسطنبول، ولم تكن شعاراتها وخطابها السياسي بل وحتى العديد من أعضائها معروفين في كوردستان نفسها، حيث كانت الزعامات القبلية والإقطاعية المحلية تسيطر على مقدرات الحركة الكردية فيها. كما أن قيام الثورة البلشفية في روسيا وانسحاب روسيا من المعاهدات والأتفاقيات المعقودة لتقاسم ممتلكات الدولة العثمانية، والتعاون الكمالي البلشفي وغيرها من الأحداث أدت الى تغييرات كبرى في استراتيجيات الدول العظمى، وبخاصة بريطانيا، الأمر الذي كان له آثار مدمرة على مستقبل كوردستان والحركة القومية الكردية. خلاصة القول لابد من الأعتراف بأن الكرد بعيد الحرب العالمية الأولى كانوا يفتقرون الى مشروع سياسي موحد، وقيادة مبادرة وبعيدة النظر تستطيع توحيد صفوفهم، وتقودهم نحو تحقيق أهدافهم. وقد شخصت صانعة الملوک في الشرق الأوسط المس بيل في بداية العشرينات من القرن الماضي هذا القصور عند الكرد بقولها(الكرد أمة تفتقر الى قيادة).

سوف أحدد المتبقي من مداخلاتي بتطورات المشكلة الكردية في العراق فقط رغم انها، اي المشكلة تمس ثلاث دول اخرى في المنطقة وهي تركيا وايران وسوريا. وأود أن أشير بعجالة الى بعض النقاط العامة تاركاً الدخول في التفاصيل الى مناقشات الحضور. من الضروري ان نشير هنا الى مسألة إلحاق كوردستان الجنوبية بالعراق، والتي شكلت واحدة من أعقد مشاكل ما بعد الحرب العالمية الأولى في منطقة الشرق الأدنى، وعرفت بمشكلة ولاية الموصل، والتي لم تكن في جوهرها سوى تقرير مصير جنوب كوردستان. لفهم الظروف التاريخية التي أحاطت بتقرير مصير ولاية الموصل لابد من الأشارة الى النقاط التالية:

١ . لم تنظر معاهدة سايكس - بيكو الى كوردستان الجنوبية كجزء من العراق، لذلک جرى تخصيصها لفرنسا، ولكن فيما بعد ونتيجة للتطورات السياسية الكبرى التي شهدتها روسيا والقفقاس وتركيا، والتغييرات التي طرأت على الأستراتيجية البريطانية في الشرق الأدنى، جرى اقناع الفرنسيين للتخلي عنها لصالح الأنجليز.

٢ . أعلنت الحكومة العراقية و((حليفتها)) بريطانيا عام ١٩٢٢ في بيان مشترک حق الكرد في تشكيل حكومة محلية ضمن الدولة العراقية، ولكن بريطانيا والحكومة العراقية تراجعتا عن تنفيذ هذا الوعد، بحجة عدم اتفاق الجماعات الكردية فيما بينها على صيغة الحكومة و شكل العلاقة مع العراق .

٣ . كما أكدت الحكومة العراقية عقب الحاق الموصل بالعراق، ونتيجة لتوصيات مجلس عصبة الأمم في ديسمبر ١٩٢٥ ومن خلال الضمانات التي قدمتها الدولة المنتدبة بريطانيا الى عصبة الأمم، اعترافها ببعض الحقوق الكردية كتعيين الموظفين الكرد واعتبار اللغة الكردية لغة للتدريس والمحاكم في كوردستان.

ولكن الحكومة العراقية بدأت ومنذ وقت مبكر تتنصل من تنفيذ هذه الوعود، وقد ظهر ذلک بوضوح في بيان الحكومة عشية قبولها في عصبة الأمم الذي خلى من أية اشارة بشأن الحقوق القومية الكردية. أي ان حكومة فيصل الأول كانت تنثر الوعود على الكرد، عندما كانت بحاجة الى دعمهم لتقرير مصير الموصل لأهمية الموقف الكردي، كونهم كانوا يشكلون ثلاثة أرباع سكان الولاية، رغم ان القرار الأخير كان بيد بريطانيا، ولكنها وبعدما ضمنت إلحاق ولاية الموصل بدأت تتراجع شيئا فشيئاً عن وعودها السابقة، وتنتهج سياسة أدت الى تضيق الخناق على الكرد، وتهميش دورهم في الحياة السياسية والأقتصادية والأدارية في العراق. قدم الكرد المذكرات الى بريطانيا وعصبة الأمم والدول الكبرى ضد هذه السياسة، ولكن وجهة النظر البريطانية التي كانت تتضمنها التقارير الدورية الى مجلس عصبة الأمم كانت تؤخذ في النهاية، ويصل الكرد الى حالة من اليأس لايجدون من مفر سوى اللجوء الى الأنتفاضات والحركات المسلحة، والتي كان اختلال موازين القوى لصالح بريطانيا و(حليفتها) الحكومة العراقية يقرر مصيرها دائماً، و تسبب تلک الحركات في إلحاق الأذى بالكرد قبل غيرهم.

حاول الملک فيصل بمباركة الإنجليز أن يجعل من الكرد مواطنين عراقيين مخلصين للكيان العراقي، دون أن يمنحهم أية حقوق قومية. ولكنه كان يحاول قدر الأمكان الإبتعاد عن مايستفز مشاعرهم القومية. ولكن ومنذ الثلاثينات ومع تنامي النزعة القومية العربية في العراق، والتي كانت تتخذ في تلک المرحلة النازية الألمانية والفاشية الأيطالية نماذج لها، أخذت الدعوات تزداد لجعل العراق دولة الأمة الواحدة، وفرض اللغة العربية على الجميع بل وضرورة تبني سياسة صهر كل العناصر والمكونات الأثنية العراقية المختلفة في بودقة الأمة العربية. وهكذا أصبحنا نسمع بأن الشعب العراقي يشكل جزءاً من الأمة العربية، رغم ان هذه الدعوة كانت تعني إلغاء ثلث سكان العراق من الكرد والآشوريين والكلدان و التركمان وغيرهم. كما ان مقولة ان العراق يشكل جزءاً من الوطن العربي يعني شيئاً واحداً و هو اعتبار الكرد مهاجرين يسكنون الأرض العربية، رغم ان حقائق التاريخ المعروفة لدى الجميع تناقض تلک المقولة تماماً. وهكذا مضى النصف الأول من القرن العشرين بين اعتراف ببعض الحقوق الثقافية واللغوية للكرد، ونكوص عنها الى الدعوة الصريحة بإنكار الكرد كقومية ذات خصائص متميزة. رافق ذلک قمع عسكري لجميع المحاولات الكردية كحركات الشيخ محمود الحفيد والشيخ أحمد البارزاني، ومن ثم الملا مصطفى البارزاني.

شهدت الحركة الكردية نفسها تغييرات مهمة خلال تلک العقود، فمن شعار النضال من أجل اقامة الدولة الكردية المستقلة حتى قيام الحرب العالمية الثانية، وقيادة الحركة من قبل زعماء دينيين وعشائريين، أصبح شعار حل المشكلة الكردية في إطار الدول المتقاسمة لكوردستان يسود شيئاً فشيئاً على الخطاب السياسي الكردي. من هنا ظهر شعار الحكم الذاتي وتنامى دور الأحزاب السياسية (كحزب هيوا، الحزب الديمقراطي الكوردستاني ، الحزب الشيوعي العراقي) في الحركة القومية الكردية. كما بدأت المشاركة الكردية في الحركة الوطنية العراقية المعادية للسيطرة البريطانية على البلاد تتنامى في الأربعينات والخمسينات من القرن الماضي.

إعتقد الكثيرون ان ثورة ١٤ تموز ١٩٥٨ ستشكل حداً فاصلاً بين سياستين: سياسة ممارسة المظالم بحق الكرد وعدم الإعتراف بحقوقهم وأخرى تقر بحقوقهم القومية، وتعيد صياغة هوية الدولة العراقية بصورة تقر بواقع كون العراق دولة متعددة القوميات. وكانت هناک مؤشرات كثيرة تدعم مثل هذا التوجه. فقد أقر النظام الجديد شراكة العرب والكرد في العراق، وذلک في المادة الثالثة من الدستور المؤقت الذي بقي مع الأسف مؤقتاً حتى يومنا هذا، رغم ان المادة الثانية من نفس الدستور كانت تنسخ المادة الثالثة، اذ نصت على ان العراق جزء من الوطن العربي. فشلت محاولة إعادة تشكيل الهوية القانونية والسياسية للدولة العراقية، التي تعرض زعيمها الذي كان يمثل برأيي تيار الوطنية العراقية الى هجوم شرس من العروبيين الذين وصموه بالشعوبية وخيانة قضية الوحدة العربية وغيرها من التهم الجاهزة. وكان هذا الفشل وتنامي الطروحات القومية الشوفينية وراء تأزم المشكلة الكردية، واندلاع الحركة المسلحة في كوردستان العراق في ١١ أيلول ١٩٦١ ، لتدخل البلاد دوامة العنف والقسوة التي ما زالت مستمرة حتى يومنا هذا.

لانغالي اذا قلنا ان أحد الأسباب الرئيسية في جميع النكبات التي حلت بالعراق على الأصعدة السياسية، والأقتصادية، والأجتماعية، والثقافية، هو بقاء المشكلة الكردية عالقة ودون حل، فلولا حرب قاسم في كوردستان، لما تمكن البعثيون من القفز الى السلطة في ٨ شباط ١٩٦٣ ولكن من الصعب عليهم ان يعودوا الى الحكم في ١٧ تموز ١٩٦٨ ولما عقدت اتفاقية الجزائر بين شاه ايران وصدام حسين لتلغى بعد قيام ثورة الشعوب الأيرانية، وتبدأ الحرب العراقية الأيرانية والتي تسببت بدورها في أزمة اقتصادية وسياسية خانقة للنظام حاول الخروج منها من القيام بمغامرة مدمرة، أدت الى حلول كارثة بالعراق ما زالت تسبب آلام وعذابات لاحدود لها للسكان المدنيين في العراق. كان من الممكن اعتبار اتفاقية ١١ آذار ١٩٧٠ محاولة جدية لحل المشكلة الكردية في العراق، لولا سوء النية لدى النظام والقراءة الخاطئة للأحداث، وتوازن القوى من قبل القوى السياسية الهامة على الساحتين الكردية والعراقية آنذاک. أدى ذلک الى فشل تلک المحاولة ودخول البلاد دوامة العنف والقسوة من جديد.

ساهمت حرب الخليج الثانية وانتفاضة اذار ١٩١٩ الى خلق حالة جديدة في جزء مهم من كوردستان العراق، يدير الكرد شؤون منطقتهم في ظلها. ورغم كل الإنتقادات التي يمكن أن توجه الى القيادات السياسية الكردية، الا ان الإدارة الكردية لهذا الجزء من كوردستان أظهرت بأنها نعمة قياساً الى عهد سيادة البعث في كوردستان.

يابن الحويزه يا وريث علومها

في رثاء فقيد الأمة والاسلام آية الله الشيخ الكرمي (رضوان الله عليه)

الد كتور عباس العباسي الطائي

عصفت رياح البين والانواء
لتنال من عزمي و من عليائي

و وقفت فى وجه العواصف صامداً
لا أنتحي كالصخرة الصّماء

ومضت تجعجع بالرعاع خطوبها
و وقفت أضحك زاهياً بإبائي

ولبست من وهج الطموح عباءة
و دفعت كل رياحها الهوجاء

مادک طود الصبر منّي ولاهوى
الاّ بيوم رزية دهماء

فهناک أعياني و هدّ عزيمتي
أمر جرى لايفتد بفداء

لما نعى ناعي الرزّية للورى
صوت العلوم و صفوة العلماء

و جم الزمان لفقده متهاللكا
متلعثما من شد ة الاعياء

الآيةالعظمى و رمز شموخنا
يا مرشد الآباء والابناء

كرّمت يا كرمي فينا أمّة
وهديتها للشرعة السمحاء

من بعد هديک يا طبيب جراحنا
اين الطبيب لهذا الادواء

أمداوي الارواح هذا جرحنا
في الروح لافي الجسم والاعضاء

رحماک قف لاترحلن فإننا
في ذمّة الرحمن، في صحراء

هذي مدارسک التي کم أرشدت
أجيالنا للنور من دهماء

لم تنس مرضانا ، أردت علاجهم
فأقمت مستشفى علا ببناء

من أين يظهر يا ترى في عهدنا
علم يشد عز ائم الفقراء

مادام فينا البغض يشرح صدره
عبث العتاة وكثرة الشحناء

تلک العباقرة الذين تقدموا
لم يلبسوا لبسا من الشحناء

آه لنا من أمّة لم تحتفل
بعلومها و رجالها العظماء

وتتابعت نعراتنا في أربع
جنباتها تزهو بهم، غنّاء

أين المحافل يوم كان دويّها
يعلو السما ک علوّه الجوزاء

بهم الحقيقة أشعلت نبراسها
وتعممّت بالحجة البيضاء

لو لم تكن تلک المنابر ما رأت
عين لنا شيئاً من الاضواء

يابن الحويزة ياوريث علومها
يا وارث الفقهاء والأدباء

هذا تراثک ما جمعت من العلى
نهج يضيىء غياهب الظلماء

احزان القلم

قصيدة الحاج السيد ناصر الشبري في رحيل المرجع الشيعي الكبير سماحة آية الله العظمي محمد الكرمي (رض)

قد ظل يرجف من احزانه قلــمي
ماذا يخط عن العــلامة الكـرمي

قد كان ظلا لخوزستــان قاطبـة
وللشريعة من كيد العــدات حمي

ما كان ينكر ايمانا له وتقـــا
الا الذي ظل عن اهل الكمال عمي

فالعلم والزهد والتاليف شاهــده
وانه بين اهل العلم كالعلـــم

بيت حوى من رجال العلم جمهـرة
كالشيخ طاها ابي الاحسان و الكرم

من كان شمسا بخوزستــان مشرقة
في وقته مرجعا للعــرب و العجم

و اليوم ان غاب عن ذا البيت عالمـه
فذا اخوه الى اهل الكمال نمــي

اعني الفضيل عليــا من له شهدت
اهل العلوم وذي من اكبر النعـم

ترى الجمــاهير قد جائت معزيــة
له باخيه الشهم ذي الشيـــم

ذاک الذي هزت الارجاء رحلتـه
والناس جاءوا بدمع في الخدود همي

وانني مذ سمعت النعي اذهلنـــي
والدمع سال على الخدين مثـل دم

والناس قد خرجوا في دهشة و ضنا
والكل يبكي بـــدمع منه منسجم

ومذ اتت ساعة التشييع وازدحمـت
اهل العلوم وباقي النـــاس في الم

و شيع النعش جمع لاعـــداد لــه
كانه السيل لما سال في عـــرم

كل الطوائف قد جائت مشيعـــة
وكم حملوا بذاک الجمع من علـم

والدفن كان بدار العلم مدرســة
الشيخ الفقيد قوي العزم والهمـم

لكن حسين فلم يحضره من احـد
وهل رايتم فقيدا غسلـــه بدم

الا بن فاطمة قـد ظل منعفــرا
والجســم منه بآلاف السهام رمي

ما غسل الجسم بل تغسيله بدم
وكم لــه بقيت في الترب من ذمم

مــروا عليهــا بركب فيه عائلــة
والقلــب منها به كالجمــر والضرم

هذي تنادي اخــاها وهي ثــاكلــة
وتلک تدعــو لعمم خــر منهشم

وزينب كلمت سبط الرســـول الا
يانور عيني من نوم الثـرى فقــم

وانظر سباياک والاســـرى مربقة
تدعـــوک دعوة ذي حزن ومهتظم

وفي ختـــامي ادعو الله بارئنـــا
ان يحمي البيت هـذا فهو خير حمي

واسال الله ان يرعي مــراجعنـــا
مـن لايطيــق بيانا عنهــم كلمي

من بينهم سيد الســادات قائدنـــا
فانه عيلم في الفقه والحكـــم

وانه ناصر الاســـــلام فـي يده
وفي اللســان وفي الميـــدان والقلم

الحاج عمران العبادي

في رثاء الفقيد الراحل آية الله الكرمي(ره)

ليش الكون مغبّر او عليه اتراب
ليش العلم محزن و لدمع سچاب

ليش العلم ينعانه او يهل ادموع
ليش اليوم اصبح كل گلب مفجوع
ليش المذهب باحزان گام ايلوع
و شماله الگمر بوّل بزوغه اوغاب

ليش المنبر باحزان يبچيله
ولقران محرون ابتاويله
ولمحراب اوچم مسجد ينعيله
اوچم مدرسه التنعيله اوچم اكتاب

گالو غاب من عدنه علم لعلام
ولمفگود اكبر سند للاسلام
الشيخ الكرمي مابين ها لعلّام
اشگد ربه الحقيقه الها العلم طلاب

الشيخ الكرمي آيه او صدگ آيه
چم اكتاب الفّله اوگضه الحايه
چم تأليف اله و چم سند و روايه
تعجز من تعددها ابرديف احساب

مرجع چان بي‌تفخر مراجعنه
علّامه او بي توصل مقاصدنه
بفگده الدهر يا وسفه فاجئنه
صوبنه الدهر يا ناس بلّف اصواب

فاجئنه او اخذ خيرة رجال الدين
او هذا الچان للفقره الحگيگه امعين
چم مستشفى سوا للاهوازيين
او ما واحد تعناله الحقيقه اوخاب

الشيخ الكرمي كلها حزينه ايران
او حتي النجف اصبح بالكدر و حزان
راح المرجع المشعل ابخوزستان
راح الفسر القران يا اطياب

راح الچان بالخطبه او بالتفسير
وليسمع كلامه و لالفاظ ايحير
آرائه جميله او حاويه التدبير
واخلاقه تحبها الولد و لشيّاب

لچن من مات حضرتله رجال الدين
او حضرت من الدوله ارجال مسئولين
او من القايد اجو يخوان مندوبين
او خوزستان كله اتعطب ابعطّاب

بس احسين ظل مرمي ثلث تيام
و رجاله گضو بس ضلو الايتام
جسمه ابكربله والراس طب للشام
و نصاره رميه او چم شبيب او شاب



الاعتياد

كريم غضبان مشعلى

يا لله خل نعلن حرب عالاعتياد
وكلنه خل انصيح حي اعلا الجهاد

خل نجاهد كلنه و نشد الحزم
ونمشي ضد هلمسلك ابقوه و عزم
المسلم الواعي اللبيب الملتزم
لازم ايتم غدوه اهو الكل العباد

لازم ايم غدوه للناس او مثل
و يجعل الاخلاص محور كل عمل
الوضع هم تدرون اهو الياحد وصل
علا ارگب شبانه انسل سيف حاد

اهوه من السيف احد و بشط و مض
وهاذه اهو اكبر مفسده او اكبر مرض
ولا نردد چلمه المالي اي غرض
حيث كل معني الفضيله ايتم جماد

لانردد كون چلمه شلي حاي
ويجب كلنه انصير ضده ابفرد راي
عاله تم اعلا الجميع و صبح داي
و يامه دمر و فنه شبان واباد

افنه اباد و دمر و خرب شباب
استعملوه و حصلو بس العذاب
اسئل و منهو اللى ينطيني جوب
ليش ما عدنه اعلا هالشي اتحاد

ليش كل من عدنه هامل واجبه
وگط ضميره الهاي ابد ميطالبه
هاذه و العباس اهو مثل الوبه
ايخلف امراض و ضعف فقر و فساد

ارد اسئلك رد علي يالما دركت
تصحه من هالمرض گللي ابيا وكت
هالقضيه اعليها ابدماينسكت
مضد لنه وكل مضد يلزم مضاد

هالوضع يخوانه جداً فضيع
لن نشوف ايبيع بيه حتي الرضيع
ياخلگ شبانه راحت تضيع
ولو تضيح ايضيع وياها البلاد

و ندري الشبان طاقات البلد
وهيه بالواقع عليها المعتمد
لازم ايحارب المنكركل احد
الامر بالمعروف منهاج الرشاد

الامر بالمعروف اهو واجب و مر
ولزم تتكاتف الامه ابكل عصر
و نبتعد كل وكت عن كل شي مضر
انعالج اداي ابتفاهم و عتماد

وعدنه هم شبان كفوين و نعم
بالعزم صعذو علا اصروح العلم
اتثقفو و صبحو نبراس الفهم
بصرو الدنيا ابصيره و باعتقاد

بالختام اطلب امن اصحاب الفكر
بعد وهل الشعر بسلاح الشعر
اليعمل الخيرات ابد ما ينكر
اليحب طه واله اهو اينول المراد

و بعد ما ننسي الشباب ابكربلا
الجاهد و وكتبوا العز و العلا
من علي الاكبر شبل عقد الوله
ويضا القاسم اخذ معنى‌الجهاد

اعتقد و مبدأهم و بيه جاهدو
حاربو و رواح اهم للرب فدو
سارو ابدرب الحسين استشهدو
وضل اسمهم خالد اليوم المعاد

يا فتاة بلادي

مكي مهدي السيلاوي - الأهواز

نظرت اليک الى ما بک
ففي و جهک صورة للحبيب
من الأرض هذي اتيت وما
فعلت فانت فتاة النحيب
فلا تنظري للوراء جفاء
فما انت الا مثال الطبيب
ففي ارضک حل يوم الجها
د يا بنت فخر لجدي النجيب
فما هو الا جهاداً خطت
ليوت به من جنود الحروب
فقد كنت في الماضيات بذى
حياة فقدت بها العندليب
و عانيت امراً فظيعا مريب
هو الجهل و الحب عنک يغيب
أجازو الک يا فتاتي الشُقاء
أرادوا لک بعد علم خصيب
وكنت اذا ما بلغت أتى
اليک على غير علم القريب
فنادي هلمي الى كفى
نزاعاً لحسم ابتعاد الغريب
هدمت صروحاً بنتها الدّماء
ولم تأبهى اذ حملت الذّنوب
تحوّلت يا روح شوق عتيد
فصرتي شراراً لشعل اللّهيب
مشيت طريقاً لأجل الحقوق
حداک اليه عناء الجنوب
فبذل نفيس لحطم الدّجى
جهاداً اذا ما مجاه القضيب
ومن ذا تغلّبت فيما مضى
على كلّ صعب وهول الخطوب
و انت لمن غيرک مثل
ففي ما سلكت طريق مصيب
أناشدک يا فتاة سمى
بلادي بک في العلايا ربيب
تلقّفت علماً حديثاً نما
ونلت الى اللّحد عطراً و طيب
قفزت كظل لنيل العلوم
سبقت كثيراً فمنهم أديب
فهيّا بک للعلا انّما
خطاک خطى من اراد الرّقيب
ولكن عليک أموراً فلا
تهاون، فانت ربيب الشعوب
ففي الخوز عمّت مشاكلنا
فما الحلّ يا من نظمت الوجوب؟
فايّاک نسيان ما قد مضى
فكارون يمّ يصير جليب
فيا نهر حبّي لماذا المغيب؟
و انت المؤلّف بين القلوب
فيا نهر كارون كلّا تغيب
فانت ربطت الشمال الجنوب
فلولاک ما ظلّ فينا شباب
تركنا الحبيب و صرنا مشيب
و راحت حياة وجاءت حياة
ولاغيره ناصراً لي مجيب
أنا في هواک تعذبت من
أذى لاوصال فابقى كئيب
هويتک أنت فمن قال أني
حبيباًسواک اتخذت حبيب

هم تدري

جواد المسعودي - خرمشهر

تدرى ابشطنه اتسمم مايه وبدلو حتى ا لدهله السمره
و كارون اموشل هم تدري و اصبح هم معيوب ابصدره
لايزعل گام و لا يطفح ساكت مخنوگ ابهل عبره
وغيم الاسود زاد اسواده و ربوع الاهواز امدمره
و حبّات البسنبل جفت لاشافت ماي و لا گمره
و دور گنه ايظل رافع راسه و مادنگ يوم ابكل عمره
وگاع اهلي امنزمان اتنادي يا ها العالم آنه امحمره
ماكو اليسيمع صوت ابلادي ولا سجّان ايغيّر امره
و عبادان ايظل ابصيته ما يحمل عطشان ابكبره
و تدري اشصار ابيوم المفزع و لما يدري انته اتخبره
و لخائن مو بس عند اهلي كل الوادم منّه تبره
و لخائن من عندنه احسله لو يحفر جدّام ابگبره
ما يموت الواحد من عندنه لو ما يأخذ حگّه ابكتره
وهاي اطباع اهلي الموروثه المن جدهم ذاك ابن الزهره
بشّوش اكتاب اهلي الچانو اعله امنل القمّه الهم شمره



و توستر ذيج احقول البيه تسحر بميّته النضره
و معشور و ميناء الزاهي يرسي السفانه المتحيره
ونهر الجراحي البيه يروه خلف آباد و اهله الخيره
ابهنديان و ديمل عندنه من اعمامي شي متطشره
و غير السارت لجل الخبزه و بهليوم امست مندثره
و خفاجيتنه ام السم سم مسدوده الكرخه و ماتروه
و لوزود الماي ايقطيه و ما تحصد محصول الثمره
و حويز تنه ام علم الشامخ ابتاريخ المجد اهيه ابصدره
چم امشع شع چم حويزي منسوب اتشوفه اعله البصره
من فاگد اجداده اشتهوه ما يضيع اسم ابلاده الكثره؟
هاد نظر مسبيه ابلادي و صارت خرمشهر لمحمره
مو بس اسم اديارى اتغيرت و بن حميّد ضيّع نهره
صارت سوسن ذيج اسميره و بدلنه ابفاتي اسم الزهره
اسي و بيژن صارت عدنه و لتقبل صارت متطوره
لهنا هم اهون لو بطّل و ترک هل چلمات الكدره
و شلون اسكت و اغمض عيني و شيلتنه اسوده امست حمره

المصير

عبدالله طاهر

احبک.. لا تساليني لماذا و كيف
دليل على حبک... لي والف دليل
فلا تسألي القلب كيف يرفرف من شدة الشوق..
كيف يطير؟
و لا تسألي الدمع كيف يسيل؟
و لا تسأهل الفكر كيف يحير؟
الالم يكن قلبک ذاک المعذب.. ذاک الصغير
بفن الغرام خبير؟

وجدتک كنزاً قديماً من الكلمات
فمن حبک قد تغيير معنى الحياة
فقد اذا هزه الريح... غصناً يميل
و ثغر بفوح الشذى و العبير
و شعرک ليلٌ
كليل الشتاء طويل
و صوتک لحن أصيل
عيونک شمس الامل
وقلب من الحب بحر كبير

أريدک ماءاً و تيناً و خبزا
أريدک أماً و أرضاً و منفى
فحبک ألغى الفواصل.. ألغى الزمان
فأنت الزمان.. و انت المكان..
و أنت الوطن
و اني بعيدٌ بمنفى أسير

كفانا انتظاراً
كفانا اضطراباً
كفانا دموعاً و آهاً
كفانا تعب
«فلا بد للّيل أن ينجلى
ولابد للظلم أن ينتهى
اذا ما أراد الشعب»
فتبت يد المستحيل و تب

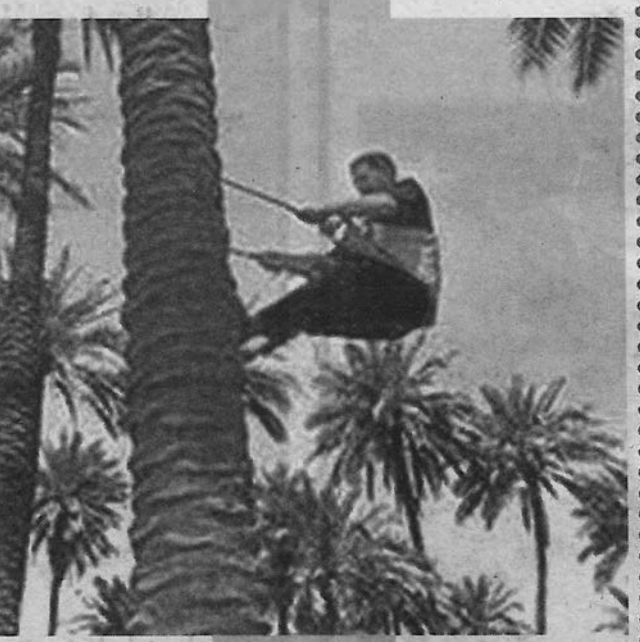
تعالى فمتّ اشتياقا اليک
ومت انتظاراً اليک
ففي كل يوم تساءل عنک النخيل
متى سوف تاتي اميره قلبک هذا الحزين
و كيف تعيش بقلب رهين
تعالى نفک القيود.. نفک السلاسل
تعالى نغرد للحب مثل البلابل
تعالى نسافر حيث الجنون
تعالى نحطّم كل السجون
تعالى نهدم قصر الأسى والشجون
و نبني من الحب كوخاً صغير

أنا لا أناقش حبک فهو المصير
فما من خيار يسير
و ما من عسير
فهل ثم شيء ليطفىء نار السعير؟
لقاء قصير؟
و ماذا سيجدي اللقاء القصير؟
سوى الوصل...
هل من طريق اخير؟
أريد حواراً طويلاً طويلاً
طويلاً..
طويل.

العرب معدن الغيره

صادق ابوطاهر البيراوي

حرت المن اشكي همي يا هو يسمع لو حچيت
واحملت همک لان احبک فوگ كل همي الثجيل
والسهر ذبل جفوني و لحظه ما اذكر غفيت
وليلي اعده بالدقايق عفيه ليلي اشگد طويل
باسمک انظم احله شعري حگي لواون وبچيت
يلي انته اعضاي كلها وناظري ولب الديل
دورت دنياي وسعه ابد مثلک ما لگيت
انته امي و انته ابويه و انته كلشي يلاصيل
الغربه جربت و شفته اشكثر بيها اتعذبيت
الما يعيل اهناک به احد الناس اهيه البي تعيل
مرت ايام ابمآسي كثر همّي اتمرضيت
شاع بيه وزاد مرضي و اصبحت حيلي عليل
صار سگمي اعلاج ماله من حياتي ايسيت
گلت اشوفک گبل موتي شوفت الخل للخليل
معتني و جيت النزلكم ابريحه اترابک شفيت
واسئلت عنک اخوتي شنهي اخبار النخيل
شفت جدي هز رگبته وصفک بيده و تهل تهله اتعجبيت



گال يبني هايه عله و ما اظن مني تزيل
جايني تنشد عليمن طاح يبني اشما بنيت
تشهد ابهاي المحمره و الحويزه احسن دليل
وسته من الفين يبني من اخوتک شيعيت
ولک شرد احچي و اسولف مامش الهمي عديل
والعطش موت شجرنه تعبي ضايع لو كريت
تشهد ابهاي السواجي الصفت ملحه ابلابليل
والعجب من هاي يبني اشما افزع لو نخيت
ما شفت واحد يردلي و ادري كل عربي اصيل
ادري والله اسباع كلها اوهم قليل الها و خطيت
وسفه راحت ذيچ اهلنه التحضير الشده و عويل
راحت احيود الموازم عفيه صبري الما گضيت
والعرب معدن الغيره و بيهم ايلوذ الدخيل
للعرب بحر الشجاعه ماله حد اشما سعيت
و العرب بالنخوه توفي والحمل لو طاح تنهضله و تشيل
لكن اشغير اهلنه الامر يصعب ما دريت
الگاع گاعي البيت بيتي و عايش ابحده و ذليل
صرت يبني امن انهض اوگع لو مشيت اتعثريت
حرت المن اشكي همي يا هو يسمع لو حچيت

الشقائق والخنجر

السيدمحمدحسن الشبري

رسالة من دمي غنّي بها الوتر
للسائرين فلاظل ولا شجر
تدري الجراح بأنّ البحر عاصفة
و للرجال الي اعماقه سفر
تدري الجراح بان النّسر منطلق
وليس يثنيه صاروخ ولاشرر
تدري الجراح بان الشوق عانقها
فلانصوب و لاصمت و لاضجر
هذا هو المارد العملاق فانتفضي
يا شمس فالليل مهزوم ومندحر
مهلا اخا الفجر لاتعجل علي افق
يضيق حتي يجف اللون والاثر
مهلا اخا الدرب لاتعتب فلاضفة
كي تستريح اذا ما هدک السهر
مهلا اخا الوجد منک العمر محترق
كالبرق يعجز عن اشعاعه البصر
ياتى الشتاء و يطوي الثلج اشرعة
ترف شوقا لوعد ليس ينتظر
كم ذا تواجه بركانا و عاصفة
ومن يديک رصاص الرد ينهمر
يا قبضة تتحدي العصر في غضب
و يمسخ الرعرب روح القوم فاعتذروا
الجرح عند خير الزاد هل احد
له كجرحک كنز زاخر عطر
يجيء عيدک مهما طال موعده
وانّ اروع فجر كيف يختصر
نحن الذين عشقنا الفتح في زمن
حتي الحبة قبر فيه او حجر
قد يشعر النخل بالماساه تفجعه
وقد يحس بعمق انه الخطر
وقد يغص بدمع بذره ألما
اذا تمادي علي شطانه التتر
اليوم يستقبل التاريخ ثانية
صدي الهدير الذي يعلو و ينتصر
يا واهب الارض خصبا من جوانحه
وقد تعانق فيها العقم و العسر
اعيذ كفيک ان ترخي علي رمق
من المعاناة الا انها قدر
ياويل من جنحوا للظل و استبقوا
الي سراب فجيع العطم وانصهروا
المجد ان تسحق الافعي التي لدغت
وان تجرّعت سمّا فهو يستعر

ناسیونالیسم و باستانگرائی در ایران

دکتر جواد هیئت



ناسیونالیسم آئین اصالت دادن به ملت و ملی گرائی است. ملت گروهی از مردم اند که در میان خود پیوندها و علقه های مشترکی دارند و به آن پیوند و علقه ها آگاهی (شعور) و علاقه دارند. به این آگاهی و علاقه شعور ملّی گفته می شود. مهمترین این علقه و پیوندها که ارکان ملّی را تشکیل می دهند، عبارتند از: وطن، دین و مذهب، زبان و فرهنگ و قومیّت، تاریخ و دولت و بالاخره آرمان مشترک که بعنوان ملاط و ارکان اتصال دهنده به کار می روند و مشترکات یک ملّت را تشکیل می دهند.

در تشکیل ملّتها وجود یکی از وجوه مشترک فوق ضروری است. اغلب اوقات چند عامل مشترکاً وجود دارد که با هم تشکیل ملّیت واحد (Nationalite) را می دهند. ترکیب و اهمیّت عواملی که ملیّت ها را تشکیل می دهند، در همهٔ ملل یکسان نیست. در بعضی کشورها وطن عامل اصلی ملّیت را تشکیل می دهد، عناصر دیگر اگر هم موجود باشند، فرعی هستند مانند: سوئیس. در جای دیگر قومیت عامل اصلی است مانند: آلمان. در کشور اتریش که قومیت آن با آلمان یکی است (ژرمن)، مذهب کاتولیک سبب استقلال ملّی شده و در کشور فرانسه و چین قبل از رژیم فعلی زبان و فرهنگ عامل اصلی ملّیت است. در آمریکا تابعیت مهمتر از سایر مشخصات ملّی است. آنچه مهم است، باید در انتخاب اصول و ارکان ملّیت بر خصیصه هائی تکیه شود که در میان جامعه همگانی و یا همگانی تر از سایر خصیصه ها باشند (وجوه مشترک)، تا قبول آنها نیز از روی میل و رغبت همگانی شود و سبب انسجام و یکپارچگی جامعه به شکل ملّت واحد و منسجم گردد.

در ایران تا ظهور مشروطیت ملّت ایران رعیت سلطان وقت بوده و شرط ایرانی بودن تابعیت دولت و اسلام بود. ناسیونالیسم و باستانگرائی ایرانیان هم در ارتباط نزدیک با اروپای غربی و تماس با روشنفکران و نوشته های آن ها به وجود آمد. روشنفکران ایرانی با دیدن تمدن جدید غربی و پیشرفت های اجتماعی آن در مقابل آن حالت انفعالی گرفتند و بیشتر دستاوردهای آن را بدون انطباق با شرایط تاریخی و اجتماعی خویش پذیرفتند؛ آنگاه در صدد پیدا کردن ریشه و علت عقب ماندگی خویش برآمدند. آن ها نقطه شروع انحطاط کشور خویش را در حملهٔ اعراب مسلمان و سقوط امپراطوری ساسانی دیدند و از این زمان تلاش برای بازگشت و احیای این دورهٔ تاریخی شروع گشت"۵".

روشنفکر ایرانی که از دیدن دنیای جدید غربی حیرت زده و غرب زده شده با یادآوری وضع نابسامان جامعه خویش به گذشته های دور تاریخ جامعهٔ خویش برمی گردد و می خواهد از غرب تقلید کند و مانند آن ها در ادبیات، هنر و فلسفه و علوم دورهٔ باستانی را بازیابی کند و چون در گذشته اش چیزی از این مقولات پیدا نمی کند، ناچار سراغ شاهنشاهان باستان می رود و سیستم شاهنشاهی یعنی امپراطوری را که عقب مانده ترین و منحط ترین سیستم حکومتی است، می ستاید و آنرا ایده آلیزه می کند. کورش هخامنشی را اولین واضع حقوق بشر معرفی می کند، ولی حاضر نیست بعد از دوهزاروپانصد سال همان حقوق بشر کورش را در بارهٔ هموطنان غیرفارس خود بپذیرد. ضمناً مدعی می شود که این همه سرزمین های شاهنشاهی بدون خونریزی و تجاوز به مرزهای دیگران گرفته شده و همهٔ ملل زیر پرچم شاهنشاهی داوطلبانه به امپراطوری هخامنشی پیوسته اند!

پادشاهان هخامنشی (داریوش، خشایارشاه...) و ساسانیان که تکیه گاه باستانگرائی قرار گرفته اند، اغلبشان مانند دیگر شاهان کشور گشا سمبول و نمونه استبداد بودند.

هخامنشیان قبل از تشکیل امپراطوری صحرانشین بودند و بعد از تشکیل امپراطوری نیز هر چه ساخته و پرداخته اند، از قبیل قصرهای داریوش در شوش و تخت جمشید، به وسیلهٔ معماران و استادان ملل مغلوب انجام داده اند. کتیبه های داریوش در شوش و تخت جمشید دلیل بارز این مدعاست"۶".

در زمان ساسانیان نظام طبقاتی اجازه نمی داد که مردم عادی تحصیل کنند و سواد مخصوص طبقهٔ موبدان، دبیران و درباریان بود و فاناتیسم مذهبی از طرف موبدان فاسد حکمفرما بود؛ به همین جهت بعد از جنگ های کوتاهی تسلیم اعراب مسلمان شدند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. شکست های هخامنشیان در برابر اسکندر و ساسانیان در برابر اعراب مسلمان سبب تغییر زبان، فرهنگ و مذهب و هویّت مردم ایران شد. باستانگرایان ما چگونه می توانند با آن همه تحولات به ایران باستان و شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی افتخار کنند و آن را تکیه گاه و رکن و اساس ملّیت مردم امروزی ایران که همه ویژگی هایشان با آن ها متفاوت است، قرار دهند. اکثریت مردم ایران یا از مهاجرین"۷" بعد از اسلامند، مانند قسمت عمدهٔ ترکان و عرب ها و... و یا اولاد مردم بومی قدیم ایرانند، که تابع امپراطوری های هخامنشی، اشکانیان و ساسانیان بودند ولی از قوم حاکم نبودند. تعدادی هم از اختلاط ایرانیان قدیم و مهاجرین بعدی به وجود آمده اند، مانند سادات که از اختلاط اعراب (اولاد پیغمبر اکرم (ص)) با ایرانیان به وجود آمده اند.

در دوران هخامنشی قوم پارس در سرتاسر ایران و بین النهرین و آسیای صغیر و حتی مصر و... حاکم بود، یعنی تمام مردم این منطقهٔ وسیع تابع امپراطوری پارس ها بودند و بعد از آن ها تابع اسکندر و سلوکیدها، اشکانی ها و بالاخره ساسانیان قرار گرفتند، اما پذیرفتن تابعیت امپراطوری (آن هم به زور) به معنی تغییر قومیّت و از قوم حاکم شدن نیست، به ویژه در قدیم که سیستم حکومت ها به شکل ملوک الطوایفی و فدرال سنتی بود و از مرکز شاهنشاهی ساتراپ و چند مأمور عالیرتبه برای اداره و اعمال حاکمیت مرکزی به ولایات فرستاده می شد.

در ایران تا اواسط قرن نوزدهم ملّت به معنی امّت بود، یعنی پیروان دین مبین اسلام را ملّت می گفتند. مردم ممالک محروسه ایران ملّت اسلام بودند و رعیّت سلطان. بعد از ورود ناسیونالیسم اروپائی به ایران لغت ملّت تغییر معنی پیدا کرد و به معنی ناسیون (Nation) به کار رفت. در اروپا ناسیونالیسم بر پایهٔ حکومت ملّی بوده که در آن تودهٔ مردم در امر سیاست مشارکت دارند ولی در ایران چنین حکومتی هنوز شکل نگرفته است.

پیشروان اصلی ناسیونالیسم در ایران میرزا فتحعلی آخوندوف (ترک قفقازی)، جلال الدین میرزای قاجار فرزند کوچک فتحعلیشاه (ترک قاجار) و بعد از آن ها میرزا آقاخان کرمانی (بهائی معدوم) بودند. هر سهٔ این ها باستانگرای اسلام ستیز بودند و پایه های ناسیونالیسم ایرانی را بر روی فرهنگ و تمدن (!) قبل از اسلام بنا کردند. میرزا آقاخان هویّت ایرانی را در دین زرتشت و نژاد آریا (پارس) می دانست! ناسیونالیست های باستانگرای ایران به جای این که عناصر سازندهٔ ملّت را در جامعه کنونی جستجو کنند، آنرا در دوهزاروپانصد سال قبل می جستند. آن ها دین، فرهنگ، زبان و قومیت های مختلف جامعه ایران را نادیده گرفتند.

البته در کنار ناسیونالیسم باستانگرا می توان از دو جریان ملّی در ایران نام برد یکی جریان مبارزه بر علیه استعمار و دادن امتیاز تنباکو بود که به رهبری مرحوم آیت الله میرزای شیرازی انجام شد و چون از متن جامعه برخاسته بود و همه گیر بود، موفق شد. دوم جریان انقلاب مشروطیت بود که نهضت تنباکو را می توان مقدمه ای بر آن شمرد. مشروطه خواهی با مشارکت طبقات عمدهٔ ایران از قبیل روشنفکران، روحانیون، بازرگانان و... به وجود آمد و مطالبات آن با قانون خواهی شروع شد و هدفش برانداختن نظام استبدادی مطلقه و تأسیس دولت ملّی و دموکراسی بود. در این حرکت پیشروان انقلاب اغلب آذربایجانی بودند و در اثر مقاومت تبریزیان انقلاب شکست یافتهٔ مشروطیت دوباره به پیروزی رسید.

و امّا ناسیونالیسم اروپائی ارتباط تنگاتنگی نیز با شرقشناسی و یافته های جدید تاریخی و باستانشناسی دارد.

بعد از انقلاب صنعتی و بکار افتادن ماشین های صنعتی اروپائی نیاز آنها به مواد اولیه و بازار کشورهای جهان عقب مانده باعث شد که متد خاورشناسی در اروپا بروز و اهمیت پیدا کند."۸"

کتاب سردنیس رایت (انگلیس ها در ایران) که در اواخر دورهٔ قاجار نوشته شده است، یکی از اسناد گویائی است که منظور سیاسی انگلیس ها را در شناخت ایران آشکار می سازد. همچنین (تاریخ ایران) نوشتهٔ جان ملکم سفیر انگلیس و فرمانروای (governor) هندوستان در زمان فتحعلیشاه را می توان اثر بنیادی در زمینهٔ ایرانشناسی برای دولت انگلستان دانست. ملکم در مورد ایران باستان موضعی تأییدآمیز دارد و در مورد اسلام منفی است و آن را آتشی افروخته می داند و مدعی نابودی تمدن و فرهنگ ایرانی به دست اعراب است.

از ویژگی های شرقشناسان که در آثارشان منعکس است، اسلام ستیزی، نژادپرستی آریائی (!) و ستایش از دوران باستان است. گوئی دشمنی با اسلام که در آثار بسیاری از روشنفکران و نویسندگان عصر رنسانس و دورهٔ روشنگری وجود داشت، به شرقشناسان هم کم و بیش منتقل شده، یعنی مسیونرهای اسلام ستیز اروپا جای خود را به شرقشناسان دادند و اسلام ستیزی با نام اسلام شناسی ادامه یافت."۹"

البته در میان شرقشناسان کسانی بوده و هستند که به خاطر عشق به دانش و حسّ کنجکاوی عمر خود را برای ساختن تاریخ گذشته و زبان ها و فرهنگ های ملل شرق وقف کردند و ما امروز در شناسائی گذشته و فرهنگ خود مدیون و سپاسگزار آنها هستیم.

روشنفکران ایرانی تحت تأثیر شرقشناسان حرفه ای قرار گرفتند و بعضی از آنها مانند جلال الدین میرزای قاجار و میرزا آقاخان کرمانی کتاب های تاریخ ایران مانند «نامهٔ خسروان» و «آئینه سکندری یا تاریخ باستان» را با استفاده از آثار آنان در راستای اهداف ناسیونالیستی و باستانگرائی به نگارش درآوردند.

از نویسندگان فرانسوی می توان از کنت دو گوبینو و ارنست رنان نام برد که در افکار ناسیونالیستی و نژادپرستانه روشنفکران ایران تأثیر زیادی گذاشته اند. همچنانکه اندیشه های ولتر، مونتسکیو، ژان ژاک روسو (در سده های ۱۷ و ۱۸) بیشترین تأثیر را در افکار آخوندزاده و پیروان او داشت.

کنت گوبینو سفیر فرانسه در تهران بود و در تهران «تاریخ ایرانیان» را نوشت. او از نظریه پردازان اصلی برتری نژاد آریائی (!) است. و نژاد سفید و شاخهٔ آریائی را برتر از نژادهای دیگر می داند و علت انحطاط و سقوط تمدن ها را در مخلوط شدن آنها با نژاد پست تر می شمارد.

و امّا ماکس مولر (۱۸۸۸) دانشمند زبانشناسی آلمانی می گوید، آریائی چیزی نیست جز اصطلاح زبانشناسی ولی نمی توان سخنگویان اصلی به زبان آریائی را شناخت و یا خاستگاه اصلی آریائیان را نشان داد.

اروپائیان در دورهٔ استعماری این واژه را چون پرچم ارجحیت نژادی برای توجیه هجوم به جهان برافراشتند.

در قرن بیستم به ویژه بعد از تجزیهٔ عثمانی، کشورهای زیادی با انگیزهٔ ناسیونالیستی در اروپای شرقی، خاورمیانه و شمال آفریقا از او جدا شده و کشورهای جداگانه تشکیل دادند. استعمار انگلیس که از بیش از سیصد سال قبل برای براندازی عثمانی کوشش می کرد، از نیروی ناسیونالیسم یعنی از دشمنی ترک، عرب و کرد با یکدیگر برای منافع جنگی و اقتصادی خود استفاده می کرد و برای تسلط بر این مناطق پان تورانیسم، پان عربیسم و پان ایرانیسم را به شدت تقویت کرد و مرزهای مصنوعی بر این مناطق تحمیل کرد."۱۰"

به نظر دانشمندان معاصر، نژاد آریائی یک مفهوم خیالی است. کلمهٔ آریائی و یا هند و اروپائی یک مفهوم فرهنگی است و به گروه زبانی گفته می شود که از هندوستان تا غرب اروپا گسترش یافته و دارای ویژگیهای مشابه آنالیتیک و یا تحلیلی می باشند و ریشه آن ها به زبان سانسکریت هند می رسد. در این زبان ها بر خلاف زبان های التصاقی (زبانهای اورال آلتائیک: ترکی، مغولی، مجار و فنلاند و...) ریشه کلمات در موقع صرف دستوری تغییر پیدا می کند (مانند: رفتن، رفت، می رود).

از پیشروان ناسیونالیسم در ایران:

میرزا فتحعلی آخوندوف در سال ۱۸۱۲ در نوخا (شکی) به دنیا آمد. پدرش اهل خامنه و مادرش اهل شکی بود و بهمین جهت مادرش بعد از جدا شدن از شوهرش با میرزا فتحعلی پیش عموی خود حاجی علسگر آخوند شکی می رود و میرزا فتحعلی پیش عموی مادرش بزرگ می شود و شهرت آخوندزاده و یا آخوندوف را انتخاب می کند.

آخوندزاده در زندگی اجتماعی و سیاسی اش دارای دو چهرهٔ مختلف و تا حدودی متضاد بوده است. از طرفی با نوشتن نخستین نمایشنامه های ترکی آذری (۵۵-۱۸۵۰) خود را نخستین نمایشنامه نویس به سبک اروپائی در عالم اسلام می شمارد و خویشتن را بانی نثر ترکی آذری به سبک ساده نویسی می داند. از طرف دیگر (در نامه های کمال الدوله) ایران باستان را می ستاید و اسلام را علّت عقب ماندگی مردم ایران معرفی می کند. وی در نامهٔ خود به مانکجی پیشوای زردشتیان ایران که از پارسیان هند است، چنین می نویسد: «من خودم اگر چه علی الظاهر ترکم، امّا نژادم از پارسیان است». وی در نامه های کمال الدوله می گوید: «سلاطین فرس در عالم مداری داشتند و ملّت فارس برگزیده ملل دنیا بود.». بعد در مورد اعراب می گوید: «حیف به تو ایران! کو آن شوکت، کو آن قدرت، کو آن سعادت، عرب های برهنه و گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ترا بدبخت کرده اند.».

بعد از آخوندزاده جلال الدین میرزای قاجار نویسندهٔ کتاب «نامهٔ خسروان» نیز از بنیانگذاران ناسیونالیسم باستانگرا و طرفدار سره نویسی در فارسی است، او پادشاهان قدیمی ایرانی را در ردیف پیامبران می داند و کتاب مجعول دساتیر را کتابی آسمانی می شمارد.

سومین بنیانگذار ناسیونالیسم باستانگرای افراطی میرزا آقاخان کرمانی است که از آخوندزاده تأثیر پذیرفته است.

میرزا آقاخان هویت ایرانیان را در آئین زردشت و نژاد آریا (!) می داند و بعد از جلال الدین میرزا پیشگام تاریخ نویسی ناسیونالیستی است و هدفش از نوشتن (آئینهٔ سکندری) تحریک و ایجاد حسّ ناسیونالیستی در مردم ایران است. او نیز تمامی زشتی ها و مشکلات و کاستی های ایرانیان را به اعراب نسبت می دهد و آنان را مسئول اسیری ایرانیان در استبداد سیاسی و دینی می داند."۱۱"

تاریخ نویسی با هدف تحریک احساسات و غرور ملّی در اروپا در قرن های ۱۶ و ۱۷ ظهور نمود ولی از اواخر قرن نوزده به بعد تاریخ نویسی ناسیونالیستی اعتبار خود را از دست داد و به جای آن تاریخ نویسی واقع گرا شایع شد. متأسفانه از همین هنگام تاریخ نگاری ناسیونالیستی در ایران رونق یافت و رفته رفته تاریخ سازی و یا جعل تاریخ جای تاریخ نویسی واقعی را گرفت.

از ویژگی های این گونه تاریخ نویسی دشمنی با اعراب، اسلام و ترکان و بیزاری از تمام آثاری است که اسلام در طول هزار و چهار صد سال در تاریخ و فرهنگ ایران داشته است.

از ویژگی های دیگر ناسیونالیسم باستانگرا سره نویسی و حذف واژه های عربی از زبان فارسی است.

سره نویسی تحت تأثیر کتاب مجعول دساتیر بود که در زمان شاه عباس در هندوستان نوشته شده و زبان و تعلیمات آن مخلوطی از هندی و اوستائی و غیره است و جعل بودن آن بوسیلهٔ مرحوم محمد قزوینی و دیگران مشخص شده و انجمن ناصری زردشتیان یزد نیز تأئید کرده است.

در اواخر قاجاریه بعضی از نویسندگان مانند رضا قلیخان هدایت مؤلف کتاب انجمن آرای ناصری و دیگران تحت تأثیر این کتاب به سره نویسی پرداختند. در زمان رضاشاه کسانی چون ذبیح بهروز، ارباب کیخسرو (نماینده زردشتیان در مجلس) و احمد کسروی میراثدار سره نویسی شدند.

سید احمد کسروی از ترکان ضد ترک (!) تبریز است. او سره نویسی را به حد افراط رسانید؛ به طوری که اشخاص عادی نوشته های او را به زحمت می فهمیدند. این مرد که در جوانی در لباس روحانیت بود، بعدها ادعای پیغمبری کرد و نام دین من در آوردی خود را «پاک دینی» نهاد. او معتقد بود که ترکان ایران به ویژه آذربایجان در زمان حکومت مغولان و بعد از آن ها ترک زبان شده و باید زبان ترکی را فراموش کنند و فارسی زبان بشوند! او با ادبیات فارسی هم که مایهٔ مباهات همهٔ ایرانیان است، دشمن بود و هر سال دیوان های حافظ، سعدی و امثال آن ها را جمع آوری می کرد و آتش می زد. کسروی عقیده داشت که ایرانیان باید یک زبان و یک دین (پاک دینی کسروی) داشته باشند تا آیندهٔ درخشانی را برای خود به دست آورند.

سره نویسی زمینه را برای تشکیل فرهنگستان و تندروی دربارهٔ تصفیه زبان فارسی از واژه های عربی شد. واژه هائی که ایرانیان مسلمان در طول قرن ها با آن ها مأنوس شده و در ساختن بسیاری از آنها شرکت داشتند، بیرون ریخته شد و به جای آن ها واژه های غیرمأنوسی که اغلب آن ها مجعول و ساخته و پرداخته فرهنگستان بود، گذاشته شد. البته عده ای از این واژه ها به مرور در میان دولتی ها و مردم رایج شد. ولی بعد از رفتن رضاشاه و تعطیل فرهنگستان این جریان تقریباً فراموش شد.

به خاطر دارم، در حدود سه سال قبل مصاحبهٔ یکی از دانشمندان ایرانشناس سوئیسی را در تلویزیون تهران تماشا می کردم، مصاحبه کننده از وی پرسید: شما در برابر آلودگی زبان فارسی با زبان عربی و تصفیهٔ آن چه نظری دارید؟ دانشمند سوئیسی ایرانشناس که به فارسی صحیح صحبت می کرد، از این سوال قدری برآشفته شد و گفت: شما اسم این را آلودگی می گذارید؟! در زبان انگلیسی در حدود پنجاه درصد کلمات لاتینی است ولی انگلیسی ها هرگز این پدیده را آلودگی حساب نمی کنند. به نظر من این از ویژگی های زبان های فارسی و انگلیسی است، نه آلودگی آن ها.

ریچارد فرای در کتاب عصر زرین فرهنگ ایرانی دربارهٔ کمک عربی به شکوفائی شعر و ادبیات فارسی می گوید: تردید است در اینکه نظم فارسی اگر به فرهنگ پرتوان عربی و عروض عربی دسترسی نیافته بود، این چنین شکوفا می گشت. زیرا اگر کسی ادبیات فارسی جدید را با فارسی میانه (پهلوی) بسنجد، تفاوت آن ها مایهٔ شگفتی است. معدودی آثار برجای مانده پهلوی آنچنان نسبت به ادبیات جدید فارسی (بعد از اسلام) فقیر است که ناگزیر این نتیجه حاصل می شود که زبان عربی بود که عاملی برای وسعت گرفتن و جهانگیر شدن زبان فارسی جدید شد."۱۲"

ضمناً سره نویسی و پاکسازی زبان فارسی از کلمات عربی عملاً از اشتراکات زبان فارسی با سایر زبان ها و لهجه ها می کاهد و اختلاف آنها را زیادتر می کند.

بنابراین عمل سره نویسان نه تنها کمکی به وحدت ملّی نمی رسانید «بلکه مضرترین کار و مهلکترین ضربتی بود به وحدت ملّی ایران»."۱۳"

بعد از انقلاب مشروطه به علت آزادی و کمتر شدن نفوذ روحانیون و گسترش ناسیونالیسم سره نویسی و باستانگرائی میدان عمل بیشتری پیدا کرد. بعد از ناکامی مشروطه و مشروطه خواهان و دخالت های روس و انگلیس به ویژه بعد از شروع جنگ جهانی اوّل و اشغال ایران بوسیلهٔ قوای روس، انگلیس و عثمانی و ناامنی و هرج و مرج در ولایات، مردم بیشتر به ناسیونالیسم روی آوردند و احساس نیاز به حکومت اقتدارگرا و متمرکز بیشتر شد.

در این دوره مجلاّتی مانند کاوه و بعد از آن ایرانشهر و فرنگستان با تبلیغات ناسیونالیستی آریائی و باستانگرائی احساسات ناسیونالیستی و وطن پرستی را در ایرانیان تشدید نمودند.

مجلهٔ کاوه به سرپرستی سیدحسن تقی زاده"۱۴" (ترک آذری) با کمک گروهی از ایرانیان ناسیونالیست طرفدار آلمان بین سال های ۲۴-۱۹۱۶ در برلین منتشر می شد. تقی زاده به دعوت دولت آلمان برای مبارزه سیاسی با روس و انگلیس به برلین آمد و رهبری نهضت عده ای از ایرانیان مقیم اروپا را که به «کمیتهٔ ملّیون ایران» مشهور بودند، برعهده گرفت. در طول جنگ مجلهٔ کاوه به نفع آلمان تبلیغ می کرد و بعد از آن به صورت یک مجلهٔ ادبی و تاریخی درآمد. نویسندگانی مانند جمال زاده با امضای (شاهرخ)، محمدقزوینی، ابوالحسن حکیمی، ابراهیم پور داوود، کاظم زاده ایرانشهر و رضا تربیت با آن همکاری می کردند و افکار ملّی و باستانگرایانه آخوندوف و میرزا آقاخان کرمانی که تا آن زمان در کتاب ها بود، اینک به صورت اجتماعی تبلیغ می شد. آنها تحت تأثیر ناسیونالیسم آلمانی به تبلیغ نژاد آریائی (یعنی چیزی که وجود خارجی نداشت) ایرانیان و نماد هویت ملّی یعنی زبان فارسی می پرداختند.

مرحوم تقی زاده هم مانند دکتر ارانی در دوران میانسالی و پیری افکارش عوض شده بود. من با ایشان از سال ???? در استانبول آشنا شدم و چون مبارزات و خدمات او را در انقلاب مشروطه از پدرم که از دوستان ایشان بود شنیده بودم، مدت یک هفته را که در استانبول بود، روزها به عنوان راهنما همراه ایشان بودم. بعدها در تهران هم گاهگاهی ایشان را می دیدم. یک بار هم که پدرم را برای معالجه به ایستگاه آب های معدنی اتریش (بادگاستین) برده بودم، اتفاقاً ایشان هم با همسر آلمانی اش برای استفاده از آب های معدنی به آنجا آمده بود. و چون به علت آرتریت، راه رفتن برای پدرم مشکل شده بود، مرحوم تقی زاده هر روز صبح به هتل ما می آمد و دو سه ساعت با پدرم همصحبت می شد. من هم به مصداق کلام معروف «خذ العلم من افواه الرجال» با اجازهٔ قبلی در حضور آن ها می نشستم و به صحبت های آن ها گوش می دادم. تا آنجا که من از صحبت های ایشان استنباط کردم، افکارشان در مورد ناسیونالیسم، آریا پرستی و غرب زدگی به کلی تغییر یافته بود و این گونه افکار را محصول دوران جوانی و بی تجربگی می دانست.

ایرانشهر: مجلهٔ ایرانشهر بین سال های ۲۷-۱۹۲۲ به وسیلهٔ حسین کاظم زاده ایرانشهر (ترک تبریزی) در برلین منتشر می شد و یکی از مهمترین کانون هائی بود که باستانگرائی را در سطح وسیع و به طور عامه پسند و فراگیر تبلیغ می کرد. این مجله نیز مدافع این نظریه بود که عقب ماندگی ایران ناشی از حملهٔ اعراب است. ایرانشهر با تکیه زیاد بر ناسیونالیسم افراطی، تمرکز قدرت و وحدت ملّی راه را برای دیکتاتوری رضاخان هموار کرد. به طور کلی ایرانشهر دشمن اعراب، اسلام و ترکان بود و ستایش دین زردشت و شاه پرستی را ترویج می کرد. "۱۵"

از شعرا و نویسندگانی که در دورهٔ مشروطیت و بعد از آن باستانگرائی و ناسیونالیسم آریائی (فارس) را تبلیغ می کردند، می توان از ملک الشعرای بهار (گرجی تبار جدیدالاسلام)، ابراهیم پور داوود، سید رضا میر زادهٔ عشقی، فرخی یزدی، عارف قزوینی، ذبیح بهروز، صادق هدایت، دکتر محمود افشار و از سیاسیون محمدعلی فروغی (یهودی تبار)، سلیمان میرزا اسکندری (ترک قاجار)، داور (ترک آذری)، تیمورتاش (ترک خراسانی) و بالاخره جناب اردشیرجی (از پارسیان هند) را نام برد.

این روشنفکران، رضاخان را اجراکننده افکار و خیالات خود می دانستند و از این جهت در ابتدای کار با او موافق بودند و برای او تبلیغ می کردند، لیکن بعدها با او از در مخالفت درآمدند، زیرا فهمیدند که ناسیونالیسم اقتدارگرایانه رضاشاه با آزادی های مدنی و مشارکت سیاسی و تعیین سرنوشت ملّت توسط خودش در تناقض است، عده ای از این ها مانند عشقی و فرّخی یزدی و... به وسیلهٔ رضاشاه به قتل رسیدند. ذبیح بهروز معتقد بود که در زمان ساسانیان ایرانیان هفت نوع خط داشتند!

و هر یک در دیوانی به کار می رفته و زردشت مخترع خطّ می باشد! او زبان فارسی را زبانی اصیل و زبان مردم متمدن و با فرهنگ می دانست ولی عربی را زبانی التقاطی و آمیخته ای از زبان های آریائی و آفریقائی و زبان مردم وحشی و صحرانشین می شمرد و می گفت: شعر جاهلیت عرب از فرمانروائی مهاجرین ایرانی شروع شده است!"۱۶"

محمدعلی فروغی معلم و نخست وزیر رضاشاه و طرف اعتماد انگلیسی ها بود و از پایه گذاران سیاست آریائیسم و فارسی گرائی دوران پهلوی است. نطق معروف او در مراسم تاجگذاری رضاشاه ترسیم کننده ایدئولوژی باستانگرایانه و شاهنشاهی پهلوی است. او رضاخان را پادشاهی پاکزاد و ایرانی نژاد و وارث تاج و تخت کیان می خواند و او را غمخوار ملّت ایران می شمرد.

فروغی در موقع سفارتش در آنکارا نامه ای به دربار و وزارت خارجه می نویسد و دولت را از تغییر خطّ برحذر می دارد و می گوید، به تازگی ترک ها خطّشان را تغییر داده و خطّ لاتین را برگزیده اند و از اینرو ارتباط فرهنگی آن ها با ترکان ایران قطع شده و چنانچه در ایران هم خطّ لاتین انتخاب شود، دوباره ارتباط فرهنگی بین آن ها برقرار می گردد و به عقیدهٔ او این برای ایران خطر بزرگی بشمار می رود! وی سپس می گوید: در ایران اقلیت هائی مانند یهودی ها، ارامنه و آسوری ها وجود دارند ولی تعدادشان کم و بی خطرند، ولی ترک ها، کردها و اعراب ایران تعدادشان زیاد و اقلیت های خطرناک محسوب می شوند، به ویژه ترکان ایران از همه خطرناکترند و دولت باید این موضوع را همیشه مدّ نظر داشته باشد!

جناب فروغی با آن همه فضل و دانش و تجربهٔ سیاسی بیش از شصت درصد ملّت ایران را برای دولت شاهنشاهی رضاشاه خطرناک توصیف می کند و بدین ترتیب مشروعیت رژیم شاهنشاهی را زیر سئوال می برد. زیرا رژیمی که بیش از شصت درصد مردمش اقلیت خطرناک باشند، خود به خود مشروعیت خود را از دست می دهد.

و امّا اردشیرجی که معلّم پشت پردهٔ رضاخان بوده، از پارسیان هند و مستشار سفارت انگلیس در تهران بود. او در مدرسهٔ علوم سیاسی تهران استاد تاریخ باستان بود. وی در روی کار آمدن رضاخان و آماده سازی او برای کودتا و به دست گرفتن قدرت نقش اساسی داشت. اردشیرجی بعد از تعلیم تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی ایران به رضاخان او را به ژنرال آیرون ساید فرمانده هیئت نظامی انگلستان در ایران معرفی می کند!"۱۷"

دکتر محمود افشار مؤسس انجمن «ایران جوان» و مجلهٔ آینده نیز از مبلّغین ملّی گرائی و پان فارسیسم دوران رضاشاه بشمار می رود. او وحدت ملّی را در فارس کردن همهٔ اقوام ایرانی می دانست و با آن که خودش را ترک تبار و از ایل ترک افشار می شمرد، مع هذا در یکی از مقالاتش در «آینده» تحت عنوان «گذشته، امروز و آینده» چنین می نوشت: معنی اتّحاد ملّی ایران این است که باید فارسی در تمام ایران زبان رسمی و منحصر به فرد باشد.

کرد، لر، قشقائی، عرب، ترک و ترکمن و غیره نباید از لحاظ پوشاک، زبان مختلف باشند و گرنه همیشه خطر برای استقلال سیاسی و وحدت جغرافیائی باقی است.

در مقالهٔ دیگر به نام مصالح ملّیت و وحدّت ملّی ایران می گوید: باید به تدریج زبان فارسی جای زبان های خارجی! (منظورش زبان های اقوام غیرفارس ایرانی) را در ایران بگیرد. بعد راه حلّ ها (فاشیستی) را هم نشان می دهد. یک نسل بعد، از پیروان او دکتر جواد شیخ الاسلامی (ترک آذری) در این باره چنین ارائه طریق می نماید:

برای فارسی زبان کردن مردم آذربایجان باید کودکان خردسال آذری را از مادر و خانواده شان دور کرد و به خانواده های فارس در شهرستان های فارس زبان سپرد تا بعد از بزرگ شدن به زبان فارسی صحبت کنند!! معلوم نیست که این شیوه غیرانسانی، فاشیستی و غیرعملی را چگونه می خواست و یا می توانست عملی کند و جگر گوشه های مادران بی گناه آذربایجانی را از آن ها بگیرد!

جریان ملّی گرائی باستانگرایانه در ایران در واقع قوم گرائی افراطی فارسی است که به نام ملّی گرائی ایرانی و در شکل افراطی آن به نام پان ایرانیسم تبلیغ می شود. زیرا آنچه دربارهٔ باستانگرائی با تکیه بر هخامنشیان و ساسانیان و تعمیم زبان فارسی به همراه از بین بردن دیگر زبان های مردم در ایران تبلیغ می گردد، فقط می تواند شامل فارس های ایالت فارس (انشان سابق) بشود، زیرا شاهنشاهی هخامنشی به طوری که قبلاً هم اشاره رفت، و از نامش هم پیداست، یک امپراطوری قوم پارس در سرزمین ایران و کشورهای اطراف آن بوده و اقوام مختلف امپراطوری را با فرستادن ساتراپ و مأمورین عالیرتبه خود اداره می کرده (۳۳۰-۵۵۹ ق.م). این شاهنشاهی بعد از ۲۲۹ سال به دست اسکندر مقدونی منقرض شده و تا آمدن پارت ها به سرزمین ایران به وسیلهٔ جانشینان اسکندر (سلوکیدها) اداره شده است. بعد از آن پارت ها از آسیای میانه به ایران آمده و سلسلهٔ اشکانیان را تشکیل و مدت چهار قرن در ایران سلطنت کردند (۲۲۴-۲۵۰ قبل از میلاد). از قرن سوم میلادی (۲۲۶ م.) شاهنشاهی ساسانیان جای آن ها را گرفت و بیش از چهارصد سال (تا ۶۵۲ م.) امپراطوری آن ها ادامه یافت. پایتخت آن ها هم در مداین نزدیک بغداد یعنی خارج از ایران کنونی بود. در این مدت دو هزار و پانصد سال اقوام مختلف مانند یونانیان و اعراب از غرب و ترکان و مغولان از آسیای میانه (ترکستان) به ایران آمده و در این سرزمین حکومت تشکیل داده و توطن نمودند و ترکان در حدود هزار سال در ایران حکومت کردند و استقلال ایران را حفظ نمودند و ضمن حفظ زبان و ویژگی های قومی خود ایرانی شدند. مردم بومی این سرزمین هم در موطن قدیمی خود باقی مانده و کم و بیش با مهاجرین مخلوط شده اند. زبان فارسی دری نیز بوسیلهٔ پادشاهان ترک (غزنویان و سلجوقیان) از شمال افغانستان و آسیای میانه (تاجیک ها) به ایران آمده و زبان دیوان و دولت شده و در سرزمین ایران و آسیای صغیر (ترکیه) گسترش یافته است.

در این مورد مورخ ایتالیایی آلساندرو بوسانی در کتاب پرس ها می نویسد: در حالی که در غرب ایران سلاطین شیعهٔ آل بویه ادبیات عرب را ترویج می کردند، در شرق ایران سلاطین سنی ترک غزنوی زبان و ادبیات فارسی را رونق دادند. "۱۸"

با در نظر گرفتن مراتب فوق شاید بتوان مردم ایالت فارس را که موطن هخامنشیان و قوم پارس بوده، تا حدودی اولاد آن ها دانست. مردم قدیم سایر ایالات ایران مدتی جزو امپراطوری هخامنشی و بعد از آن ها تابع سلوکیدها، اشکانی ها و بالاخره ساسانیان بودند. همچنانکه اعراب به مدت چهار صد سال جزو امپراطوری اسلامی عثمانی بودند ولی خود را ترک و یا اولاد عثمان غازی جَد ترکان عثمانی نمی دانند. به قول مرحوم دکتر علی شریعتی قیچی اسلام به طوری ما را از گذشته قبل از اسلام قطع و جدا کرده که امروز زبان، دین و آداب و رسوم آن ها به ویژه هخامنشیان برای ما ناآشناست، و ما هر آنچه دربارهٔ آن ها آموخته ایم، از منابع بیگانه بوده است.

بنا بر این عاقلانه و عادلانه نیست که ما باستانگرائی را که اسلام ستیزی و زردشتی گری و طرد و دشمنی سایر اقوام را برای ما به ارمغان آورده و به جای وحدت ملّی وسیله اختلاف و دشمنی مردم مسلمان ما شده، به عنوان رکن اساسی ملیت ایرانی قرار دهیم و آن را به زور به مردم مسلمان ایران تبلیغ و تحمیل نمائیم.

در این جا به عنوان مثال نوشتهٔ یکی از روشنفکران ملّی گرای دوران پهلوی را نقل می کنیم. مرحوم دکتر ناتل خانلری استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران و مدتی هم وزیر کشور کابینهٔ اسلاله اعلم بود.

او در مقدمهٔ کتاب زبانشناسی و زبان فارسی چنین می گوید: وطن من این سرحدّات سیاسی مصنوعی نیست، هرجا که فارسی صحبت می کنند، میهن من است! یعنی به جای آذربایجان، کردستان و خوزستان ایران، شمال افغانستان و تاجیکستان وطن ایشان است. دکتر خانلری شاگردانی دارد که اغلب آن ها کم و بیش از افکار او پیروی می کنند. در اینجا سئوالی پیش می آید که اگر فرمایشات استاد فقید را ترک زبانان، کرد زبانان، عرب زبانان و ترکمنان ایران هم به عنوان اصول وطن خواهی بپذیرند و میهنشان را حوزهٔ زبان های مادری و قومی خود بدانند، آن وقت تکلیف کشور ما چه خواهد شد و وطن مشترک ما کجا خواهد بود و یا اگر اعراب و ترکان خارج از ایران به همین شیوه سرزمین ایران را قسمتی از خاک میهن خود بدانند، چه برخوردی باید با آنان داشته باشیم.

در زمان رضاشاه مبلغین رژیم می کوشیدند اندیشه و احساسات پان ایرانیستی را به صورت شاهپرستی درآورند و شعار «خدا- شاه- میهن» به شعار رسمی دولتی تبدیل شد و به جای سرود ملّی ایران سرود شاهنشاهی انتخاب شد که صبح و شام همه جا حتی در سینماها خوانده می شد.

ارکان ملّیت ما باید مشترکات ما باشد، یعنی وطن (ایران)، اسلام، تاریخ بعد از اسلام که تا امروز تداوم داشته و تاریخ مشترک همه ایرانیان است، و همچنین احساس همبستگی و خواست همزیستی با هم و آیندهٔ مشترک. البته ملّت بزرگ ایران باید یک زبان مشترک (فارسی) رسمی داشته باشد، ولی به مانند کشورهای آزاد و پیشرفته چند زبانی (سوئیس، بلژیک، کانادا و...) زبان های سایر اقوام ایرانی (ترکی، کردی، عربی، ترکمنی...) همچنانکه در قانون اساسی ما تا حدودی پیش بینی شده، باید در مدارس تدریس شود تا هم ستم ملّی از بین برود و هم ضمن ریشه کن کردن بی سوادی، مردم زبان های یکدیگر را بهتر بفهمند.

جریان باستانگرائی و ناسیونالیسم آریائی با تکیه بر زبان فارسی به عنوان رکن اساسی وحدت ملّی به علت ندیده گرفتن و حتی دشمنی با اقوام غیرفارس (ترک ستیزی و عرب ستیزی) که اکثریت ایرانیان را تشکیل می دهند و همچنین به علت دشمنی با اسلام که دین و فرهنگ بیش از نود و نه درصد ایرانیان است و بیش از هزار و سیصد و پنجاه سال اساس وحدت و یکپارچگی ما را تأمین نموده و ما را به شکل ملّت واحد درآورده است، بالاخره به شکست انجامید و انقلاب اسلامی پاسخی به تمامی این افکار و اقدامات ملّی گرایانه و باستانگرایانه فاشیستی بود که بی پایه و اساس بودن آن را ثابت کرد.

حقیقت امر این است که فرهنگ امروزی ما با تلفیق فرهنگ ایرانی که مجموعه ای از فرهنگ های اقوام این مرزوبوم است (نه یک قوم ویژه) و فرهنگ اسلامی شکل گرفته و هویت و ملیت ایرانی را تشکیل داده است.

ناگفته نماند که زبان فارسی یکی از زیباترین و شیرینترین زبان های دنیاست و شاید بهترین زبان برای سرودن شعر باشد. زبان فارسی قرن ها محمل عشق و عرفان و پیام آور محبت و دوستی و زیبائی بوده و با نیروی محبت و عرفان دل ترکان و پادشاهان ترک و مغول و دیگران را تسخیر کرده و زبان دربار پادشاهان ترک، هند (بابری ها) و ایران، عثمانی و مصر (ممالیک) و مردم با احساس این کشورها بوده و کوتاه سخن، زبان دل ما بوده و هست. متأسفانه در زمان حاکمیت پهلوی ها تحمیل به زور و تحقیر و جریمه جای محبت را گرفت و در نتیجه زبان فارسی تا حدودی شیرینی سابق خود را از دست داد. متأسفانه حالا هم ملّی گرایان افراطی می خواهند به همان شیوهٔ دوران پهلوی زبان فارسی را از دل ما خارج کنند و به زور به حلق ما فرو ببرند!

جای تعجب است که اکثریت قریب به اتفاق بنیانگذاران باستانگرائی و ناسیونالیسم آریائی ترک و یا ترک تبارند و یا غیرفارس، مثلاً آخوندزاده، جلال الدین میرزای قاجار پسر فتحعلیشاه، میرزا ملکم خان (ارمنی) و در نسل بعد، سیدحسن تقی زاده، حسین کاظم زاده ایرانشهر تبریزی، دکتر محمود افشار، سید احمدکسروی، ابوالقاسم آزادمراغه ای، تقی ارانی، ملک الشعراء بهار (گرجی تبار جدیدالاسلام)، تیمورتاش، داور رضازاده شفق، فروغی (یهودی تبار)، میرزا رضاخان افشار بکشلو، دکتر جواد شیخ الاسلام زاده، یحی ذکاء و...

این در حالی است که شاهنشاه آریامهر پهلوی دوم! در کتاب خود وقتی که از پدرش تعریف می کند، وی را برخلاف پادشاهان قاجار که از نژاد ترک بودند، از خانوادهٔ اصیل ایرانی می شمارد. "۱۹" یعنی قاجار که از ترکان ایرانی و یا به قول بعضی ها ایرانیان ترک زبان بودند، به نظر شاهنشاه ایران از نژاد ترک بوده و از خانوادهٔ اصیل ایرانی نبودند. بنابراین شاهنشاه! ملّی گرای ما بمانند دیگر ملّی گرایان افراطی ترکان ایرانی و حتّی پایه گذاران ملّی گرائی و پان فارسیسم را هم ایرانی نمی دانند. البته به زعم خودشان حق هم دارند، چون آن ها ایرانی را معادل فارس می دانند و مانند دکتر خانلری غیرفارس را ایرانی نمی دانند. البته در مورد نوابغ و پادشاهانی که کارهای بزرگ انجام داده و در تاریخ صفحات زرینی برای خود و ایران باز کرده اند، استثناء قائل شده و آن ها را ایرانی فارس تبار می خوانند و ترک بودن آن ها را انکار می کنند، مثلاً در مورد فارابی (ابو نصر محمد ابن محمد ابن طرخان ابن اوزلوق)، سهروردی (شیخ اشراق) نظامی گنجوی، مولوی، عراقی، شاه اسماعیل، نادرشاه و...

در خاتمه کلام سخنان خود را این گونه خلاصه می نمایم: ملّی گرائی اروپائی معمولاً به فاشیسم و دیگرستیزی می انجامد. هرچند در کشورهای حوزهٔ بالکان و کشورهای عربی ملّی گرائی سبب تجزیه امپراطوری عثمانی و استقلال این کشورها گردید، ولی بعد از تشکیل دولت های ملّی، خود آن ها دربارهٔ اقلیت های قومی شیوهٔ استبداد و سرکوب را پیش گرفتند که بهترین نمونه های آن را می توان در عراق در مورد کردها و ترکان کرکوک و یا در یونان و بلغارستان، در مورد ترکان باقیمانده در آن کشورها مشاهده کرد. در ترکیه نیز وضع اسف انگیز کردها داستان دیگری دارد. بنا بر این ناسیونالیسم اروپائی سکه ای است ?ه یک رویش آزادیخواهی و استقلال طلبی و روی دیگرش فاشیسم و دیگرستیزی و سرکوبگری است.

این ضرب المثل فرانسوی را یکبار دیگر در اینجا تکرار می کنم: وطن خواهی عشق به خودی هاست و ناسیونالیسم نفرت از دیگران است. "۲۰"

در پایان از خداوند می خواهم همهٔ افراد ملت ما را مانند همیشه در پناه خود نگه دارد و تخم نفاق را که دشمنان ایران و اسلام برای تأمین منافع استعماری خود در سرزمین های اسلامی با تبلیغ ناسیونالیسم قوم گرای افراطی کاشته و پرورش داده اند، از میان ما بردارد و به جای آن محبت و وفا را در میان ما ایرانی ها استوار و استوارتر سازد تا در سایهٔ «وحدت کلمه» و وحدت (در کثرت) به زندگی بهتر و سعادت واقعی دست یابیم.

زنده باد ایران- زنده باد اسلام.

-ftnref1 "۱" - ناسیونالیسم قرن بیستم، گلن بارکلی. ترجمهٔ یونس شکرخواه. نشر سفیر، تهران ۱۳۶۹

Nations and Nationalism. E. Gellner, -ftnref22-

"۳" - بیگدلو، رضا. باستانگرائی در تاریخ معاصر ایران- نشر مرکز، تهران ۱۳۸۰

"۴" - همان.

"۵" - همان.

"۶" - پورپیرار، ناصر- ۱۲ قرن سکوت. تهران

"۷" - به نظر عده ای از دانشمندان معاصر، قسمت عمدهٔ ترکان از قبل از میلاد در ایران به ویژه آذربایجان سکونت داشتند.

"۸" - بیگدلو، رضا. باستانگرائی در تاریخ معاصر ایران.

"۹" - همان.

"۱۰" - جلائی پور، حمیدرضا. کردستان. علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی. تهران ۱۳۷۲.

"۱۱" - بیگدلو. رضا. ص ۶۴.

"۱۲" - ریچارد فرای. عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمهٔ مسعود رجب نیا

"۱۳" - ایرج افشار، نامه های لندن، ص. ۱۹۲ (تقی زاده- ح)، به نقل از رضا بیگدلو.

"۱۴" - پدر تقی زاده اهل اردوباد آن سوی ارس بود که ملّی گرایان افراطی آن ناحیه را اران می نامند و اهالی آنجا را ایرانی نمی شمارند!

"۱۵" - رضا بیگدلو. باستانگرائی در تاریخ معاصر ایران.

"۱۶" - خامه ای، چهارچهره. ص. ۲-۲۱۱.

"۱۷" - خاطرات ارشیرجی. ص. ۱۴۸.

"۱۸" -

Bousani The Persians, Elek Books Ltd., Alessandro چاپ لندن- ۱۹۷۱

ترجمه از ایتالیائی به انگلیسی به وسیلهٔ J. B. Donne

"۱۹" - رضا بیگدلو. ص. ۲۴۹.

"۲۰" - est la haine des autres.'Patriotisme est l amour des siens. nationalisme

سابقه تاریخی شهرهای دشت آزادگان

سوسنگرد هویزه و بستان

جابر جادری
پژوهشگر منطقه خوزستان



درباره وضعیت جغرافیایی سوسنگرد در کتاب تاریخ جغرافیای خوزستان تالیف محمدعلی امام شوشتری آمده است که بلوک سوسنگرد در شمال هویزه واقع است و شهر سوسنگرد تا یکصد و شصت (۱۶۰) سال پیش قریه کوچکی بوده است و عشیره بنی خفاجه که در قدیم آنجا سکنی داشته اند آن را خفاجیه می نامیدند و پس از استقلال طایفه بنی طرف از زیر دست موالی هویزه مرکز مشایخ طایفه قرار گرفت و مردم بسیاری در آن سکنی گرفتند و کم کم شهری شد و اکنون مرکز حکومتی ولایت شده است و با اهواز ۵۵ کیلومتر فاصله و در غرب آن قرار دارد.

درباره وجه تسمیه سوسنگرد می توان گفت که نام سوسنگرد فعلی کلمه جدید و احداثی نیست مورخ مشهور ثعالبی که یکی از ادبا و مورخین قرن چهارم است در کتاب معروف یتیمت الدهر سوسنگرد در باب نام سوسنجرد یکی از قصبات هویزه قدیم نوشته و سوسنجرد معرب سوسنگرد است. در فرهنگ معین نیز از سوسنگرد معرب سوسنجرد خفاجیه نام برده شده است. در شهریور ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی به موجب تصویب نامه هیات وزیران نام خفاجیه به سوسنگرد مبدل شد در کتاب عباس میریان آمده است شهر سوسنگرد در قدیم یعنی پیش از اسلام همین نام را داشته است و در همین سرزمین و جای دیگر آن را موسیان و یا میشان می گفته اند. در کتب جفرافیون به نام سوسنجرد از آن نام می برده اند یعنی مستعرب سوسنگرد در پادشاهی پهلوی از خفاجیه به سوسنگرد تغییر نام پیدا کرد. درباره سابقه تاریخی سوسنگرد مرحوم عبدالصاحب آرمند معتقد است که شهر سوسنگرد فعلی سوابق و تاریخ روشنی ندارد، چه در حدود ۱۶۰ سال قبل قریه کوچکی در حوالی قریه جلالیه بوده و در اثر انحرافات از مجرای کرخه اصلی به نهرالفلت طایفه بنی طرف با استفاده از آب و زمین فراوانی که در ساحل رودخانه موجود بوده برای خود دهات و قصبات بزرگی تشکیل داده و اراضی وسیع به صورت زمین قابل کشت و زرع درآورند. سوسنگرد در حال حاضر مرکز شهرستان دشت آزادگان و محل تمرکز ادارات و سازمان های دولتی می باشد. در روزگار پادشاهان صفویه در کتاب عباس میریان آمده است که این سرزمین به دست سادات آل مشعشع سپرده شد و تا اواخر دوران پادشاهان قاجاریه این شهر یک آبادی کوچک بوده در نزدیکی قریه جلالیه بعد عشیریه بنی طرف در سوسنگرد جای می گیرند و چون مردم عشیره بنی طرف بیشتر به امور کشاورزی و دامپروری و دامداری علاقه مند بودند پس از انتقال به شهر سوسنگرد نواحی و سرزمین آن را زیر کشت گرفتند و سبب پیشرفت و توسعه شهر سوسنگرد گردیدند و سپس این شهر پیش از پیش مورد توجه اولیاء قرار گرفته به پیشرفت آن افزوده گشته و می شود و هم اکنون شهر سوسنگرد مرکز دشت آزادگان گردیده است. درباره آب و هوای سوسنگرد تمام منابع متفق القولند که هوای خانه ها لطیف وآزاد است. از نظر جغرافیای اقتصادی باید گفت در این منطقه کشاورزی و دامپروری و دامداری و گندم کاری و برنج کاری رواج دارد و محصولات کشاورزی آن به ویژه صیفی جات به شهرهای دیگر ایران فرستاده می شود. از نظر جغرافیای انسانی ساکنین این شهر بیشتر از قبیله بنی طرف و صددرصد شیعه مخلص اهل بیت عصمت و طهارت هستند و زبان محاوره‌ای مردم طبق آنچه در دسترس دیده شده عربی است درباره ساکنین شهر در تمام منابع از جمعیت زیاد نامبرده شده. جمعیت شهر اکنون حدود ۵۵ هزار نفر می باشد که با شهرهای هویزه و بستان و رفیع در حدود ۱۲۵ هزار نفر می رسد. در شهر سوسنگرد مراکز فرهنگی زیاد وجود دارد و این شهر اکنون دارای دو دانشگاه پیام نور که بسیار مجهز و زیبا ساخته شهد و دانشگاه آزاد اسلامی در حال راه اندازی است بعد از مراکز فرهنگی بیشرتین تعداد مراکز اماکن دینی است که در تمام محلات و مناطق شهر مساجد و حسینیه های فراوانی از طرف اهالی متدین و شیعه مخلص اهل بیت ساخته شده است اهتمام به امور مذهبی و دینی و برگزاری تعزیه و مناسبت های مذهبی از جمله میلادها و شهادت ها از اهمیت خاصی و مورد اعتقاد مردم این سامان می باشد می توان ادعا کرد که این شهرستان همانند شهرهای قم و مشهد و دیگر شهرهای مذهبی است.

از افتخارات مردم این شهر مقابله با استعمارگران انگلیسی در جنگ جهانی اول به دلیل اشغال سرزمین های اسلامی که به فتوای مراجع و عملا صورت گرفته با تقدیم ۵۰۰ شهید و مجروح درسی فراموش نشدنی به استعمارگران متجاوز دادند، دیگر افتخارات مردم این سامان دفاع از انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام خمینی کبیر بود که اکثر مردم این سامان به نام این سیدبزرگ قسم خوردند و اعتقاد عجیبی به آن و علما و مراجع دارند مقاومت و ایستادگی و تحمل رنج و مصایب هشت سال دفاع مقدس از افتخارات این ملت است و با تقدیم هزاران شهید و جانباز و آزاده و ارزنده تاریخ پرافتخاری را در تاریخ جنگ ایران اسلامی و عراق به دست آوردند.

هویزه

منطقه‌ای در ۱۵ کیلومتر جنوب غربی سوسنگرد و ۷۲ کیلومتری غرب شهر اهواز قرار دارد از دیدگاه لغوی کلمه هویزه یا حویزه دارای ریشه‌ای عربی است که اصل آن عبارت است از حازه، یحوز، حیازتا به معنای محدود و محصور کردن و در اختیار حیازت گذاشتن به معنای آمادگی برای آبادکردن می باشد. امام شوشتری می نویسد که حوزیه نام دو شهر است یکی حویزه دپسیر و دیگری حویزه محسنیه و شهر نخستین را دبیس اسدی در حدود سال ۲۷۰ هجری قمری بنا نهاده است یاقوت حموی نیز معتقد است حویزه تصغیر حوزه است و آن جایی است که دبیس بن عفیف اسدی در ایام الطالع بالله عباس آن را حیازت کرد و با عشایر خود در آن ساکن شد و بناهایی بنیاد نهاد اما سیدمحمد مشعشع در سال ۸۴۵ هجری آن را فتح نمود و پایتخت خود قرا رداد به هرحال بنابراساس منابع تاریخی که امروز آن را دشت آزادگان می نامیم از قرن سوم تا سیزدهم هجری قمری کلا هویزه (حویزه) نامیده می شد. دهخدا، مستوفی، امام شوشتری و رزم آرا درباره هویزه و ساخت اولیه این شهر در نزهت القلوب حمدالله مستوفی آمده است که به دستور شاپور ذوالکتاف ساخته شده است و درزمان ملوک الطوایفی حکومت هویزه در دست خانواده آل مشعشع و هم اکنون به مولازاده معروف می باشند در زمان هجوم رژیم بعثی عراق به مناطق اسلامی هویزه با خاک یکسان گردید، اما پس از رهایی از متجاوزین این شهر توسط آستانه قدس رضوی به طرز زیبا و آبادی ساخته شد و اکنون هویزه از نظر عمران و آبادی و توسعه از دیگر شهرهای دشت آزادگان پیش رفته و اهمیت دیرینه خود را بازیافت البته این امر مرهون مردم مصمم و پیگیری و تحصیل کردگان و مسوولین این شهر خصوصا شهردار موفق این شهرستان آقای بنی نعیم می باشد که این شهرآباد و رونق و اعتبار گذاشته خود را بازیافت.

بستان

این شهر در ۳۰ کیلومتری غرب سوسنگرد قرار دارد و به دلیل مرزی بودن آن با عراق دارای اهمیت استراتژیک و مهمی است شهری است در گذاشته به نام (البسیتن) نام دارد و از نهرهای باتلاقی ودارای آب و هوای نسبتا خنک و نسبت به شهرهای دیگر استان دارای مردمی وفادار و مهمان نواز و کم توقع و بی ادعا و مرزدارانی باوفا برای نظام مقدس اسلامی می باشند در سال ۱۳۵۹ اولین شهری است که در اثر جنگ از بین رفت. این شهر از مراکز مهم دامپروری و کشاورزی دشت آزادگان می باشد، اما پس از آزادسازی از متجاوزین عراق رونق و اهمیت مطلوبی نیافت و مردم آن از قشرهای بی کار و مستضعف می باشند که با توجه به استعدادهای موجود در این شهر می توان کارخانه های کاغذسازی و صنایع دیگر دامپروری و کشاورزی را راه اندازی نمود و این شهر را از رونق و اعتباری بیشتر نمود عامل مهم در توسعه این شهر حمایت از کشاورزان و دامداران و صیادان منطقه ای که دولت خدمتگزار می تواند با برنامه های سیاسی و مفید این شهر را از بن بست و بی رونقی و بی حیاتی نجات دهد.

تفسیر غلط تاریخ

علیرضا صداوی
نویسنده و پژوهشگر خوزستانی

تفسیر آقای مهاجرانی از تاریخ ایران که در واقع جوابیه مشاور خود محمد صادق الحسینی است را در نشریه صوت الشعب مشاهده کردم و همانطور که ایشان به گفته «امبراتوکو» استناد کرده است، من نیز استناد می کنم ولی هر مقدار که بیشتر تأمل می کنم، ابهامات نوشته های ایشان برای من بیشتر نمایان می شود. بنابراین از این به بعد مخاطب من شخص آقای مهاجرانی است.

امبراتوکو می گوید: مشکل بتوان دانست که تفسیری حقیقت دارد یا خیر، اما تشخیص تفسیرهای نادرست چندان دشوار نیست.

اما اینجانب بعد از مطالعه جوابیه جنابعالی واقعا تردید کرده‌ام که واقعا این جوابیه آماتوری و بدون استناد متعلق به جنابعالی است یا خیر؟ ولی بعد از تأمل در دوران وزارت شما تردید نکرده‌ام به خصوص موقعی که جشن های نورزوی را به تخت جمشید منتقل نموده اید. البته این از حب شما به آثاری است که اول باید مشخص شود که متعلق به چه مردمی است نه این که به صرف این که واقع د رجغرافیای ایران است، پس برخواسته از تاریخ هخامنشیان می باشد، زیرا کتیبه های تخت جمشید با خط و هنر ملل مغلوب داریوش نگاشته شده و به صورت تابلوی هنر و معماری ملل مغلوب و یادگاری از تاراج هنر دیگران توسط داریوش باید قلمداد کرد نه برخاسته از داریوش و دستگاه بیگانه خود، زیرا ایران فراتر از نام داریوش است.

جنابعالی فرموده اید که آقای حسینی کوروش را ششمین پادشاه هخامنش دانسته و شما تفسیر نموده اید که کورش نفر اول و بنیانگذار هخامنشی است.

اما هرچه دراین گفته جنابعالی کاوش نموده‌ام شاگرد را برتر از استاد دیده‌ام و گفته آقای حسینی را که مشاور جنابعالی است تفسیر درستی می بینم و آنقدر در شگفتم که چگونه آقای مهاجرانی گل نبشته کورش را مطالعه ننموده آن جایی که خود کوروش می گوید: «من کوروش پادشاه جهان شاه بزرگ... پسر کمبوجیه شاه بزرگ شاه انشان نوه کوروش بزرگشاه انشان نبیره چیس شاه بزرگ شاه انشان(۱)

جنابعالی فرموده اید که نباید با معیارهای امروزه به قضاوت تاریخ بپردایم و سعی نموده اید که اگر ستمگری کوروش اثبات شد با این حربه بر خونریزی های او سرپوش بگذارید و نامبرده را در محکمه تاریخ و وجدان بشری تبرئه نماید.

اما از این استدلال ضعیف واقعا دچار حیرت شده‌أم، زیرا بنابراین استدلال نیز می توان ستمگری های چنگیز، هولاکو و به خصوص یزید در قتل حسین(ع) را توجیه کرد یعنی اینجانب بنابر استدلال جنابعالی می توان گفت که نباید با معیارهای امروزه یزید را در قتل حسین(ع) محکوم کرد، آیا کدام وجدان بشری این گفته را قبول دارد.

آقای مهاجرانی ظلم، ظلم است. خون‌ریز، خون‌ریز است نه من و نه شما و نه آقای حسینی نمی تواند تفسیر نادرستی ارایه دهد، زیرا همان طور که شما فرموده اید تشخیص تفسیر نادرست چندان دشوار نیست.

جنابعالی آزادی اسیران یهود در بابل را سرفصل درخشان امپراتوری کوروش دانسته اید و بشارت او را در تورات نیز ذکر کرده اید.

حال سؤال من از جنابعالی این است آزادی اسیران یهود که حتی نمی توان لفظ اسیر بر آنها اطلاق کرد، زیرا در کمال آرامش در بابل به داد و ستد می پرداختن به چه بهایی بود، یعنی بابل چه بهایی پرداخت که این اسیران به قول جنابعالی و تورات آزاد شوند.

من با مردم بابل کار دارم. از سرزمین دوردست به جنگ بابل بیایید. انبارهای غله اش را خالی کنید. دیوارهایش را ویران سازید. همه جا را با خاک یکسان کنید، چیزی باقی نگذارید. همه را از دم تیغ بگذرانید.(۲)

پس آزادی یهود بهای آن ویران کردن بابل بود این وحشیگری را درجای جای تورات می توان مشاهده نمود و از عادل پرور و آزادی بخش مورد ادعای جنابعالی سرزده است، اما حقیقت این است آنچه کوروش بر بابل فرود آورد انقراض دولت بابل نبود، بلکه نابودگری تمدنی بود که یهود نمی توانستند آنرا تحمل کنند و با دسیسه های خود به کوروش آدرس داده اند و آنچه که نباید بر مهد و گهواره تمدن بابید با ثروت یهود و خون ریزی چون کوروش نازل آمد.

جنابعالی کوروش را پادشاه پارس دانسته اید.

سوال این است در کدام گل نبشته کوروش کلمه پارس را دیده اید آیا کلمه پادشاه پارس جز در تورات و کتیبه های داریوش جای دیگر مشاهده نموده اید و آیا این بازسازی تاریخ نیست؟ آیا این تحریف تاریخ نیست؟ توراتی که بعد از نوشتن کتیبه های داریوش بازسازی شده و تاریخ نگارانی نظیر اشپولر، گیرشمن، گلدزیهر با منبع قرار دادن آن سعی نموده اند کسانی خارج از یهود آنها را با حرکت صهیونیسم جهانی همراهی نماید. جشن های ۲۵۰۰ ساله دولت پوسیده شاهنشاهی حاصل این تفکر بود، اما سال ۵۷ بر تمام دسیسه ها خط بطلان کشید و ملت ایران نشان داد که اسلام بالاتر از همگرایی با یهود مظلوم نما را قبول دارند.

دربند چهار جوابیه خود داد سخن در رأفت کوروش داده اید. سوال این جاست. جنابعالی چه تعریفی از آدم رئوف و عادل دارید؟ آیا مرد رئوف ویران می کند؟ و بابل را به باتلاق تبدیل می نماید. تا جغدها در آن منزل کنند؟(۳)

اگر آنچه کوروش بر بابل به استشهاد تورات نازل کرده، مطالعه نمایید بر شما معلوم خواهد شد این مرد رئوف جنابعالی خون ریزی بیش نیست.

درماه تیشری وقتی کوروش در اوپیس اقع در ساحل دجله با ارتش بابل نبرد کرد، مردم اکد عقب نشستند و او به تاراج و کشتار مردم پرداخت.(۴)

دربند پنج جوابیه خود چنان احساسات بر شما غلبه کرده که هاله ای از تقدس بلکه بیشتر سعی در پیامبر قلمداد کردن کوروش نموده اید، اما هرچه کاوش نموده‌ام جز تورات هیچ کدام از کتاب ها چنین واضح از پیامبری کوروش داد سخن نداده است.(۵)

اما این بازسازی چنان واضح است که جهت کشف این دست از بازسازی ها به یک نمونه اشاره می کنیم در ابتدا نظر شما را در مورد سلمیان نبی می پرسم قطعا جواب جنابعالی اوصاف سلیمان مذکور در قرآن را ذکر می کنید، اما بیابیم به علت ستیز اسباط از یک طرف و اختلاف دولت های یهود و اسراییل درطرف دیگر چگونه تورات سلیمان نبی را توصیف نموده است.

سلمیان ۷۰۰ زن و ۳۰۰ کنیز برای خود گرفت. این زن ها به تدریج سلیمان را از خدا دور کرده اند، به طوری که وقتی به سن پیری رسد به جای این که مانند پدرش داوود با تمام دل و جان خود از خداوند پیروی کند، به پرستش بت ها رو آورد. او به خدا گناه ورزید و مانند پدر خود داوود از خداوند پیروی کامل نکرد. حتی روی کوهی که در شرق اورشلیم است دو بتخانه برای کموش بت نفرت انگیز موآب و مولک بت نفرت انگیز عمون ساخت.(۶)

بله تورات چنین سلیمان نبی را توصیف می کند. آیا این سلیمان با ابوجهل چه فرقی دارد و از طرف دیگر چنان کوروش درتورات مورد ستایش قرار گرفته که نه سلیمان و نه داوود و نه هیچ کدام از انبیاء بنی اسراییل به درجه ای که کوروش رسیده، دست پیدا نکرده اند. آیا این بازسازی تاریخ نیست تا نویسندگان نظیر گیرشمن و دیگر دوستان او تاریخ ایران را آنچه خود و به نظر خود بنابر طرح و برنامه صهیونیسم جهانی ترسیم نماید.

اما در مورد هاله تقدسی که جنابعالی سعی کرده اید دور کورش نبی به زعم شما و دیگرنویسندگان بازساز تاریخ ایجاد نمایید، چنان سست بنیاد است که چهره خون ریز و تمدن برانداز کوروش زود نمایان می شود و به گفته مورد استناد جنابعالی که از امبراتواکو نقل شده سخن را به پایان می رسانیم.

مشکل بتوان دانست که تفسیری حقیقت دارد یا خیر، اما تشخیص تفیسرهای نادرست چندان دشوار نیست.

منابع:
۱) عبدالحمید ارفعی، فرمان کوروش بزرگ، ص ۱۷-۱۸
۲) عهد عتیق، ارمیا ۱۳-۱۶ : ۵۰
۳) عهد عتیق، اشعیاء
۴) املی کورت، هخامنشیان نقل از سالنامه بابل، ص ۴۱
۵) عهد عتیق، عزرا
۶) عهد عتیق، اول پادشاهان ۳-۸ : ۱۱.



قناة الجزيرة ومن خلال مذيعها فيصل القاسم صاحب المشاكل الاكثر في القناة وضعها في مازق وموقف حرج جدا مع الرئيس العراقي صدام حسين واحرج قطر باكملها في الحوار الذي من المؤكد انه لو بث سيخلق مشاكل ليس لها لا اول ولا اخر بين الحكومة العراقية والقطرية وان الرئيس العراقي صدام حسين تعرض بالسب والشتم لوزير الخارجية حمد بن جاسم وهدد قطر بشكل علني ولهجة حادة جدا اذا ما تعرض العراق لاي ضربة من اراضيها بعد انكشاف حقيقة قاعدة العديد في الدوحة!!

قناة الجزيرة بعد ماحدث في الحوار مع الرئيس العراقي رفضت بثه فضائيا وادعت ان الحوار لم يتم لان الطاقم الفني المرافق للمذيع فيصل القاسم لم يسجل الحوار!!

رغم انها قد اعلنت مرارا وتكرارا عن زيارة المدير العام للقناة محمد جاسم العلي وبصحبته طاقم فني ومصورين اضافة للمذيع فيصل القاسم الى بغداد ومقابلتهم الرئيس العراقي صدام حسين بعد ان حضروا من الدوحة عاصمة قطر على متن طائرة خاصة وكذلك عرضت قناة الجزيرة لقطات عدة لاستقبال صدام للعلي والقاسم ومرافقيهم واكدت ان هناك حوار سيتم بثه مع الرئيس العراقي!!

هذا وقد قامت وكالة الانباء العراقية بالاعلان بشكل رسمي عن ان محطة الجزيرة اجرت حوارا مطولا مع الرئيس العراقي صدام حسين.

بينما قال ابراهيم هلال رئيس تحرير الجزيرة انه لم يكن هناك حوار مسجل بالمعنى المفهوم رغم ان الجلسة استمرت نحو الساعة!!

واضاف كان هناك كاميرا تلفزيونية سجلت وقائع الجلسة بين صدام وضيوفه ولكن الصوت كان مغلقا طوال ال ۶۰ دقيقة باستثناء ۳ دقائق رحب فيها صدام بضيوفه وعبر عن رايه بالاعلام العربي والخليجي وظروف المرحلة الراهنة التي تمر بها بلاده!! عموما فرغم ما قاله ابراهيم من محاولة لتبرير موقف الجزيرة ونفي ان يكون هناك حوارا الا انه يناقض نفسه اذ يؤكد ان محطة تلفزيونية امريكية عرضت على الجزيرة مليون دولار مقابل شراء حقوق المقابلة التي اجريت مع الرئيس العراقي بمعنى ان هذه القناة تعرض هذا المبلغ الضخم من اجل شراء حقوق بثه!

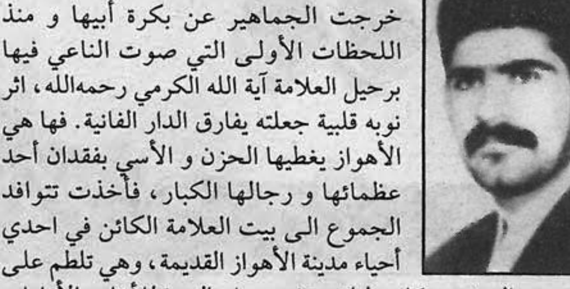
عموما صدام فجرها في وجه قناة الجزيرة في هذا الحوار عندما كشف حقائق قطر والتي لديها قاعدة العديد الامريكية ويتواجد بها اكبر مخزن اسلحة للجيش الامريكي مما يؤكد انطلاق الهجمات على العراق منها، صدام هدد قطر وبشكل علني واطلق عبارات حامية تجاه حكومتها ان هي ساهمت في الهجوم على العراق. كما قام بسب وشتم وزير الخارجية ووجه له انتقادات لاذعة جدا..

وفي سؤال لفيصل القاسم عرض فيه فكرة وزير الخ[illegible] بقطر باللجؤ السياسي لروسيا في حال انطلاق الهجوم الامريكي، ثار صدام غضبا في وجه القاسم وسبه سبا مباشرا هو ووزير الخارجية صاحب الفكرة. وقال انتم اذناب الصهيونية مما استدعى الامر باحراج القاسم والعلي والجهاز الفني وفي لحظات الاخيرة من تلك الجلسة انظر د. فيصل الي صدام و قال: اشكرك [illegible] الشكر.. ثم التفت الي رفاقه و اشار اليهم، يالله يا جماعة العمر يداهمنا!!.. ثم اخرجوا بعجل و غادروا العراق فورا.



العلامة الكرمي في ذمة الله

أعد التقرير: عادل الحيدري



خرجت الجماهير عن بكرة أبيها و منذ اللحظات الأولى التي صوت الناعي فيها برحيل العلامة آية الله الكرمي رحمه‌الله، اثر نوبه قلبية جعلته يفارق الدار الفانية. فها هي الأهواز يغطيها الحزن و الأسي بفقدان أحد عظمائها و رجالها الكبار، فأخذت تتوافد الجموع الى بيت العلامة الكائن في احدي أحياء مدينة الأهواز القديمة، وهي تلطم على الرؤوس والصدور و كانت ليلة حزن و عويل بالنسبة للأيتام و الأرامل، لأنهم فقدوا من كان كفيلًا لتأمين عيشهم من خلال توزيع الرواتب الشهرية لهم. وكذلک كانت تلک الليلة من أصعب الليالي التي فجع بها مقلدو هذا المرجع الديني الذي عرفوه منذ الصغر و عاش بينهم طيلة أيام عمره.

و سرعان ما انتشر النبأ المفجع في كافة أحياء الأهواز حتي أخذت الأصوات تعلو و تكبر و أخذت مكبرات الصوت في الجوامع تبث قراءة القرآن الكريم الي وقت متأخرمن الليل و هكذا وصل النبأ الي كل المدن المختلفة في المحافظة، كما أقيمت مجالس النعي والعزاء في بيت العلامة و مدرسته العلمية و مستشفي الكرمي و المستشفي المجاور له في تلک الليلة و اليلة التي تلتها الي أن وصل اليوم الذي أعلن عن تشييع جثمان الراحل فيه و ليواري الثري في مدرسته العلمية الكائنة في السوق المركزي لمدينة الأهواز.

و هكذا تجمعت الألوف أمام المستشفي و الشوارع المنتهية اليه لتعلن ولاءها للدين والعقيدة و لتثبت حبها الصادق لآل البيت عليهم‌السلام و لمن سار على نهجهم من المومنين.

فعند وصول مبعوث السيد القائد حفظه‌الله الامام الخامنئي و هو مدير مكتبه سماحة حجة‌الاسلام والمسلمين محمدي گلبايگاني برفقه جمع من المسؤلين و وزير الدفاع الأدميرال علي الشمخاني تقدم آية‌الله الجزائري امام جمعة الأهواز ليؤمّ الجموع الغفيرة للصلاه على جثمانه الشريف و بعدها انطلقت المسيرة المليونيّة في سيل عارم من الناس نحو مركز المدينة والمدرسة الكرميّة. كما تمت قراءة كلمة قائد الثورةالاسلامية بهذه المناسبةوالتي جاء فيها:

بسم‌الله الرحمن الرحيم

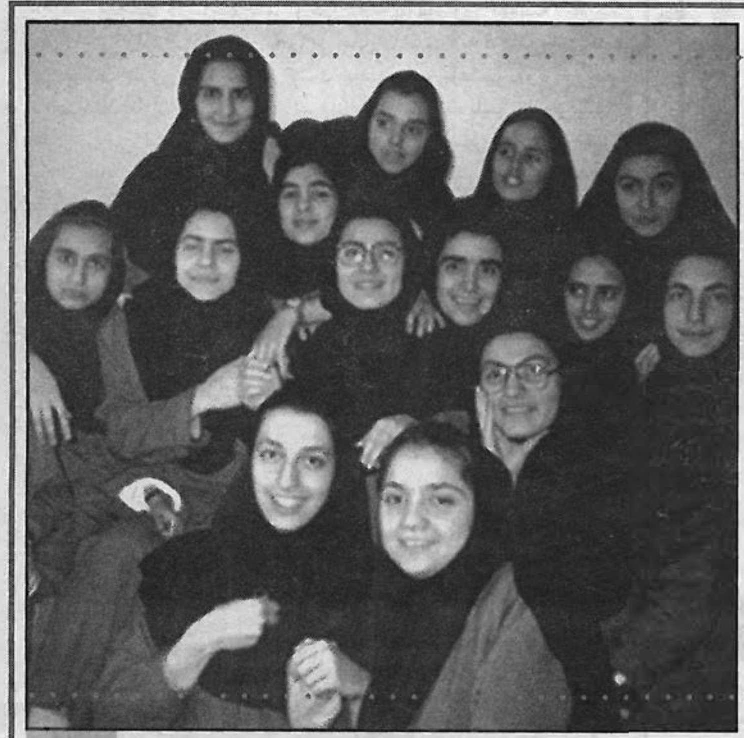
برحيل العام الجليل آية الله السيد الحاج الشيخ محمدالكرمي أعزّي أسرته ذويه المحترمين و أهل خوزستان الشرفاء و عشائر تلک الديار الغياري و كذلک امام الجمعة المحترم وسائر العلماء الأعلام و الحوزة العلمية و أصدقاء و مريدي المرحوم. ان المغفور له أنفق حياته في طريق العلم و الدين و تبليغ و ترويج الاسلام و ترک المؤلفات العديدة في الفروع المختلفة للعلوم الدينية.

كما قضي سنيناً طويلة من عمره في خدمة الناس و مساعدة المستضعفين و أسال من الباري له علوّ الدرّجات. السيد علي الخامنئاي ١٣٨١/١١/١٠

نبذة عن حياة الفقيد العلامة الشيخ محمد الكرمي

هو الشيخ محمد بن الشيخ محمد طه بن الشيخ نصرالله بن الشيخ حسين الكرمي الحويزي نسبه يرجع الي قبيلة «خفاجة»العربية و هي أولي القبائل التي نزلت في «الخفاجية» المنطقة التي سميت بعد ذلک بسم هذه القبيلة البدويّة. ولد الشيخ محمد الكرمي في عام ١٣٤٠ هـ. ق المصادف لسنة ١٣٠٠ هـ. ش في النجف الأشرف و أنهي مقدمات دروسه الحوزوية فيها حتي الثامنة عشره من عمره ثم جاء الي قم المقدسة و تابع دراسته هناک.

ابوه آية‌الله الشيخ محمد طه الكرمي المرجع القدير وأمه من بيت رفيع و فضل بيت آية‌الله الممقاتي(ره)، توفيت والدته وهو في من الخامسة من عمره و توفي جدّه العلامة الشيخ نصرالله الحويزي(ره) بعدها بعام. فأردف الدّهر على امرته مصيبتين وفأه الأم و وفاة الجدّ، فهاجر والده الي موطن أبائه و أجداده الأول (الحويزة و الخفاجية) فبقي مترجمنا و أخوه آية الله الشيخ على الكرمي في النجف الأشرف غريبين مفردين يفقدان الأم والجد والأب فتولي شوونهما الاقتصادية في النجف الأشرف أصدقاء والدهما (المرحوم الشيخ عبدعلي بن علاوي بن سعد الطرفي والشيخ سلمان الطرفي والشيخ عبدعلي بن الشيخ موسي آل زايردهام). ثم التحق بوالده في الخفاجية فبقي سنة واحده هناک ثم رجع الي النجف ليتم، دروسه العلمية. ثم رجع الى قم و واصل دروسه و كتابة تأليفاته هناک و في عام ١٣٣٨ هـ. ق أسّس المدرسة العلميةالكرميّة في الأهواز له العديد من المؤلفات في الفقه و الأصول والتفسير و البلاغة والأدب والشعر و التأريخ و غيره نذكر منها: ١- علم التفسير للقرآن الكريم مجلدات ٢- التحفة المحمدية ٣- الوشاح على شرح المختصر لتلخيص المفتاح ٤- شرح الكفاية ٥- الفضائل و الرذائل ٦- نتائج الفكر ٧- استعراض الحركة ٨- الأنبياء مع الأمم ٩- قصص الأنبياء ١٠- العواطف الثائرة ١١- تلخيص الدروس الشرعية ١٢- الفضائل والرذائل ١٣- الحياة الروحية ١٤- علم الفقه القول الجامع في تحرير فروع الشرائع ١٥- رسالةعملية ١٦- الأدب العربي لالوشاح للبلاغة ١٧- أشعار في غاية الروعة ١٨- ابو الأحرار ١٩- حل الطلاسم - كتب باللغة الفارسية ٢٠- فرزندم ٢١- طبيعت و شريعت ٢٢- فدک ... واليكم ريراً مصوّراً المراسيم تشييع جثمان الفقد الراحل العلامة الشيخ الكرمي:



بريد الفن و الأدب

١) الأخ محمد مخيلف الناشد، نشكرک على تواصلک معنا، لاشکّ أنک تعرفُ دقة اللغة العربيّة و قواعدها. نحن قرأنا مقالاتک عن «الأدمان» و «الهجمة الثقافية» الموضوع في كليهما جيدٌ و مناسب، لكن الأسلوب و القواعد الصرفية و النحوية فيهما يحتاج الي كثير من الاصلاحات و نحن - كما تعلم - لا وقت لدينا لإعادة كتابة مقالٍ بكاملهِ بعد إصلاحه، لذلک نَرجو منکَ و مِن جميع الاخوة و الاخوات الذين يتكرّمون علينا بإرسال مقالاتهم و اشعارهم، أن يعرضو ها على اهل التخصص في اللغة العربية - إذا كانت تحتاج الي ذلک - وإني مضطرٌ علَى أن أقول معتذراً، يا اخواتي و إخوتي اكتبوا و اكتبوا و اكتبوا... لكن عليكم، اولاً أن تقرأوا و تقرأوا و تقرأوا...، ثانياً عليكم أنْ تتابعوا القواعد العربية (الصرف و النحو) و أن تتعلموها عند الاخصائيين - إن احتجتم لذلک - ثم اكتبوا و اعرضوا ما تكتبونهُ على أهل الفن، فن الصرف و النحو و الشعر. هذا و نرجو للجميع السعادة و التوفيق.

٢) الاخ عاشور شمكلي الكناني، استلمنا قصيدتک النثرية «ديار الغربة» و شطرها الاول «قَدْ سخطتني الايام بغضاً»، أقول: يا صديقي، في كلامک معاني شعرية جميلة، لكن الاسلوب يحتاج الي مواصلة في القراءة و الكتابة و التعلم. فمثلًا في الشطر الخامس «قد سلک الصبر و ملّ الطريق» ما هو فاعل سلک و ملّ؟ فإذا كنت تقصد «القلب» الذي في الشطر السادس، فهذا لايجوز. و الشطر السادس: «القلب مني يطلب مخاطباً» فلو قلتَ: القلب قد سلک الصبر و ملّ الطريق «ويطلب مُخاطباً مني». و في الختام اتمني لک متابعةً ممتعةً في رياض الادب، كما نشكرک علي مقالک «العلاقة الزوجية» سننظر فيه آنفاً إن شاء الله.

٣) الاخ الشاعر ناصر الفرحان العبودي السنجري، قصيدتک الشعبية عن الإدمان وصلتنا، و هي جميلةٌ سندرجها ضمن قائمة قصائد جائزة البحر كما طلبتِ، و نعتذر عن نشرها فعلًا كي لا تفقد جدّتها و حلاوتها، و لكنني ارجوک أن تعيد النظر فيها، لا لرفع عيب، بل لتزيد من بلاغتها و شكراً.

٤) الاخ نعيم حميدي المحترم، وصلتنا منک مقطوعتان من الشعر المنثور تحت عنوان «القدس لنا» و «بوش المتقلب» و رأينا فيها: اولًا، كلاهما في موضوع واحد، ثانياً لقد تكررّت كلمة «القدس» في بداية كل شطر، و الشعر لا يؤيدّ هذا. ثالثاً: لغة الشعر المنثور، لغةٌ خاصةٌ به ايّ، أن الشعر المنثور يعتمد على جمال الالفاظ و جودتها و تناسق أحرفها، و اري أن تقرأ من الشعر منظومه و منثوره الكثير، و مع هذا كلهِ أن شعرک فيه صورة خياليّة شعرية، فإليَ المزيد يا شباب، «فإنكم تصنعون العجب».

٥) الاخ المحترم كريم مغينمي تحياتنا لک شاكرين لطفک مقطوعتک عن «القدس» وصلت، و قد كتبتها على شكل الشعر العمودي (القديم) و هي من الشعر النثري، اما القوافي، مثل جلبابها، حجلتها، ندائها، شيمها، وحيها الخ..، لا تعتبرُ قوافي، لأن الهاء وحدها لا تكون قافيةً الا اذا جاء قبلها حرفٌ واحد مشترک في كلِ القوافي مثل: جلبابها، احبابها، أنسابها، عُنابها و الخ..

ثم انّ الشعر الحرّو المنثور لا يقيد نفسه للقوافي المتوالية، كما فعلت أنت وهذه اشطر من مقطوعتک:

قسماً بالمهد و جنين و مذابحها
البستنا المذلة جلبابها
و أكلنا من أجساد اخوتنا
و زففناها .. مكبولةً الي حجلتها

٦) الاخ الشاعر صادق البيراوي المحترم، وصلتنا منک قصيدتان هما «العرب معدن الغيرة» و «شمس الساعة ظهرية» نحاول أن ننشر الاولي و الثانية قد تحول الى النشر في المستقبل و شكراً على مواصلتک صحيفتک.

٧) ارسل لنا الاخ المحترم مهدي الكعبي الرسالة التالية:

«ارسلت لكم رسالة تحمل قصيدة شعبية و هذه القصيدة طبعت في الجريدة بتاريخ ١٣٨١/١٠/٢ في صفحة الفن والادب. انا في نفس الرسالة التي توجد في ارشيف الجريدة هكذا كتبت: «بمناسبة فقدان الاخ العزيز الزميل الشاعر الاديب «عبدالحسين الزابي» اخترت قصيدة شعبية من ديوان «سوگ الظيم» للشاعر عباس شبيب العگيلي و مع احر التعازي اقدمها الى اسرة جريدة صوت الشعب و احبائه و اقربائه و نرجوا له المغفرة من الله تعالي..» اقدم احترامي و اخلاصي الى اخواني الذين يشرفون على صفحات الفن و الادب و مع الناس و قد نشرتم بتاريخ ١٣٨١/١١/٣ من قول الحاج عمران العبادي عندما يخاطبني قائلًا: كيف يجوز تنسب هذه القصيدة لک. و في الحقيقة كما ذكرت لكم اني بريءٌ من هذه الشبهة و ارجو منكم ان تطبعوا عين الحقيقة حتي يعلم الاخرون كما انتم تعلمون انا لا انسب اشعار الشعراء لنفسي. بل انا مجرد مرسل هذه القصبدة (مستحيل) التي ارسلتها للطبع في حق الشاعر الراحل عبدالحسين الزابي رحمه الله. في الختام اتمنا لكم التوفيق و السعادة و اشكركم جزيل الشكر.

صوت الشعب: حضرة الاخ مهدي كعبي المحترم، في مثل هذه المجالات و الاعمال الثقافية المكثفة التي تصلنا من الاخوات و الاخوة قد يحصل مثل هذا السَهو، وعلى كل حال نحن نأسف لذ لک و نرجو لكم التوفيق و الاّ تقطع معنا المواصلة و شكراً.

٨) الاخ الحاج عمران العبادي المحترم، وصلتنا منک قصيدة في رثاء فقيد الاسلام و الامة العلامة الفذ آية الله العظمي الشيخ محمد الكرمي رحمه الله و تغمده بعظيم رحمته. و بما انكم ارسلتمو ها عبر الفاكس، فلم يظهر عنوانها و لذلک بقيت بدون عنوان و ها هي في جناح الفن و الادب.

٩) الاخت المحترمة منا الحيدري، مقطوعتک الشعرية بمناسبة يوم الغدير و صلتنا و هي تحتاج الي تعديلات بسيطة لكننا نأسف لعدم القيام بهذا التعديل الذي يختص بالوزن، ذلک لكثرة الاعمال الثقافية الواصلة الينا. نرجو منک أن تعرضيها علي اهل الفن من الشعراء و شكراً.

١٠) الاخ المحترم نوح خليل الصالحي، تحياتنا لک شاكرين جهودک على ما ارسلته لنا من أبيات شعرية و مقال و بما أن المقال قد نشر في صحيفة محلية - علىٍ حد قولک - فلذلک نعتذر عن نشره و شكراً.

١١) الاخ الشاعر غلامرضا رزاق عساكرة آلبونعيم، اشكرک علي هذه الأحاسيس النبيلة، كما أشكرک علي هذه الشجاعة علي أنک أطلقت يدي في اصلاح و تعديل مايحتاج الي اصلاح او تعديل من شعرک، وانا هنا في بريد الفن و الادب أذكر بعض ابيات أرسلتها لنا من الشعر الفصيح و أجري فيها بعض الاصلاحات اللازمة و أضع الاصلاحات بين قوسين:

الف- من لم يوال حيدرٍ (حيدراً) لم ينتفِعْ
دیناً و لا أخريٍ و كانَ الأخسرُ (الاخسرا)

ب- من بعْدِ أحمدَ حيدرٍ (حيدرُ) خير الوري
خبرٌ مؤكدٌ لا هنا لک منکرُ

١- موكدٌ: اصحّ و لكن الوزنَ يختل ٢- القافية طبقاً للقاعدة النحوية، خبر لكان منصوبه إذن يجب أن تستمر القافية في آخر جميع الابيات منصوبة، و اذا كانت مرفوعة او مجرورة كذلک ينبغي الاتباع. و لهذا يمكن أن نقول:
خبر أكيدٌ موثقٌ لَن ينكرا.

ج- من حَبهُ قد فاز بالخلد (الذي)
من تحتهِ يجري شرابٌ أنهراُ (انهرا)

د- من حَبهُ قد حب أحمد و الذي
من أجل احمد كل شيء فاطرٍ (في الوري)

ه- إن قيل لي تهواه قلت مُفاخرٍ (مفاخراً)
أيكون لي من دون قلبٍ معشر

لو كانت القافية مرفوعة لصح «معشرُ» ثم ماذا تقصد من «معشر» اذا كنت تريد الحياة فهذا لا يستساغ.

و- قد نصّ بالقرآن جلّ جلالهُ
في حبّهم أوصي الاله مُكررُ (مكرراً)

ز- يعني علياًّ و الزكية فاطم (فاطماً)
و الآل هم آلُ الرسول الطهرُ (الاطهرِ)

(من ضرائر الشعر أن الشاعر يستطيع أن يجعل غير المنصرف منصرفاً الاطهر صفةً للرسول تابعة للمجرور المضاف اليه)

ح- و الآل من آل الرسول بحبهم
أوصي الرسول و قوله لاينكر (ينكرُ)
(في حال رفع القافية يصحّ ينكرُ)

ت- ذريتي قد حبني من حبهم
هُم آل زهراء البتول و حيدرٌ (حيدر)

و في الختام ارجو لک التوفيق و أقولَ أنک تستطيع قرض الشعر الفصيح إن تابعت ذلک و طبقت القواعد و السلام.

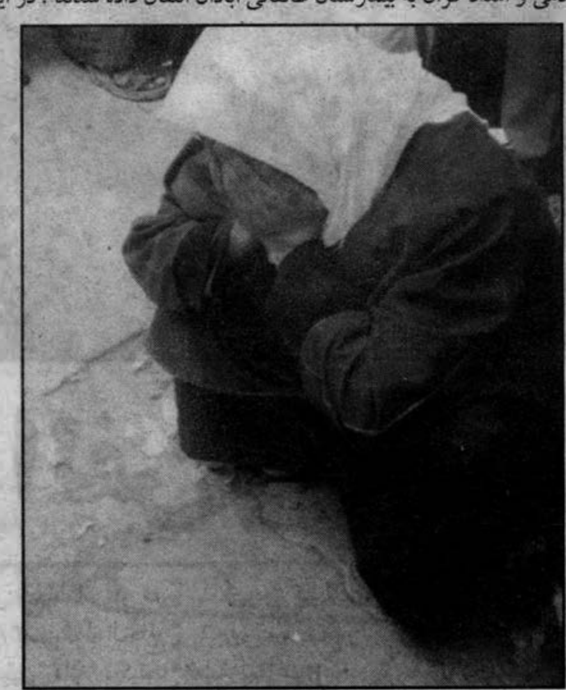
المشرف على جناح الفن و الادب
عباس العباسي الطائي

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال سوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
طراحی و صفحه آرایی: علی شریعت پسند
حروفچینی: محمد هاشمیان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات شعبه رودهن. شماره شعبه ۱۰۷۳
تهران. صندوق پستی: ۱۷۸ - ۱۴۵۱۵
تلفن و فاکس تهران: ۴۴۱۷۹۴۴ - ۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com
hassan_hashemian@yahoo.com

تصادف خونین در جاده آبادان - ماهشهر مردم آبادان را عزادار کرد

تصادف سه دستگاه اتوبوس مسافربری و یک دستگاه خودرو پراید در جاده آبادان - ماهشهر درساعت شش و سی دقیقه بامداد روز دوشنبه ۲۱ بهمن جان ۱۷ تن را گرفت و هفتاد مجروح بجای گذاشت. به گزارش خبرنگار ما این تصادف خونین که در کیلومتر بیست جاده آبادان - ماهشهر به وقوع پیوست، شهرستان آبادان را عزادار کرد. سروان بابائی فرمانده پلیس راه خرمشهر - اهواز در این زمینه اظهار داشت: این اتوبوس‌ها در مسیر های زرین شهر به آبادان، آبادان به بوشهر و شیراز به آبادان در حرکت بودند. وضعیت چند تن از مجروحین این حادثه وخیم گزارش شده است. یک مقام آگاه نیز در آبادان به خبرنگار ما گفت، آمار کشته شده گان این سانحه دلخراش از بیست تن تجاوز کرده است. فرمانده پلیس راه خرمشهر-اهواز همچنین افزود: این تصادف حاصل بی احتیاطی یکی از رانندگان اتوبوس ها و کم عرض بودن جاده آبادان - ماهشهر است. مجروحان و اجساد کشته شدگان این حادثه با کمک های مردمی و امداد گران به بیمارستان طالقانی آبادان انتقال داده شدند. در این



عملیات هیچگونه سرعت عمل یا استفاده از هلی کوپتر صورت نگرفته است، به همین خاطر تنی چند از مجروحان در راه مرده اند. خاطر نشان می شود سال گذشته نیز در اثر برخورد یک دستگاه اتوبوس با یک دستگاه مینی بوس در همین جاده شش نفر کشته و پنج نفر مجروح شدند.

در پی این حادثه آقای عبدالله کعبی نماینده آبادان در مجلس شورای اسلامی طی نامه ای به ریاست جمهوری خواستار تعریض جاده آبادان - ماهشهر شد. وی یاد آور شد این فجایع قابل پیش بینی بود و ما متذکر شده بودیم و کراراً بصورت کتبی و شفاهی خدمت شما و وزیر محترم راه و ترابری معروض گردیده اما متأسفانه اقدام مؤثر و مثبتی صورت نگرفته است. در این میان مردم آبادان معتقد هستند که نمایندگان خوزستان در مجلس می توانند با یک اقدام دسته جمعی بودجه ای برای تعریض جاده های استان بدست آوردند اما به نظر می رسد مشکل انجام یک عمل جمعی متناسب با منافع عمومی است.

در همین رابطه و بنا به گزارش واصله به علت فقدان متخصص و جراح مغز و اعصاب در بیمارستان طالقانی آبادان بیشتر مجروحان که از ناحیه سر آسیب دیده اند بدون مداوا باقی مانده اند.

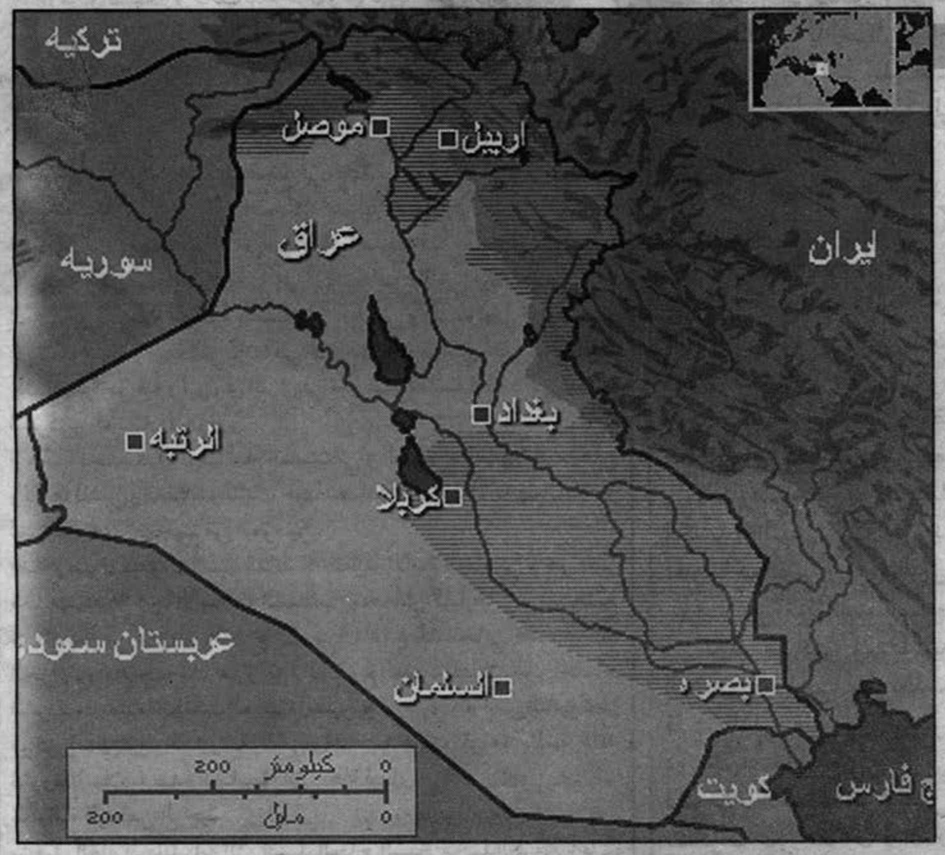
یک شاهد عینی به خبرنگار ما گفت تاکنون ۲۵ نفر در این حادثه حزن انگیز جان خود را از دست داده اند. این شخص که بعد از رخداد تصادف بلافاصله خود را به محل حادثه رسانده است، ادامه داد، در پی خرابی یک کامیون باری سنگین در جاده، اتوبوس شیراز به آبادان به تصور در حال حرکت بودن این کامیون که در جاده توقف کرده است، همچنان با سرعت ثابت خود در حرکت بوده که وقتی متوجه ایستائی کامیون می شود ترمز سنگین کرده و همین حالت باعث برخورد اتوبوس زرین شهر با این خودروی جمعی می شود که در ادامه این دو دستگاه اتوبوس به مسیر مخالف منحرف و اتوبوسی که از سمت آبادان به بوشهر در حال حرکت بود با این دو اتوبوس برخورد می کند و به دنبال آن خودروی پرایدی که پشت سر اتوبوس آبادان - بوشهر بوده با آنها تصادف می کند. وی از عمق فاجعه سنگین بوجود آمده گفت و افزود برخی از کشته شدگان سر بر تن نداشتند.

سرمربی تیم فوتبال وحدت آبادان به مدت ۶ ماه از حضور در میادین ورزشی محروم شد

به گزارش ایسنا، منطقه خوزستان و بنا به اعلام روابط عمومی هیأت فوتبال استان، علی فیروزی، سرمربی تیم وحدت آبادان به دلیل نقض مقررات در دیدار مقابل استقلال مسجد سلیمان که منجر به اخراج وی از زمین مسابقه شد، از سوی کمیته انضباطی هیأت فوتبال استان به موجب ماده ۲۱ آیین نامه انضباطی به مدت ۶ ماه از شرکت در مسابقات رسمی محروم و ملزم به پرداخت مبلغ ۵۰ هزار تومان جریمه نقدی گردید.



المخابرات الالمانية: العراق يمتلك قنبلة نووية خلال ٣ سنوات



رغم الموقف السياسي الألماني المعارض للضربة العسكرية التي تعتزم واشنطن توجيهها للعراق، فقد كشف تقرير حديث للاستخبارات الالمانية عن تقديرات مفادها ان بغداد كانت على وشك الحصول على قدرات نووية، فالعلماء العراقيون الموجودون في المهجر والذين يقولون انهم عملوا في تطوير المشروع النووي العراقي يدعون ان وطنهم السابق قد نفذ تجربة نووية قبل اندلاع حرب الخليج وانه يمتلك مخزوناً كافياً لإنتاج قنبلة.

ويقول التقرير الاستخباري الذي نشره موقع «ايلاف» نقلا عن مصادر خاصة، انه خلال العامين الاخيرين اصبحت الوكالة الدولية للطاقة الذرية تعرف الشيء القليل فقط عما يحدث في مجال الذرة، مشيراً إلى أنه من دون رقابة على الارض يصعب ان نعرف ماذا يفعلون. الاقمار الصناعية ليست كافية للحصول على المعلومات المطلوبة، فهي تستطيع متابعة ما يحدث على الارض ولكن في بغداد والمناطق الصحراوية توجد شبكة متفرعة من المباني والمخازن تحت الارض التي لا يمكن بالمرة معرفة ما الذي يحدث بها، ويقول المفتشون: «علينا ان نكون هناك من اجل مراقبة المباني وملاحظة المباني المحتملة الجديدة لأنه لا جدوى من العودة فقط للمباني التي زرناها».

ووفق المصدر ذاته فإن المعطيات التي تم التوصل اليها بعد حرب الخليج حول تطوير البرنامج النووي العراقي تشير الى ان العراقيين يستطيعون خلال خمس سنوات استكمال بناء القنبلة النووية. ولان الرقابة الدولية على ما يحدث في هذا المجال في العراق قد اوقفت قبل عامين، فالعراقيون بحاجة نظريا الى ثلاث سنوات اخرى من اجل بناء القنبلة. فلديهم خبراء ومعلومات وقدرة اطلاق بواسطة الصواريخ والطائرات.

ووفقاً لتقرير الاستخبارات الألمانية فإن المشكلة المركزية التي واجهها العراقيون لاستكمال القنبلة قبل حرب الخليج الثانية، وربما حتى اليوم ايضا، كانت الحصول على كمية اليورانيوم المخصب المطلوبة لبناء القنبلة. انتاج قنبلة واحدة يتطلب كمية ٢٥ كغم من اليورانيوم المخصب. ولانهم جديدون في هذا المجال ومن المحتمل ان قسما من المادة قد يذهب سدي فالتقدير انهم يحتاجون الى ٣٠ كغم لانتاج القنبلة.

وادعى العلماء العراقيون المهاجرون بالمنفى ان صدام قد نفذ عدة تجارب اخرى وانه يمتلك عدة قنابل نووية قام بتخزينها في مخبأ تحت الارض شمالي بغداد.

ويرى خبير بارز في وكالة الطاقة النووية بفيينا ان الادعاءات حول التجربة النووية لا تتوافق مع ما يتوفر لدينا من معلومات حول تطور المشروع العراقي، ويواصل ذلک المسئول كما ان استخدام القنبلة النووية سينطوي على مغزى سياسي مهم جدا، ذلک لان قادة النظام في بغداد قد يسألون انفسهم لماذا يحتاجون التجربة اصلا. الدول العظمى النووية قد تسمح بذلک لانفسها لانها معنية بالحصول على السلاح الافضل والاكثر نجاعة. اما الدول غير العظمى فبامكانها ان تتنازل عن التجربة حتى تحول دون اكتشاف وسائلها التطويرية. باختصار، اجراء مثل هذه التجربة هو مسألة كماليات من وجهة نظر العراقيين هذا ان لم نقل انهم سيضطرون بعدها الى البحث عن اليورانيوم المخصب مرة اخرى.

العراق طلب من طهران مرور صدام عبر أراضيه إلى روسيا

أفاد تقرير اخباری ايرانی بأن العراق طلب من طهران السماح لصدام حسين الرئيس العراقی باستخدام الأراضی الايرانية كمعبر له خلال رحلته الى منفاه السياسی في روسيا.

ووفقا لما ذكره تقرير لموقع بازتاب الاخباری الايرانی على الانترنت امس أنه تردد أن ناجی صبری وزير الخارجية العراق طلب ذلک خلال اجتماعه مع نظيره الايراني كمال خرازی أثناء زيارته لطهران في الأسبوع الماضی الا أن خرازی أبلغه أن مثل هذا القرار يتخذ بواسطة الادارة الايرانية برمتها.

وذكرت وكالة الأنباء الألمانية أن خرازی أكد مرارا في مؤتمر صحفی عقد في طهران الأحد أن ايران لن تمنح اللجوء السياسی لصدام أو لأي من مسئولی حزب البعث الحاكم في العراق.

تشکر و قدردانی

بدینوسیله از زحمات بی دریغ معلمان گرامی خود آقایان دارم، ثابتی و جابری که رنج و مشقت فراوان برده اند تا علوم پایه و صحیح را به ما دانش آموزان دبیرستان رازی آبادان بیاموزند، نهایت تشکر و سپاس را داریم.

جمعی از دانش آموزان دبیرستان رازی آبادان